سباوون

ماره چهارم، سال اول،
جدی ۱۳۶۶ شمسی مطابق
ادی الاول ۱۴۰۸ قمری
سابق جنوری ۱۹۸۸ عیسوی

بالهای سینما
صفحه ۲۲
وگوش کجاست
صفحه ۳

ACKU
Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسابقه عکاسی

سباوون

مجله سباوون مسابقه عکاسی را برای شش ماه آینده الی ختم ماه جوزا ۱۳۶۷ براه می اندازد.

در این مسابقه عکاسان داخلی و خارجی میتوانند اشتراک کنند، عکس های مورد نظر مناظر طبیعی، پورتره ها، زنده گی عادی مردم و عرصه های هنری را به سیل دیگه وسیله میتوانند در بر میگیرد.

در ختم کانکور جوایز آتی به برنده گان آن اعطا میگردد:

جایزه اول	یک جایزه	۱۵۰۰۰ افغانی
جایزه دوم	دو جایزه	۷۰۰۰ "
جایزه سوم	سه جایزه	۴۰۰۰ "
جایزه چهارم	چار جایزه	۲۰۰۰ "
جایزه پنجم	پنج جایزه	۱۰۰۰ "

اشتراک کنند گان آثار شان را با یک قطعه فوتو خود برای نشر بفرستند.

آدرس: اداره مجله سباوون

ACKU

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه لمر

رادیو وراد یوکست های مرغوب
را از کمپنی های مشهور جاپان
آماده فروش دارد .

PROPERTY OF ACKU

فروشگاه لمر

انواع سامان آلات مورد
ضرورت خانواده ها را
عرضه میدارد

در فروشگاه لمر تلویزیون
های مختلف النوع جاپانی، شوروی و جرمنی بفروش میرسد

آدرس : منزل سخاخی پارک هوتل
محمد جانخان واټ

(c) ketabton.com: The Digital Library

سباوون

شماره چهارم ،سال اول،ماه جدی ۱۳۶۶ شمسی مطابق
جمادی الاول ۱۴۰۸ قمری مطابق جنوری۱۹۸۸ عیسوی

نرخ دالر در کابل ص ۴۸

کابل درگذرگاه تاریخ ص ۶

بالهای سینما ص ۲۲

عزیزنه ها وآدم ها ص ۱۲

موسیقی

بیلتون ۳۴ مخ
دهما لیا لمنوخه ۹۰ مخ

شهرزاد وربین کمره ص ۲۶

نشریه اتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان

زیرنظر هیاءت تحریر:
بارق شفیعی ، محمود حبیبی
عبدالله شادان ، لطیف ناظمی
رهنوردزریاب ، شفیق وجدان

مدیرمسوول : ظاهرطنین
معاون : محمدآصف معروف
تیلفون : ۲۴۹۳۵
آرت وگرافیک : سمیع مسعودوروح اله نقشبندی
خطاطی : کبیرامیر
مهتمم : ظاهرغفوری
آدرس : تعمیراتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان مقابل هوتل کابل
تیراژ : (۲۰۰۰۰) جلد

عکسهای شماره از محمدقاسم صاعد وشیرشاه ابوی

عکس پشتی اول از محمدانور

علمی تاریخی

دوسیه جنایی ص ۳۲
چراچاق میشویم ص ۶۸
۴۰۰ میلیون پشوگان ۷۶ مخ
زنیکه همه را برهنه می بیند ص ۵۸

گوگوش کجاست؟ ص ۵۳

تنهائی ص ۵۴

ادبیات

صفحات شعر ص ۴۲-۴۶
له نیم کسوکرکی ۶۴ مخ
برف ونقشهای روی دیوار ص ۳۰
شاهداتهام ص ۷۸

هنرمندان هندی اینگونه ظاهرخواهندشد ص ۴۹

گوناگون

دویدیوکستونوبازار ۲۱ مخ
بده برای خدا ص ۳۲
چلوصاف ص ۶۴

برای شما فال گرفته ایم ص ۹۶
دینجاره هتی ۷۰ مخ

به پاسخ خوانندگان

با سپاسگذاری فراوان از خوانندگان گرامی مجله سباوون،که طی روزهای گذشته ازطریق ارسال نامه ها ،ارتباط تیلفونی وتماسهای مستقیم مجله شانرا استقبال گرم نموده وما را درزمینه کاربهترهرچه بیشترتشویق نمودند .

صدها نامه به اداره مجله مواصلت نموده که درآن نظریات ،انتقادات وپیشنهادات سودمند درج است، اداره مجله با دقت تمام این نامه ها را مطالعه نموده ودرشماره های آینده به پاسخ آن می پردازد . خوانندگان مجله بعضا "اظهار تشویش نموده که شاید کار مجله بعد ها خراب شود ،به پاسخشان می گوییم به هیچ وجه چنین نخواهد شد چون چنین تصمیمی را نداریم اکثرا "ازنا خوانا بودن صفحات مجله شکوه نموده اند .دراینمورد باید گفت که اداره مجله با تمام نیرو درجستجوی امکانات بهتروتهیه تایپ های با حروف زیبا وخوانا تر است ولی هنوزدرین راه توفیقی به دست نیامده است .بدینوسیله از شما دعوت بعمل می آوریم اگر امکاناتی دراختیارداریدمجله را همکاری نمایید .

نظریات همه خوانندگان جدا رعایت گردیده ومشوره هایشان مارا برای کاربهتر، یاری میرساند .

اکنون که شماره چهارم را با تغییرات بیشتردردست دارید با ارایه پیشنهادات وانتقادات ما را یاری دهید .

اداره

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوشا عشرت سراي كابل و دامان كهسارش
كه ناخن بر دل گل ميزند مژگان هر خارش
خوشا وقتيكه چشم از سواد ش سرمه چين گردد
شوم چون عاشقان عارفان از جان گرفتا ر ش
ز وصف لاله او رنگ بروي سخن دا م
نگه را چهره خون سان زسير ارغوان زار ش
چه موزونست يارب طاق ابروي پل مستان
خدا از چشم شور زاهدان دارد نگهدا ر ش
خضرچون گوشه بگرفته ست از دامن كوهش
اگر خوشتر نباشد از بهشت اين طرف كهسارش
اگر در رفعت برج فلك سايش نميبينند
چرا خورشيد رااز طرف سر افتاده دستا ر ش
حصار مارپيچش اژدهاي گنج را مانند
ولي ارزد به گنج شايگان هر خشت ديوا ر ش
نظرگاه تماشاييست در وي هر گدر گا هي
هميشه كاروان مي آيد به بازارش
حساب مه جبينان لب بامش كي ميدا ند
دو صد خورشيد رو افتاده در هر پاي ديوارش
به صبح عيد ميخندد گل رخساره صبحش
به شام قدر پهلو ميزند زلف شب تا ر ش
تعالي الله از ((باغ جهان آرا)) و ((در شهرآرا))
كه طوبي خشك برجامانده است از رشك اشجا ر ش
نماز صبح واجب ميشود برياك داما نان
سفيدي ميكند چون در دل شب ياسمن زا ر ش
نميدانم قماش برگ گل ليك اينقدر دانم
كه بر مخمل زند نيش در شتي سوزن خار ش
درختانش چو سرو از برگريزي ايمنند ايمن
خزان رنگي ندارد برگل رخسار اشجا ر ش
خضر تيري به تاريكي فكند از چشمه حيوان
بيا اين جا حيات جاودان برگير زانها ر ش
تكلف بر طرف اين قسم ملكي را به اين زينت
سپهداري چو نواب ظفر خانست در كارش
نواي جغد چون آواز عنقا به گوش آيد
خوشا ملكي كه باشد شحنه عدل تومعما رش
فلك از آفتاب آيينه داري پيشه ميسا زد
كه گرم حرف گردد طوطي كلك شكر بار ش
چو از هند دوات آمد برون طاوس كلك او
خورد صد مار پيچ رشك كبك از طرز رفتا رش
نباشد حاجت سرمايه بال هما او را
سعادت همچو گل ميروید از اطراف دستارش
بلند اقبالي آن دارد كه گر بر آسمان تازد
به زور بازوي قدرت كند با خاك هموا ر ش
ز بحر رهد او دزدي بر افتاده ست ازمالم
نيارد خصم دزديدن سر از شمشير خونبار ش
رباید تيزي از الماس و سرخي از لب يا قوت
نمايد جوهر خود را چو شمشير گهر با رش
سري كز جنبش ابروي تيغش بر زمين افتد
كي بر ميدارد از خاك مذلت جز سر د ا رش
چي گويم از بلنديهاي طبع آسمان سيرش
به دوش همت كرسي مينهد از رتبه افكا رش
الهي تا جهان آرا و شهر آرا به جا باشد
جهان آرايي و آرايش كشور بود كا رش

صائب تبريزي

کابل
درگذرگاه تاریخ

سمپوزیم تحقیقی ملی تحت عنوان «کابل درگذرگاه تاریخ» به تاریخ ۱۴ جدی در تالار بزرگ ساختمان هوتل کابل گشایش یافت.

در این سمپوزیم در بخشهای تاریخ، جغرافیه و هنر کابل مقالاتی توسط پژوهشگران ارائه و خوانده شد.

در این سمپوزیم اضافه از دو صد تن از دانشمندان، محققان، رجال و شخصیت های اجتماعی سیاسی و فرهنگی کشور اشتراک ورزیده بودند.

طی سه روز جلسات علمی و تحقیقی سمپوزیم کابل درگذرگاه تاریخ ۴۵ تن از نویسنده گان، دانشمندان و پژوهشگران هسته مقالات شانرا در رابطه به شهر کابل از منظر تاریخی و فرهنگی شهر کابل ارائه نمودند.

این سمپوزیم که مدت سه روز دوام نموده داشت با صدور قطعنامه به پایان یافت و در شماره های آینده برخی از مقالات این سمپوزیم را مختصراً به نشر میسپاریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

1988

سال نو آرزوهای نو

شیر محمد ضیا

آدم برفی زنده گینامه معتبری دارد

سال نو مردم سلاویان قدیم اول مارچ بود. رسوم کهنه حتی پس از پذیرش عیسویت هم بکلی ازمیان نرفت مگرد راواخر قرن ۱۵ در زمان سلطه کنیاز ریون سوم واسیلویچ طبق قوانین رینیزانتیست ها اول سپتمبر را بحیث آغاز سال نو پذیرفته بعد ازد وصد سال باثر فرمان پطراول اول جنوري را آغاز سال نو قرارداد ند. وجشن گرفتند در سایر کشورهاي اروپائی که با گریگوري هشتم در سال ۱۵۸۲ - شیوه قدیم جنتري یولیانی را تغییرداد) تاآنوقت حاسبه سالها از بید اینجهان صورت می گرفت.

معکوره جشن گیري سال نو هم از ابتکارات پطر کبیراست استفاده از درخت ناجو در سال نوبعد از قرن ۱۸ در روسیه در نیمه اول قرن نزده آغاز گردید. کسلیت ها وسلاویان درخت بلوط، المانی ها ناجو، یونانی ها سرو، انگلیسها صنوبر را تقدیس مینمودند. مردم به جنگل رفته بدرختان مورد احترام خود اشکال چوبی باکاسنی را می آویختند وتحفه ناچیزي درپاي آن میگذاشتند. باثر دگرگونی شیوه زندگی بجاي آنکه به جنگل بروند در اوایل شاخچه هاگ درخت را آماده درخت مکمل رابخانه می آوردند. سپس به فکر آراستن درخت ها با سبزه ها روشنی وشمع هاي کوچك شدند. متعاقباً درخت سال نو بوجود آمد.

آدم برفی که زندگینامه معتبري دارد، درطول تاریخ تغییرات زیادي دیده است. پیرمرد سه دندان خداي بحرها پسی دون (پلاتون) رایونانی ها و مردمان قدیم رسماً می شناختند. ببازار محل ابحار پی نداشتن ایمان به اودا خل آب نمی شدند. مسیحیون منزلت این خدایان عرفی رانابود کردند وجاي نیستون را مدافع جدید ماهیگیران وقایق رانان، یعنی نیکولاي بزرگ احراز کرد.

پدران بعد ازبازگشت ازمسافرت هاي دراز تحفه ها باخود می آوردند در یک روز مسمای نیکولین تقدیم میکردند. بیرمرد باریش سفید و انبوه (نیکولاي بزرگ یا سانتاکلاوس) پشتاره برشانه وخریطه یی در دست در این جشن به خانه ها میرفت طوریکه می گویند براي اطفال خوب تحفه میداد. اطفال بد را محکوم به جزامی کرد. اطفال، بی صبري شب بکس هاي خود رابهلوي بخاري دیواري می گذاشتند تا اینکه آدم برفی ازراه دود رو براي شان تحفه بیاندازد. سانتاکلاوس در روسیه، بابوزاتالی در ایتالیا پیرنویل درفرانسه به روز میلاد - تبدیل شد.

با این توضیح دوباره سال نو، براي خوانندگان خود آرزوهاي نورا آرزو مینمایم.

اسرار خوردنی ها

معجزه انار

انار جلد را شاداب میسازد

گل، برگ، میوه، ریشه وپوست انار شفا دهنده است.

انار بهترین داروي ضدکم - خونی است.

آب انار جربی خون راازبین میبرد.

درخت انار گیاه مفیدي است که استفاده از هرقسمت آن براي بدن مفید واقع میشود. گل انار ضد اسهال است جوشانده آن حتی درمعالجه اسهال خونین مفید واقع میگردد.

ساقه ویا ریشه انار کرم کدو دانه راازبین میبرد. هفتاد ونیم گرام پوست خشك یانود گرام پوست تازه یاریشه انار رابیست وچهار ساعت درد و گیلاس آب ترنموده، بعد آهسته حرارت داده به تدریج درجه حرارت رازیاد کنید تا آب آن به یك گیلاس برسد بعد آنرا سه قسمت کرده سه وقت بنوشید اگر در روده ها احساس درد کردید میتوانید یك فاشق جایخوري بارامین بخورید. استعمال همین جوشانده براي درد گلو، پختگی دهان وبیره ها نیز مفید است.

برگ خشك یاتازه انار بصورت جوشانده براي رفع خستگی، ضعف معده، کم اشتهایي وکم خونی اثر مفید دارد.

آب انار در بیماري هاي گرده، مثانه وبیماري قند اثر مفید دارد.

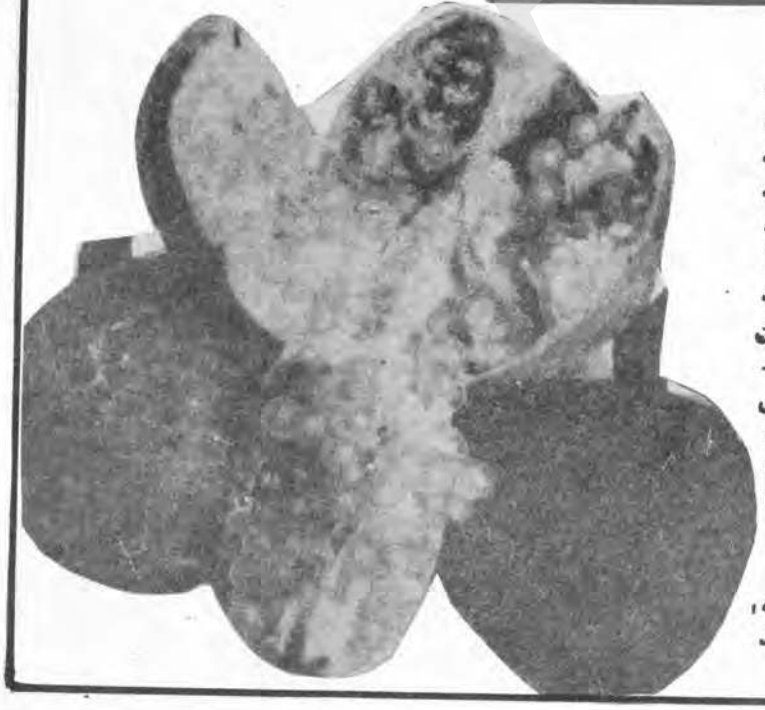

(c) ketabton.com: The Digital Library

چار روز تاریخی در واشنگتن

در ۱۷ قوس ۱۳۶۶
«۸ دسامبر ۱۹۸۷»
در واشنگتن معاهده در
مورد محو کامل راکتهای
میانبرد و برد کوتاه به
امضاء رسید.

گام بزرگ برای آینده

میخاییل گرباچف:

● من معتقدم که تاریخ امضاء قرارداد در مورد محو کامل راکتهای میانبرد و برد کوتاه اتحاد شوروی و امریکا ثبت صفحات جاودان تاریخ تلاش انسانها بخاطر جهان بدون جنگ خواهد شد.

رونالد ریگن:

● بسیاری از دانشمندان نام نهاد در زمان خود پیشگویی نموده بودند، که نیل به چنین موافقتنامه‌یی ناممکن است . . . ولی ما این موفقیت را بدست آوردیم. ما به هدف رسیدیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولس گام بسوی خلع سلاح

فکرنمیشود درباره آنچه که جهانیان همه روي صفحه تلویزیون دیده و ازطریق امواج رادیو شنیده اند، بحث بیشتر انجام داد. اما باآنهم گستره و دامنه گفته ها و نوشته ها راجع به ملاقات سران اتحاد شوروي وایالات متحده امریکا، وعقد موافقتنامه هشتم دسمبر ۱۹۸۷ واشنگتن مبنی برامحاي راکتهاي هستوي بردمتوسط وکوتاه به چگونه گي مناسبات آینده در قبال سلاح هستوي وسایرانواع اسلحه مستعد به نابودي دسته جمعی بشر مربوط میشود. زیرا واسلحه هستوي معنی ادامه زنده گی بشر را دارد وبشریت در صورت ادامه زنده گی، این نخستین گام نیك راد رراه نجات خویش از نابودي، قابل تبلیك گرفته، گرامی داشت میدارد و حتی سروده هایی برایش خواهد داشت. هنوز که تصنیف این سرود ها صرف در مخیله آهنگ سازان نضج میگیرد، مختصراً به دیده ها وشنیده هاي اولین دهه دسمبر امسال برمیگردیم.

در آن روزها بااهمیت ترین خبرد روسایل اطلاعات جمعی جهان خبر سفر میخائیل گرباچف منشی عمومی کمیته مرکزي حزب کمونست اتحاد شوروي به ایالات متحده امریکا، ملاقات وي با رونالد ریگن رئیس جمهور کشور وهفتم موافقتنامه امحاي سلاح هستوي برد متوسط وکوتاه بود. اهمیت ملاقات نه تنها در عقد موافقتنامه نهفته است، بلکه میلیونها انسان سیاره ما با تعقیب محوراساسی گزارشات واشنگتن تمایل فراوان نسبت به دانستن آنچه تاحال نمید انستند، نشان داده ساحه شناخت شانرا از جهان توسعه بخشیدند.

پیامهاي متعدد عنوانی رونالد ریگن و میخائیل گرباچف اظهارات رهبران وشخصیتهاي بیاسی واجتماعی جهان بیرامون این رویداد بزرگ و امید واریهاي میلیونها انسان سیاره زمین نسبت به آغاز قطع مسابقات تسلیحاتی، تدویر کنفرانسهاي مطبوعاتی و تمرکز بیش ازپنج هزار ژورنالیست ازسراسر جهان در واشنگتن، همه نشاندهنده تمایل جهانیان نسبت به تحقق این نخستین ابتکار عملی درجهت بقاي انسان و تمدن بشري است.

هزاران نامه از مردم ایالات متحده به آدرس میخائیل گرباچف وشناخت جهانیان ازوي بحیث طراح طرز تفکر نوین سیاسی درمناسبات بین الدول وابراز نظرهاي حتی انتی سویتیست

مستوی

ترین روزنامه ها وآژانسهاي خبررسانی جهان از جمله در ایالات متحده چون «واشنگتن پست»، «ان بی سی»، «واشنگتن تایمز» وغیره راجع به اهمیت این ابتکارات گواه پشتیبانی مردم ازصلح وناگزیري تغییردرلحن حلقات طرفدار ادامه مسابقات تسلیحاتی وجنگ میباشد.

درآستانه ملاقات نکاتی به آدرس رئیس جمهور جلب توجه مینمود. «درصفحات واشنگتن پست» بجاي اعلانی که معمولاً مفاد و درآمد پولی گراف دارد پنج باراین جملات بعنوانی رونالد ریگن به نشر رسید:

«(نکند که از جمله تمام رهبران امریکا شخص شما «ابتکارد فاع ستراتیژیك» راازبین ببرید نکند که شخص شما بخاطرموافقتنامه نوبتی خلع سلاح، بخاطر ملاقات نوبتی باگرباچف کشورما راد ربرابر تهاجم هستوي طی مدت بانزده سال ویا شاید براي همیش بی دفاع بسازید، نکند که شخص شما ...»

چه اتفاق افتاد که میهتترین ستون ها در واشنگتن تکان بخورند ورونالد ریگن نسبت به بسیاري ازخاطرخواهان همین چند ي قبلش موضع «چپ» رابراي خود اختیار نماید. در واشنگتن گویی تحرت عمیقی در کاراست و این ابتکارصلح تمام موانع راقدم بقدم ازبرابرش برچیده وتاسرحدي تقرب نمود که اذهان جامعه بشري قبل ازامضاي موافقتنامه به وضاحت تمام میرسند: جلو انهدام جهان را میگیري؟ یانمی خواهی از نابودي بشر جلوگیري نمایی؟

یکی ازژورنالیستها قبل ازملاقات از رئیس جمهور پرسید. «... هرگاه این موافقتنامه را رئیس جمهور د یگري امضا مینمود آیا ریگن قبلی علیه وي بمخالفت برنمیخاست؟»

اما امروز رئیس جمهور ایالات متحده رونالد ریگن است. او حین بذیرایی از میخائیل گرباچف درباریر قصر سفید چنین گفت: این ناآشنا، دوستی است که باید باوي آشنا شد.

موزیك تشریفاتی بصدا آمد، عساکر رژه رفتند، لبخند ها و دست فشردن ها...

(c) ketabton.com: The Digital Library

آدمها و رهنمها

اداره ها ...

قیمت ۱۰ افغانی

در مناطق مزدحم شهر در کنار وگوشه پیاده روهایی که روزانه هزارها تن از شهروندان در رفت و آمد اند ، آنجایی که شهریان ما باگذاشتن کراچی های گونه گون وباچیدن بساط های رنگارنگ به کار دست فروشی مشغول اند وزنده گی شانرا تامین میکنند ، آنجایی که غرفه ها ، ایستگاه ها ، رفت وآمد عراده جات ومنتظرین سرویس های شهری چشم ها را خیره میسازند ، دراین رنگارنگی دنیای آدمها ، با سیماها ، اندیشه ها ، ایده ها ونشخصیت های متفاوت ، سطح ، رابط زنده گانی ناهمگون اجتماعی و درمیان این پاره از دوره گردان شهر نگاهایمان به کسانی بر میخورد که ، پیاده روها روی چوکی نشسته درپرابرشان میزهمراه با اوراق سفید خود نمایی میکنند .

شما این هارا میشناسید حتما گاهی هنگام عبور از جاده های مزدحم شهر چشمان تان به این ها افتاده است و شاید بی تفاوت وبدون

بقیه در صفحه (۱۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

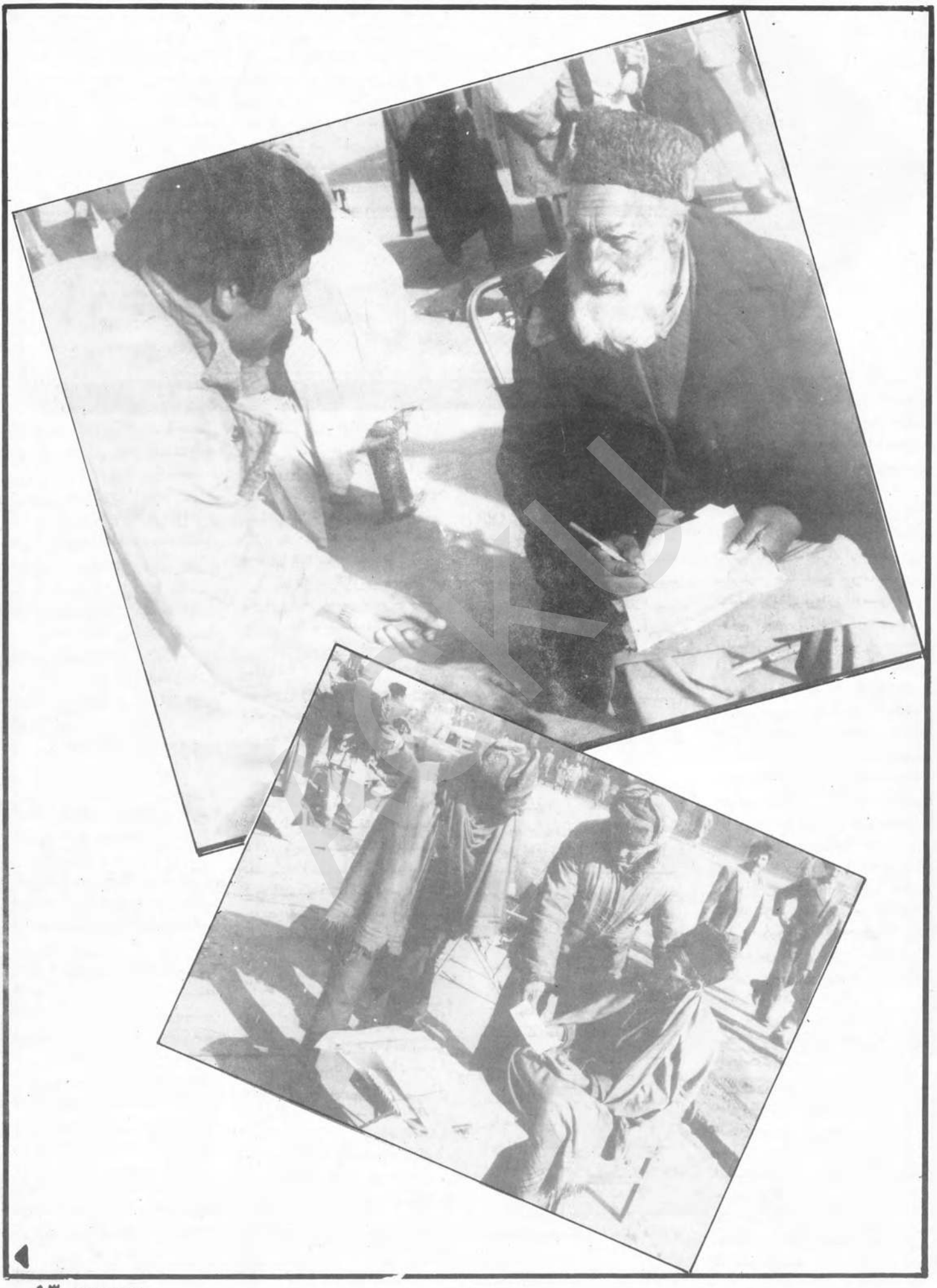

(c) ketabton.com: The Digital Library

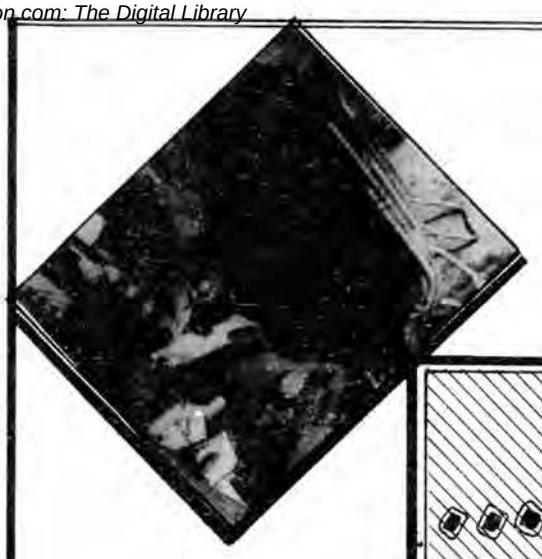

آدمها، عریضه‌ها...

درنگ ازابراز نشان رد شده اید، این ها کسانی اند که روزانه برای تعداد بیشماری ازمردمان بی سواد ویا سواد نیمه‌ها جهت حل دشواری هایشان عرایضی را مینگارند بی آنکه پایان کار مشتری را دریابند.

بی سواد وباسواد بدین جهت که باکمال تاسف گاهی حتی باسوادان شهر نسبت وارد نبودن درنگارعریضه نویسی وبمنظور جلوگیری از کاغذ بازی های بعد یپای نگارش،تراوش قلم این عریضه نویسان شعری نشینند، آن هم عریضه نویسانی که بیشتر از آشنا ساختن قلم با ورقه بی عرض میگویند:

بنجاه افغانی میشه که باز بسان نگوین چطور؟...

وآیا راستی این همه ریختن کلمات روی کاغذ بنجاه افغانی نمی ارزد؟

چرانه، حتماً میارزد!!

پای صحبت یك تن ازآنان می نشینم واویه پرسشم درمورد اینکه: «چگونه زنده گانی دارد» چنین پاسخ میدهد:

«کاروبارما بد نیست، بعضاً کارزیاد است امایگان وقت هم کم میباشد، روزانه بسیار عریضه نوشته میکنیم، بری گرفتن تذکره، تجدید سن، بری گرفتن نکاح خط، تیلفون، تلگراف، زمین، خانه، رهایی زندانی، خط وادر برخط ها راهم مینویسیم. درزمان مامکتب زیاد نبود، همین قدر بود که آدم خوانده میشد. ازمجبوریت روزگارحال مشغول عریضه نویسی میباشم بیس ماهرقسم آدم بر نوشتن عریضه میاید. هم مکتبی هم ناخوان برای اینکه عریضه نویسی کار ساده نیست وحتی بسیاری باسوادان هم نمیدانند که برحل کارهایشان چگونه عریضه بنویسند. آری درگونه های مختلف کارمیکنند وقبل از اینکه موترهای مامورین مسیرخانه هارابپیماید آنهاباروبنه شانراکه عبارت ازهمان بساط روزی دهی است برمیچینند وراهی منازل خویش میگردند. عمر هرکدام تقریباً از ۴۵ تا ۷۵ سال میرسد.

یك تن دیگرازین بساط داران شهر درمورد سرگذشتش چنین حکایه میکند:

از کورس عالی عسکری در سال ۱۳۲۴ فارغ شدم تا به رتبه جگرون رسیدم. درهمان وقت فرقه مشری که مازیرد ستش بودیم رشوه خورده بود ومن درصدد مت وبدگویی رشوه واختلاس چند مصراع شعر نوشتم، به همین سبب زندانی شدم. بعد ازانکه از زندان رها گردیدم استعفا دادم وچون درموارد شرعیه بلدیت داشتم مافوق لیسانس شرعیات شهادتنامه گرفتم وحال مدت ۲۰ سال میشود که وکیل مدافع میباشم و از آمد روزگار به کارعریضه نویسی هم مشغولیت دارم.

سابقاً درخان آباد زنده گانی داشتیم، مدت پنجسال میشود که درکابل درخانه یی کرایی سکونت دارم وباخانواده ام حیات به سر میبرم. ۷۵ سال دارم، صاحب ۶ پسر و ۸ دختر هستم زنده گانی ام رادرفقر وناداری گذشتانده ام امانگذاشته ام اولاد هایم بی سواد ویی تحصیل باقی بمانند. همین اکنون همه اولاد هایم به تحصیلات عالی رسیده اند، حتی خورد ترین فرزندم که به صنف چارم درس میخواند خطاطی ورسامی را میداند.

درطول عمرم هرقدر که پیدا کرده ام درراه تحصیل اولاد ها، کسب علم ودانش به مصرف رسانده ام ویگانه آرزویم هم همین است که فرزندان صادق وخوب رابه جامعه تقدیم نمایم. فعلاً یك لقمه نان حلال بخورونمیرپیدا میکنیم که مقصد روز میگذرد. خودم شخصاً خطاطی به طورمحدود شاعریشه وضمن عریضه نویسی مقاله نویس میباشم.

- عرایضی که برای هموطنان مامینگارید دربرگیرچگونه موضوعاتی است؟

- عرایض گونه گون است، مسایل حقوق، جزا، اطفال، پاسپورت میباشد ولی عرایض تفریق وطلاق وازدواج بیشتر میباشد.

سوال:

به نظرشما یك عریضه خوب چه نکاتی راباید دارا باشد؟

جواب:

یك عریضه خوب عریضه ایست که خلص باشد، به خط خوش و خوانا نگارش بیابد مطلب یاموضوع عارض دران به صورت واضح ودرست مجسم ساخته شود تا درفهمیدن ایجاد دشواری نکند وگذشته ازهمه باید موضوع زیاد درمتن اندك وباصراحت بیان شود.

کاری جالبی راکه درمدت عریضه نویسی تان انجام داده اید چه بوده؟

- به نظرخودم کارجالبم این بوده که وکیل شرعی الله نظر هراریز شدم، اورابه ۱۵ سال حبس محکوم کرده بودند امامن توانستم بابیس برده کارهایش اورا ازحبس رهایی دهم.

باری اگرباید دقیقانه به کرسی داوری بنشینیم به نیك درمی یابیم که هرکدام قصه یی دارند وحکایه یی درخور شنود که دل وروان آدمی را به بی آلایشی زنده گانی مردمانی معتقد میسازد که اقشارتهی دست جامعه اند وهمه آرزوی داشتن زنده گانی بهتر وخوبتری رادارند. اینکه قبلاً به چه کاری اشتغال داشته اند ویا درسالهای قبل مصروف کدام کارهابوده اند حرفی شنیدنی است که یکی ازاین عریضه نویسان درمورد سابقه اش درکارمیگوید:

تاصنف شش درس خواندیم، بعد ازآن معلم شدم وقتی که تقاعد کردم چند سال درخانه بودم امابعد ها که مجبورشدم عریضه نویسی راشروع کردم همین چند روپیه یی که پیدا میکنم قوت لایموت میکنم.

باتنی دیگری ازاین هابرمیخوریم که آموزگار است وروزانه اوقات گرانبهایش رابرای اموختاندن افراد اجتماعش به مصرف میرساند. وقتاً فوقتاً به کار عریضه نویسی نیز مشغول است به گفته خودش مدت پنجسال است که عریضه مینویسد وهم به حیث آموزگار مشغول خدمت میباشد. واورزو میکند روزی فرزندانش زنده گی بهتراز خود داشته باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد گل پاچا الفت

د پښتو د معاصر شعر مخکښ

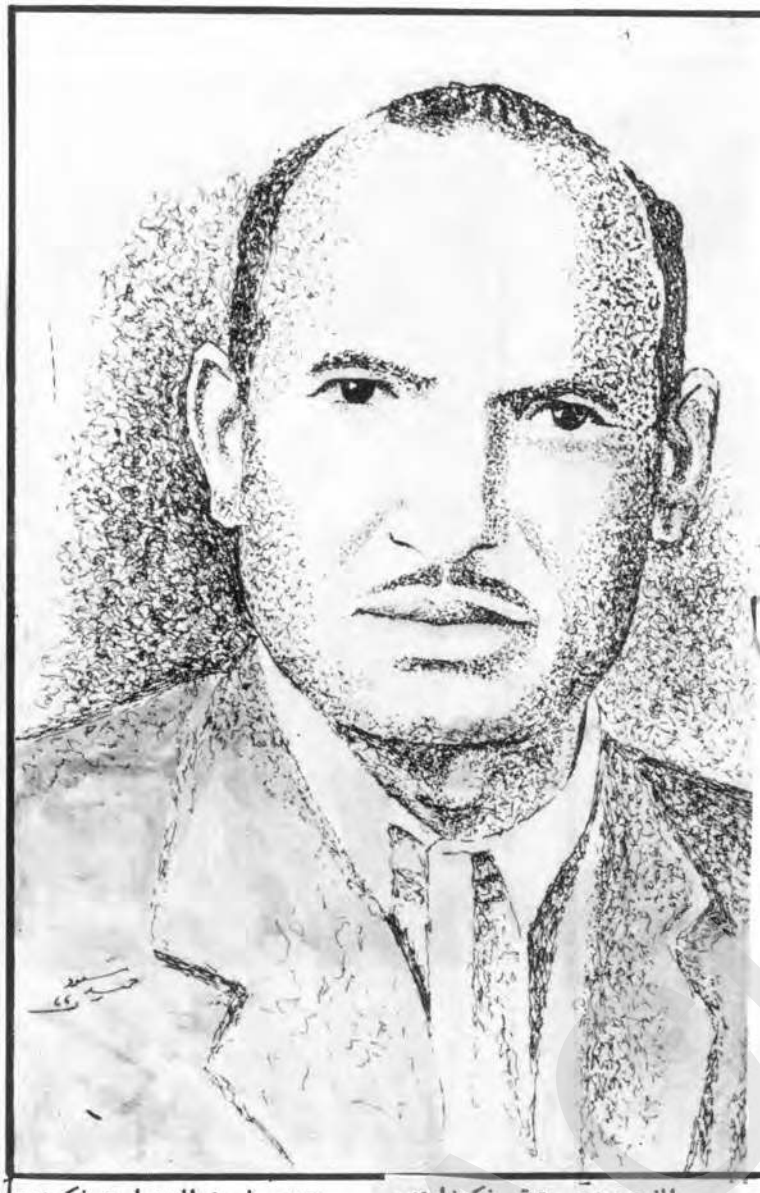

د توس د میاشتی په ۲۸ د افغانستان د لیکوالو د انجمن له خوا په اریانا هوټل کښی د گل پاچا الفت د مړینی لسم تلین د یوې درنی غونډې په توګه کښی ونمانځل شو. په دغه غونډه کی د هیواد یوشمیر شاعرانو، لیکوالو خیرونکو او د الفت د شعر مینه والو گډون کړي و.

گل پاچا الفت د پښتو ادب پیاوړي لیکوال او شاعر په ۱۲۸۸ هـ ش کال د لغمان د عزیزخان کلې د منصور په کلی کی د میرسید پاچا په کورکی وزیږید.

الفت په سیستماتیک ډول کوم نښوونځی یا د تحصیل کومه عالی موسسه نده لوستی، ده د لغمان ننګرهار، او کابل په دینی مدرسوکی زده کړه وکړه. صرف، نحو، منطق، تفسیر، معانی بیان او د احادیثو کتابونه یی ولوستل. دغه زده کړې که څه هم غیر منظمی وې خو دده د څپاند فکري استعداد په روزلوکی ستر رول درلود.

الفت د پښتو د اوسنی ادب د نظم اونثر استاد و. په نثر کی د لنډو ادبی او انتقادي توټو د لیکلو مبتکرو. دده دغسی ادبی توټی په هنري توګه او ظرافت او لطافت کی د اجتماعی انتقاد ښکلی نمونی دي.

استاد گل پاچا الفت د نړي احساس اوښکلی عاطفی خاوند و. دده په شعرونو کی د وطن اوخلکوسره یوه ژوره مینه لیدل کیږي، لکه چه وایی:

د وطن په محبت باندي قسم خورم
چه د ځان لهغمونه زیات د وطن غم خورم
د وطن د شرف سپرم نه ویرېږم
که د تورو گزارونه دم په دم خورم

الفت یومنقد لیکوال و. نثر او نظم یی دواړه د هنري جوړښت له پلوه غنی وه. دي په خپل وخت کی د پښتو د مترقی شعر نماینده شاعر دي اود هغه شعر د اولسونو غږدي، د هغوي غوښتنی دي او د هغوي د هیلو یو هنرمندانه انعکاس اوتصویر دي.

الفت د نوي مترقی فکرخاوند و ده ته ملی اووطنی مصالح تر هر څه لوړ ښکاریدل د دغسی فکر په لړلو سره د سیاسی غورځنګونو نه لیرې پاتی نه شو، کله چی د (ویښ ځلمیانو) نهضت شروع شو، الفت پدي نهضت کی شریک و.

د الفت اثار په عمومی ډول تر پنځو کټه ګوریو لاندي راځی تخلیقی اثار، تحقیقی اثار، تحلیلی اثار، ترجمی او په نورو ژبو لیکنی. دده چاپ شوي اثار په لاندي ډول دي:

د په سرلی نغمه، عالی افکار د ازادي پیغام، غوره اشعار د زړه وینا، بله ډیوه، نوي سبک اونوي ادب، غوره نثرونه، لغوي خیرنه، څه لیکل یالیک پوهه، املا اوانشا لیکوالی، ادبی بحثونه، لوړ خیالونه او ژورفکرونه.

گل پاچا الفت سر بیرمړد پي چی د پښتو ژبی د نیرتکړه شاعر او لیکوال دي په دري ژبه یی هم ادبی لیکنی کړي دي او په عربی ژبه یی هم څه لیکلی شول. ده یوزیات شمیر نښانونه، تقدیر نامی اوعلمی او ادبی جوایز ګټلی دي.

استاد گل پاچا الفت په ۱۳۵۶ کال د زړه د ناروغی د کبله له نړي سترګی پټی کړي. الفت نن زموږ په منځ کی نشته خو ده یاد به زموږ راتلونکی نسلونه هم په الفت سره لـه یاده ونه باسی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختران و پسران چه میگویند

عشق و ازدواج

● ضد فیشن

احمد فرهاد احمدي محصل سال اول پوهنځي تاريخ وفلسفه جوانان امروز بدون توجه بوظيفه اصلي شان كه عبارت از درس و مطالعه است به فكر مود وفيشن استند كه اين كار شايسته يك دختر ويسر جوان نيست اگر دل من باشد بيشروي دروازه پوهنتون يك بيلر آب گرم مي مانم ودخترانی راكه بافيشن غليظ ميايند دست وروي شانرا شسته بعد اجازه داخل شدن به صحن پوهنتون مي دهم . پوهنتون جاي پوشيدن لباس هاي عجيب وغريب نيست البته موضوع لباس متوجه دختران وپسران بوده چنانچه استند پسرانيكه به همراي خواهرشان لباس شريكي مي پوشند .

دل ناشاد فریاد خدایا

ناجيه شاگرد صنف ۱۱ ليسه زرغونه :

بدرم باوجود اينكه ۹ فرزند داشت، خانه ديگري گرفت وفعلاً از ما جدا زندگي ميكند روزها لحظهٔ صحبت او را آرزو مي كنم ولي بدرم كه خود آدم روشن فكر وانجنير ماهري هم است باوجود همهٔ اين ها شايد ماه يك بار به ديدن ما مي آيد، البته با اعصاب خراب وپيشاني ترش صرف براي برداختن خرچ خانه مي آيد وبس.

چندي قبل نتايج امتحان سالانه ما اعلان شد من باخواهر خوانده ام كه صرف كامياب شده بود در راه روان بودم كه بدرش را ديد، رويش را بوسيده وتحفه هم برايش خريد . منهم كه خودم را پدر دار ميدانم باخود گفتم حتماً وقتي بدرم بداند كه من اول نمره شده ام خدا ميداند چقدر خوش خواهد شد گرچه من هميشه تجربه داشتم وهميشه اول نمره بودم نميدانم چطور شد همان روز باخوشحالي تمام پيش بدرم رفتم واو باخونسردي وپيشاني ترشي تمام برايم گفت:

« چطور كم كه اول نمره شدي به خود شدي .

من با مرد کلان سال ازدواج میکنم

ليلما شاگرد صنف دهم ليسه انقلاب:

ازدواج امر طبيعي است هر دختر وپسر جوان بايد ازدواج نمايند . براي من اگر فاميلم موقع بدهد مي خواهم بعد از ختم تحصيلات عالي با مرد كلان سن ازدواج نمايم البته بادرنظر داشت اين دو خصوصيات: يكي اينكه وي بايد داراي تحصيلات عالي باشد ودیگر اينكه برايم آزادي عام وتام بدهد .

يگانه آرزوم اين است كه يكبار اول نمره صنف خود شوم . زيرا تاكنون هميشه سوم نمره بوده ام ولي تاهنوز مزه اول نمره گي را نه چشيده ام .

● زیبایی حقیقی را باید دریافت

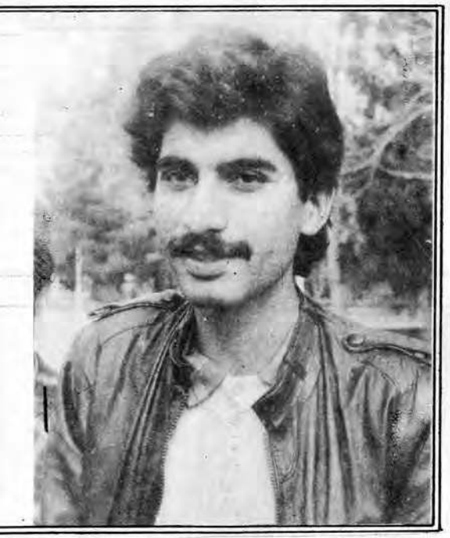

احمد شفيق محصل سال چارم پوهنځي ترنري :

در هلوي درس بخاطر كمك فاميلم دوكان ايس كريم فروشي دارم . زيرا يگانه آرزوم خدمت براي والدينم ميباشد ودرين راه ازهيچگونه مشكلات ترسي ندارم . من به تحصيل خيلي ارزش قايلم وپول آنرا در تعيين سرنوشت آينده انسان بسيار مهم مي پندارم . ولي بيشتر از آن بايد به صحت توجه داشت . خواهش من از آنعده دختراني كه يك مقدار وقت وپول خود را در راه فيشن بمصرف ميرسانند بهتر است كه با آن پول غذاي خوب بخورند تا زيبايي حقيقي را بدست آرند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختران و پسران چه میگویند

عشق و ازدواج

با آسی ازدواج میکنم که سگرت نکشد

نوریه محصل سال چهارم پوهنځی ادبیات:

در مورد مصروفیت اس میگوید: کاردم گل سازي است من هم باوي در اوقات فارغ از درس - همکاري می نمایم . او در باره ازدواج چنین نظر دارد : ازدواج باید به اساس شناخت قبلی صورت گیرد نه عشق. به نظر من عشق یک رنج بی پایان زنده گی است. تصمیم دارم بعد از ختم تحصیلم وظیفه مقدس معلمی را بر دوش گیرم و بعد از گرفتن چهارماه معاش و تکمیل جهیز ازدواج نمایم . البته با شخصی ازدواج خواهم کرد که سگرت نکشد و دارای تحصیلات عالی باشد .

ازدواج بدون عشق

فریبا محصل سال اول انستیتوت پولتخنیک:

به نظر من خصوصیت یک زن خوب اینست که باید برده بار، باحوصله، صمیمی با فامیل، مهربان با اطفال و مددگار خوب شوهر باشد . بازنده گی با مسئولیت برخورد نماید و در مقابل هرنوع مشکلات مبارزه و مقاومت کند .

من طرفدار ازدواج به اساس عشق نمیباشم .

دختران را غلط میکنم

ظاهر محصل سال سوم پوهنځي زبان واد بیات:

اکثریت دختران امروزي به خصوص محصلین فقط و فقط در فکر مود و فیشن اند و جنان آراسته به پوهنتون می آیند که گویی به کدام دعوت یا محفل عروسی میروند . که این روش شان هم باعث ضیاع وقت خود شان و هم مانع درس ما بچه ها میگردد . زیرا هیچ امکان ندارد که دختري با آن آرایش از کار ما بگذرد و مایکی - دیگر به طرف آنان نه بینیم یعنی تمام با موهاي کوتاه تر از موهاي من و یا پوشیدن لباس پسران جنسیت خالی بخود میگیرند که در شناخت شان انسان اشتباه میکند . چنانچه من خودم در سرویس در بعضي پسري نشستم ولی بعد متوجه شدم که غلط کرده ام او پسر نه ، بلکه دختر بود .

دنیای دختران و پسران چه میگویند

تنده گی مصروفیت ...

به آینده امیدوارم

زهره عادل محصل سال اول - پوهنځی حقوق و علوم سیاسی: به آینده ایمان دارم زیرا باور و امید به آینده راز پیروزي انسان است . میخواهم در آینده قاضی عادل باشم به همین دلیل فعلا همیشه مصروف آموختن درس هایم میباشم . میخواهم پس از ختم تحصیلاتم ازدواج نمایم البته با شخص متین ، باحوصله و شخصیکه در مقابل فامیل و اجتماع احساس مسئولیت نماید و یگانه آرزوم این است که در آینده بهترین مادر باشم . که این آرزوم شاید از خوبی مادرم الهام گرفته باشد .

ارزنامزدی خود راضی نیستم

نوزیه محصل سال سوم پوهنځی زبان واد بیات:

در محلوي درس میخواهم بحیث معلم سواد آموزي ایفاي وظیفه نمایم . در آینده اگر زنده بودم نیز میخواهم معلم باشم . نامزد استم و نامزدي ام به رضایت فامیل صورت گرفته رضایت ندارم . ولی نظر به رسم و رواج و کلتور مجبور استم به آن تن دهم .

در باره مود و فیشن باید بگویم که مود و فیشن سلیقه یک دختر را نشان میدهد . هرکس باید مطابق محیط خود لباس بپوشند .

طرفدار فیشن زیاد نیستم ولی کم آنرا لازم میدانم . در پوهنتون نمی توان که لباس مشخص و یکلی ساده پوشید . اگرچنین شود شکل یونیفورم را اختیار خواهد کرد و در آنصورت خیلی بکواخت میگردد که هم در مکتب یونیفورم ، هم در پوهنتون یونیفورم و هم در محلی یونیفورم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجله ایتالوی اپوکا سال ۱۹۸۷ را

سال میخایل گرباچف نامیه

به نظرشما کدام یک از رهبران سیاسی جهان در ماه جاری بیشترین تلاش را بخاطر صلح انجام داده است ؟

مجله ایتالوی پرسش فوق را ضمن یک نظرخواهی سه ماهه در برابر خوانندگان خود گذاشته بود . نتایج در دو صفحه مجله انتشار یافت.

عکس های رهبران کشور های مختلف با در نظر داشت پاسخ ها وشماره آراء ترتیب شده ونشر شد .

وبه این ترتیب در ماه فبروری ما نظرخواهی عامه یی را در شش کشور مختلف اروپایی ، فرانسه — بریتانیا ، اسپانیا ، آلمان غرب، ایتالیا وسویدن ، براه انداختیم . نتایج نشان میدهد که میخایل گرباچف در میان رهبران سیاسی جهان معروف ترین و محبوب ترین چهره میباشد .

جریان نوین سیاسی که توسط میخایل گرباچف در اتحاد شوروی براه انداخته شده وقدم های دقیق اوبه خاطر فراهم آوری — شکست در انجماد موفقیت ها در داخل جامعه بین المللی ازبشتیبانی نیرومندي برخوردار گردیده است. این ها همه اهمیت فوق العاده دارند .

نظرخواهی نشان میدهد که تمام رهبران سیاسی عقب تر از میخایل گرباچف قرار دارند . ودر میان آنها رئیس جمهوری امریکا رونالد ریگن نیز وجود دارد .

میخایل گرباچف بطور متداوم از حمایت غیرقابل تقسیم مردمان باحرفه های مختلف بهره مند میشود . پیشنهاد ها در رابطه به خلع سلاح هسته یی ، پافشاري بر مذاکرات روی تقلیل تعداد راکت های سترا تیژیک (این پیشنهاد باعث سراسیمه گی عمیق در ایالات متحده امریکا شد) دعوت گرد هایی بین المللی که در آن شخصیت های رهبري فرهنگ ، اقتصاد وتجارت جهانی شرکت خواهند کرد . همه و همه بر طرفداری از جریان پیشنهاد شده ، توسط رهبر شوروي شهادت میدهند .

میخایل گرباچف مهمترین رهبر سیاسی سال است واین امر توسط اراي عامه تائید شده است ماقبلا نظرخواهی سه ماهه را براه انداختیم و نتیجه همین است که میخایل گرباچف با نیرو — مندي در صدر قرار دارد .

نظرخواهی ایکه در ایتالیا براه انداخته شد ، نشان میدهد که او (گرباچف) حمایت تمام آنهایی راکه نظرشان را از آنها خود دارد ، اوبه ویژه در میان جوانان و زنان ایتالیا معروف و محبوب است.

نفر دومی بعد از منشی عمومی کمیته مرکزي حزب کمونیست اتحاد شوروي رونالد ریگن میباشد .

همیشه نفر دوم . با مرور زمان هویدا میگردد که ریگن با باد های توفان «ایران گیت» تا در نیست تا در محبوبیت وشهرت با میخایل گرباچف حریف شود .

«سال ۱۹۸۷ سال میخایل گرباچف است» ،

مجله ایتالوي با جملات فوق سنجش را پایان میدهد .

ترجمه از عبدالله شادان

(c) ketabton.com: The Digital Library

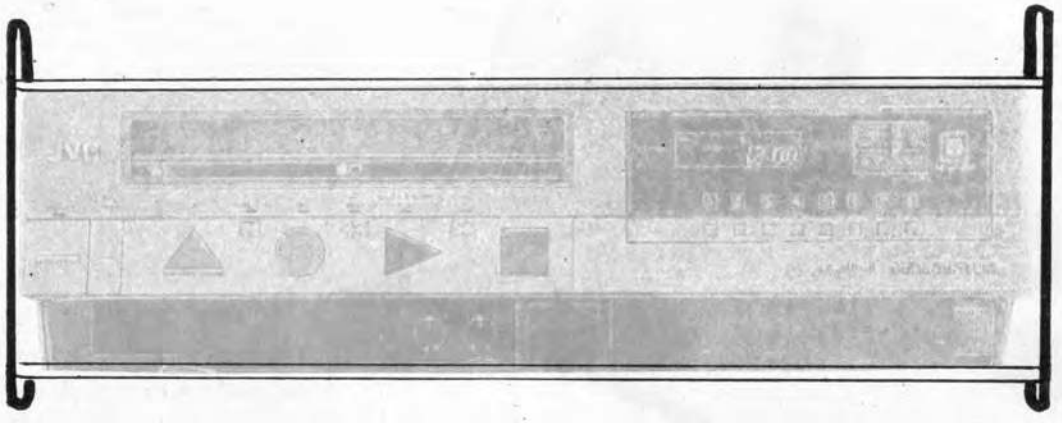

دوبي د وکسټو نو تود بازار

لیکونکی شجاع

کورني له ویډیویي فلمونو څخه څرنګه ګټه اخلی؟

وید وکست د معاصرو علومو یوه بلهٔ بریا ده چی د هغی په اختراع سره د کورنیو او د فلمو نو د مینه والو لپاره زیاتی آسانتیاوي برابري شویدي .

څوکاله کیږي چی وید وکست زموږ هیواد ته هم لاره پیدا کړي او په کورنیو او بازارونوکی زیات لیدل کیږي او کولاي شو په هر ځاي کی د هغی ((تود)) بازار وګورو . زموږ په هیواد کی له وید و کست څخه په بیلابیلو ولونو کار اخیستل کیږي .

په کورنیوکی له وید وځخه کاراخیستل :

(c) ketabton.com: The Digital Library

دويديوكستونو...

هغه كورنۍ چې مالي توان لري، ويد وكست تعهيه اوكار ورځنه اخلي. په كورنيوكې له هغې ځنه د كاراخيستو شرايط توپير لري. ځينې كورنۍ له ويد و كست ځنه يوازې په وزګار وخت كې استفاده كوي. خو داسې كورنۍ هم شته دي چې تل له ويد وځنه په انحرافي ډول، يې لدې چې د كار او مطالعې شرايط په پام كې ونيسي استفاده كوي. بايد هير نكړو چې په دغو كورنيو كې د اسې ماشومان او ځوانان شته دي چې يا زده كړه كوي او يا په دولتي ادارو كې په كار بوخت دي. كه چيرې ټوله ورځ او د شپې ترناوخته پورې له ويد و - كست ځنه كار واخيستل شي به پاي كې په دغه راز كورنيوكې انحرافي اړوله زده كړې اوكار سره بې مينې كسان پيدا شي.

د ويد وكست بله انحرافي بڼه د پارنوګرافيك فلمونو نندارە ده چې په ځينو كورنيوكې رواج شوې ده اكثر ته يوازې زموږ د منلود ودونو او زموږ د هيواد د ټولنيزو اخلاقو مخالف دي بلكې ټولنه د ځښاء لورته راكاږي. د دغه عمل ځنه پيدا شوي زيان به د ډير ژر د دغو كورنيو غړي په خپل شاوخواكې وګوري. خرنګه چې ويد وكست يو ه تفريحي وسيله ده د كورنيو غړي بايد يوازې په آزاد وخت كې له هغې ځنه كار واخلي. د فلمونو انتخاب او د نندارې وخت يې بايد د كورنۍ د تجربه لرونكو اومشرانو له خوا په پام كې ونيول شي او د - اخلاقو مخالف فلمونه ته بايد بيخي اجازه ورنكړشي.

ويد وګانې په ټولګي كې:

هره ورځ كله چې كارته ځو د خپلې ادارې په اوږدو كې د ويد و كست د پلورلو، كرايه ورکولو او د فلمونو د نندارې كولو له سلګونو سالونو سره مخامخ كيږو.

د پارك سينما ته مخامخ پوښتنه پلورنځي ګوروچې اصلي كارې د سينګار د لوازمو پلورل دي خواوس د خپل اصلي كاروبار تر څنګ د فلم اويد ود په كرايه ورکولو كارهم كوي.

د فقير سعيد د پلورنځي څښتن زلمي چې د لته موقعيت لري پد ي باب وويل: ((اصلاً زموږ په پلورنځي كې د سينګار سامان - خرڅيږي، خو موږ تصميم ونيو چې د فلمونو او ويد وكست د پلورلو او كرايه ورکولو كارهم ترسره كړو چې د ويد وفلمونه نصيب له پلورنځي ځنه چې عمده پلوروونكې دي اخلو.))

ګله چې مې پوښتنه وكړه چې د فلمونو د خرڅلاو اويد و كست د كرايه ورکولو لپاره اجازه ليك لري، ويې ويل: «اصلا د دې كار لپاره اجازه ليك پكار نه دي.»

سربيره پردې په ټبارګي د ويد وكست د فلمونو د ښودلو لپاره يوشمير سالونونه جوړ شوي دي چې زياتره ماشومان او تنكي ځوانان هغو ته ورځي او د فلمونو نندارې كوي. ځينو دغو سالونونو ته چې هروخت ورځي د فلم ښودل جريان لري او د اپخپله له ښوونځي ځنه د ماشومانو د تهيښتې سپڅ ګرځي.

د موضوع په باب خوطرحي:

د تفريح دې وسيلې په توګه له ويد وكست ځنه استفاده ناوړه كارندې خو معمه موضوع له هغې ځنه د استفادې ډول دي. له هغې ځنه د بڼه اوږه كاراخيستلو لپاره بايد د اخلاقو مخالف او پارنوګرافيك فلمونو د خپرولو مخه په كلكه ونيول شي.

ډبالهی سینما

سخنانی با انجنیر لطیف کارگردان برجسته سینمای کشور

فلمهای فرار صبور سرباز و پرنده های مهاجر

لوده ها هزار قیمت را بسوی خود کشانید

مصاحبه: فاطمه حمیدی

محترم انجنیر لطیف طبق معمول خبرنگاران در پرسش اول از جانب مقابل میخواهند تا خود شرا معرفی کند ولی شما دیگر برای مردم ما بخصوص آنانیکه ساخته های سینمایی شمارا دیده اند معرفی شده اید. لذا میخواهم تا با پرسش اول هنر سینمارا معرفی نموده وهم درباره آغاز کارسینما وتاریخ این هنر در کشورما روشنی اندازید؟

- هنرسینما (هنرهفتم) عصاره هستی است در تصویرهای متحرک.

ما در حدود نیم قرن ازسینما جهان عقب بوده ایم. بدیده سینما در کشورما بر مبنای

(c) ketabton.com: The Digital Library

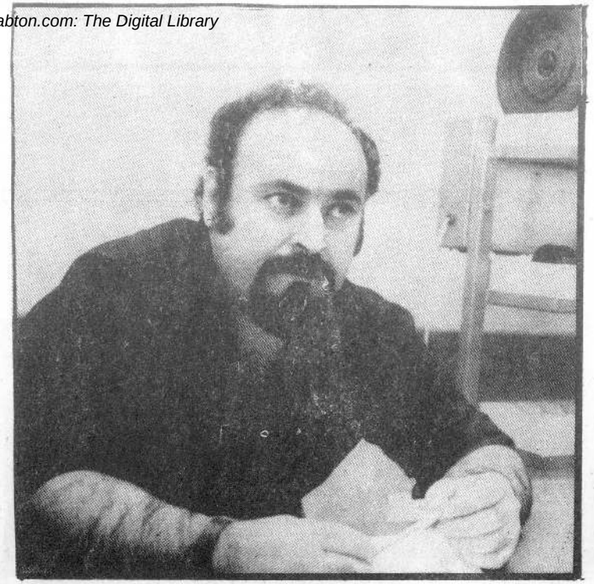

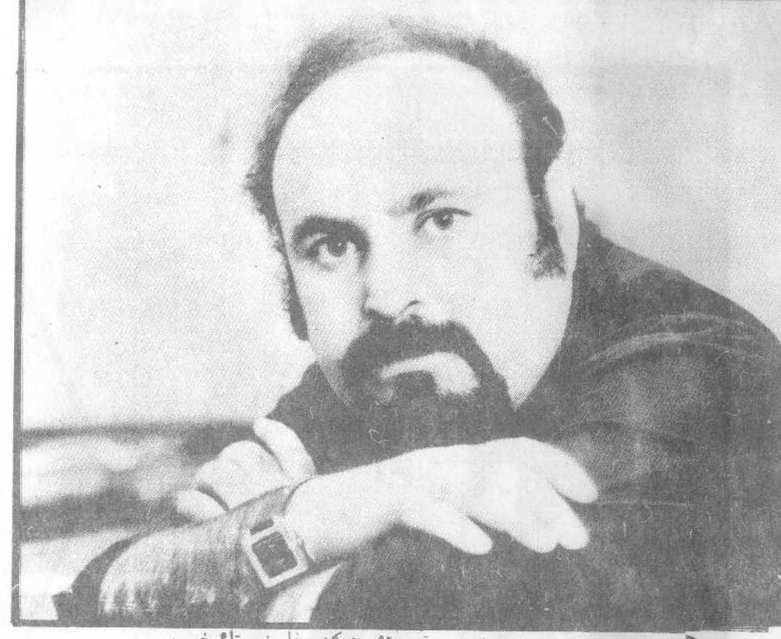

بریالهای سینما

نیازمندي وصنعت فلم سازي عرضه اندام نکرده است وبستر ش را در جامعه هنوز از نظر اقتصاد فرهنگ، سیاست، مذهب، عنعنه وتخنیت هموار نکرده بود که جامعه میتوانست آنرا هضم کند. چنانچه چند سال قبل کار سینما راعده یي آغاز کردند وهنرمندان شخصاً در لاهور با «هما» فلم (فلم عشق ودوستي) را ساختند. چون دستاورد پولی نداشت به سقوط مواجه شد، تاسه دهه دیگر کسي جرئت فلم ساختن نکرد. جز فلمهاي کوتاه خبري. بعداً موسسه فلمسازي "افغان فلم" براي پروسس فلمهاي خبري اعمار گردید. اما کار قابل ملاحظه يي نتوانست انجام دهد عده يي بنابر ذوق و علاقه يي که به هنر سینما داشتند گرد هم آمدند. امتیاز فلمسازي اخذ نمودند وبا استفاده از وسایل تخنیکی افغانفلم فلمهاي محدود يي تهیه کردند که به هر صورت راهگشاي سینما شد. با آنکه تجار فلم خارجی در راه این فلمسازي سد و مانع قرار گرفت ولی با هزار مشکل راهش را پیمود.

در یک دهه اخیر زمینه براي رشد سینما مساعد گردید وسینماگر افغانی ازین موقعیت خاص تاریخی بهره برداري لازم کرد وسینماي نسبتاً بارسالت را بنیاد نهاد و تا دارالسینما از راه بسنوارها توانست هویت آنرا تثبیت کند وفلم نسبتاً خوب بسازد که ارزش آنرا داشته باشد تا قضاوت روي آن صورت بگیرد.

ـ اگر فلم هاي افغانی را از لحاظ هنر سینما ارزیابی نمائیم شما علامت خوب را بر کدام فلم ها خواهید گذاشت و چرا؟

ـ سینماي ما در مرحله اساسی رشد خود قرار دارد. کی میگوید دوغ من ترش است، ولی کسی که مزه این دوغ را می چشد مردم است. بازهم اگر از نظر بیننده عادي علامت خوب وبد را بر فلم بگذاریم شاید یک مقدار خوش باوري خود ما باشد ما بر حرف آنانی روي فلم صحه می گذاریم که فلم را با ابعاد گسترده و منطقی هر تصویر را باد رک تحلیل وتجزیه نماید.

ـ فلم هاي شما چگونه اند وچه خصوصیت دارند؟

ـ من روش خاص خودم را دارم. یعنی کار با ریالیزم اجتماعی (واقعیت گراي تپیک). کار من خصوصیت هاي منحصر به خودم را دارد که ژانر هاي مختلف سینماي را با این خصوصیت تصویر میسازم. اگر سر من یاري کرد این خصوصیت ها در جامعه طوري شکل خواهد گرفت که بینندە از روي خصوصیت هاي مشخص، منحصر به فرد حدس بزند تا رکیست.

ـ درباره سیاست و هنر بحث هاي زیاد يي صورت میگیرد شما اگر درباره سیاست و هنر سینما حرف بزنید وهم بگوئید در کشور ما این پیوند چگونه است؟

ـ سیاست در جامعه بدیوي رویناي است که نه تنها فرهنگ بلکه سایر عرصه ها از آن مجزا بوده نمیتواند. هنرمند باید سیاست فرهنگی را بداند، از سیاست هنري بخبر ببرد و تردد در هر مقطع زماني با هر سیاستی راهش را جستجو میکند وشکل میگیرد. هنر ضعیف وجود ندارد که در خدمت سیاست قرار نگیرد. بد بختانه در سینماي ما گاهی سیاست و هنر آنقدر در هم بیچ میخورند که هنر راهش را گم میکند خود شعار میدهد من سیاست هستم یا هنر. نباید فراموش کرد که سیاست هنري گاهی دشوار تر از آفرینش هنري میگردد، براي بیرون رفت ازین بن بست هنر ي باید سیاست هنري را فهمید. او که با موج شنا میکند فرق نمیشود

ـ چرا کارگردان هاي سینمایی طی سالیان نه چندان کوتاه بسیار بسیار محدود مانده اند یعنی تعداد شان کم است؟

ـ کارگردان زاده نمیشود ونه می روید. مثل گل خود روي است که جا نمی شناسد به همین دلیل است که در جهان فلم هاي خیلی بد ساخته میشود چون کارگردان خوب کم است. مساله اکادمیک بودن صرف میتواند با ترکیب هاي کار، کارگردان را آشنا بسازد، خلاقیت، آفرینش وید سینمایی مربوط به استعداد ـ کارگردان است.

ـ فلم هاي افغانی اکثر در فستیوال ها برنده جایزه اول میشود. چگونه فکر میکنید آیا واقعاً فلم هاي ما موفق بوده است نمیخواهم بگویم من تردید دارم زیرا نمایش فلم ها در داخل کشور نشان میدهد که فلم ها موفق اند ولی آیا بیننده هاي سخنگیر سینما در خارج از کشور وخصوصا جایزه دادند ازما هم در ردیف آمده، گاهی فلم را به اسم کارگردان نسبت میدهند بدین لحاظ می گویم فلم من از نظر شکل نه بلکه از نظر محتوا سوال برانگیز بوده براي من تضاد ها نقطهٔ عطف است ودر ین روال من فانتزي (خیال پردازي) را به کار نمی گیرم چون از نظر موضوع وسوژه داستان نمی گنجد براي به تصویر کشیدن قضایا مقداري ژرفتر باید دید ویا ابعاد گسترده تر باید نگاه کرد. گاهی هم در مقطع مشخص سمبول با مفهوم بکار میبرم. صرفاً به خاطر سینما و زیبایی.

در جشنواره هاي بین المللی هیات ژوري که ترکیب پنج قاره را دارد، من، او، این وآن را نمیشناسند، آنچه واقعیت است میگویند. مگر ملحوظاتی هم گاهی اتفاق می افتد مثلاً در پانزدهمین جشنواره بین المللی فلم در مسکو فلم (مصاحبه) از ساخته هاي فدریکو فلینی فلمساز معروف ایتالیا وجهان نباید جایزه اول را میگرفت ولی برایش دادند.

ـ میخواهم به پرسم چرا هنرمندان سینماي ما از میان دختران وزنان کم است آیا توجه خواهید کرد که درین زمینه ابتکاري را روی دست بگیرید؟

ـ مسلم است در جامعه سنتی افغانستان زنده گی میکنیم میدانیم که زن کدام موقف اجتماعی را دارد. براي هضم صرف خوب وبد زمان لازم است در فرهنگ

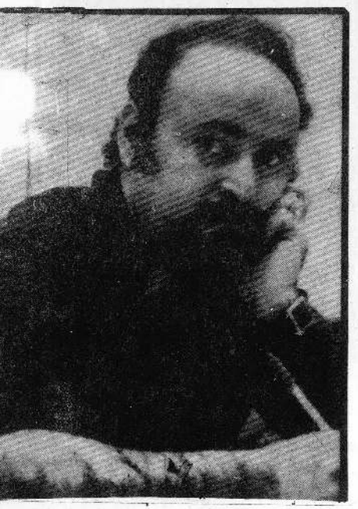

سینما

هیات هاي ژوري قضاوت عادلانه مینمایند یا تشویقی؟

ـ شاید من هیچوقت نه گفته باشم فلم من اول شد ویا جایزهٔ اول جشنواره را برود چون دروغ است. اول فلم تنها ازمن نیست من صاحب اندیشه فلم هستم. ـ شاید گفته باشم فلم ما جایزه جایزه شد، استقبال گرم شد، کف زدند ازجمله چندین فلمی که برایش ما هنوز براي هنر وهنر آفرین نامهاي مشخص ورد زبان است در ساختار چنین جامعه با دینامیزم بطی حرکت کی را باید مقصر دانست. این زنان که حاضر گشته اند قربانی این راه اند براي شان باید ارج گذاشت، با پول هرچیز را میتوان خرید ویا اقتصاد هر بدیده را میتوان درست کرد.

ـ شما کار سایر کارگردان ها را چگونه ارزیابی میکنید؟

ـ اگر حقیقت را بخواهید دشوار نه به این معنی که فقط خودم را درین آیینه می بینم ولی من همان عشق سرشار را در وجود بعضی ها نمی بینم، واین کار با عشق آغاز میگردد. من براي هنر پیشه ها تکرار میکنم، نه فقط آنان،

بقیه در صفحه (۸۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ير رسيد ن بهتر از نرسيد ن

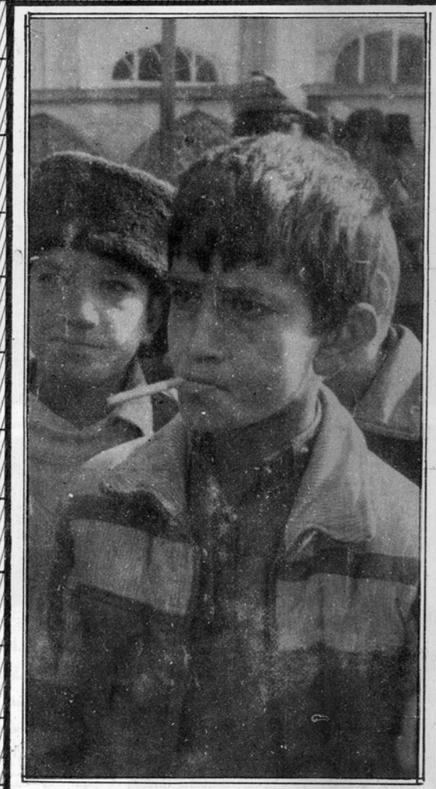

ه سګرټ لوګی ځګرلره بلاد ه!

شهر از دورين

محو تماشاي کيستی ؟

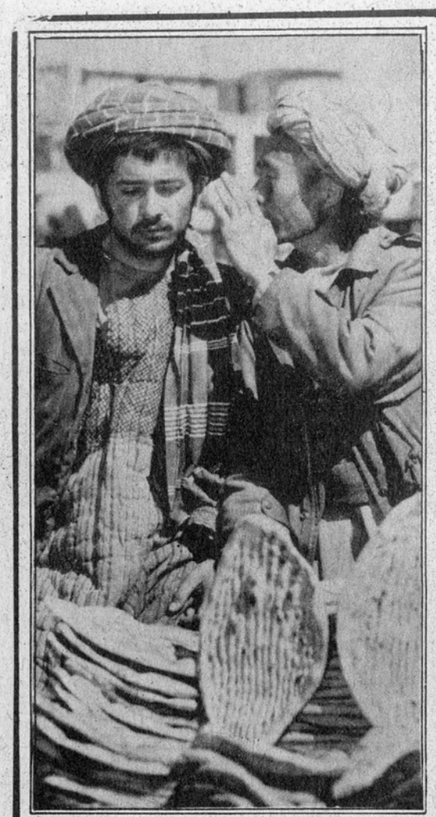

ازهرخ نوخبرداري

اگر اينطوريی بود، بد نمی بود

کوه

عکسها از خسرو شاه ابوی

آماده !

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشونه

بزرګترین کدو

امریکا :

یت مرد امریکایی د منطقه سویرم به (نیوپورت) ایالات متحده امریکا امسال د باغ کوچ منزلس کدو وکښت نموده وبزرګترین کدو را حاصل برداشته است.

کلانترین کدو پی منزل وی ۱۲۰ کیلو وزن دارد وبرای حمل این کدو دست کم سه نفر درکار است تا آنرا ازباغ منزلس انتقال دهند.

قبل ازوی د نواحی شرقی انګلستان د باغ منزل مرغ یی بنام (ویلیام لینی) کدویی به وزن ۶ر۰۹ کیلو رسیده بود اما مالک کدوی ۱۲۰ کیلویی مسلماً کدو ریکارد (ویلیام لینی) را شکسته است.

ترجمه وتنظیم : بروند

دنیی اوزده مریتونه

دیوه سویدنی سړي بیورکونلاز بریتونه ۲۲ر۲ متره اندازه شوي دي.

هغه د خپلو بریتونو ددي اوزد والی سره سره بیا هم راضي ندي. د اینځوس کلن سړي هیله لري چې د هغه بریتونو سړي ریکارډ مات کړي چې په ۱۹۲۷ کې یې ټاروي کې مړ شو.

هغه هانس لانګیست نومیده او د بریتونو اوزد والی یې ۲۳ر۲ متره و.

خرنګه چې د هغه بریتونه د هغه له وخت اوزده وو نو هغه به یې په بیلابیلو ولونوتاوول.

حادثه ترافیکی

د نمارک :

۹۸ حادثهٔ ترافیکی د رمضان ماه اپریل :

این گزارش اگر از یکسو دلخراش و تکان دهنده است، ازجانبی جالب نیز مینماید. بدین معنی که تنها طی ماه اپریل امسال ۲۲۵۴ حادثهٔ ترافیکی در لزبن بوقوع پیوسته است. اما خوشبختانه به تناسب حوادث متذکره تعداد وفیات تاجیز بوده است:

۹۸ تلف و ۱۷۳ زخمی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک مرد در چند قیافه

انتخاب باشماست

میگویند • قیافه تعیین کننده شخصیت و کرکترآدم هاست•

مسلما• انسان باتدبیر، بااراده مصمم وجدي بخاطر رشد شخصیت معنوي خویش، رعایت ظاهري وقیافه خود رابامنطبق، عاطفه و روان خود و انتظارات، طرزدید و تفکر محیط زیستش متناسب میسازد •

این تصاویر متعلق به پنتعراست• در چهره هاوقیافه هاي ارهم متفاوت روزي این مرد در برابر اینده قرارمیگیرد • به یکباره گي وضعس منقلب ودر عمق آن می براید تاقیافه عوض کند • قیافه ایکه با جامعه ومحیطی کهزندگی می کند تطابق داشته باشد• کلاهش رابر میدارد • بازهم ازقیافه اش خوشش نمی آید • کمی ریشش را کوتاه میکند اماکجاست، که قناعت رابراهم سازد •موهاي یکطرف سرش رانمی جوئی میکند • انگاه تصور مینماید خصلت زن ها را یافته است• هنگامیکه موهایش را بافته می بندد •انزجار ش نسبت بخود بازهم افزونی میگیرد • •

امالحظه ایکه سروصورتش مرتب وحسابی میشود ،آرامش قطعی سراسروجودش ریشه میدواند •این آرامش که قیافه او بسان قیافه هزاران هزار افراد دیگرجامعه است• قیافه متداول واز نگاه فورم ،فورم همگانی است ودر محیط زیستش چنین قیافه اي رابیشترازهر قیافه اي می پسندند •

(c) ketabton.com: The Digital Library

برف و نقش

دانشگاه تهران
مرکز اسناد و مدارک علمی
دکتر ویسه

پسرك نیم خواب ونیم بیدار بود که آواز لرزان مادرکلانش را شنید :

ـ چی برفی !

نگاه خوابزده اش از فضای نیمه تاریك اتاق وشیشهٔ ارسی به بیرون دوید : برف میبارید ، دانه های سپید برف ، همچون ریزه گیهای شیشه ، شتابزده ، پایین میریختند . پاکیزه و زیبا بودند .

های روی دیوار

پسرك از زیر صندلی برخاست سوی ارسی رفت و بینی ولبهایش را به شیشهٔ سرد چسپانید .

همه جا سپید میزد : آسمان سفید بود زمین سفید بود ، روی حویلی سرپامها وسرد یوارها همه جا سفید بودند .

پسرك ، مثل روزهای دیگر برفباری ، به دیوار روبه رونظر انداخت . دانه های برف دیوار را پر ازنقشهای گوناگون ساخته بودند ، نقشهای سپید برفی- پسرك همیشه خوشش می آمد که به این نقشها چشم دوزد . ـ نقشهای برفی د رنظرش جان ـ میگرفتند وبه شکلهای گوناگون جلوه گرمیشدند . این بارکه به دیوار چشم دوخت ، نقشهای برفی به گلهای سفید میماندند. روی دیوار خاکیرنگ پراز گلها و بوته های کوچك ، و همه سفید مثل برف .

مادرکلان پرسید :

ـ چی ر ، چی را میبینی ؟

پسرك جواب داد :

ـ گلها ، گلهای سفید را.

مادرکلان اعتراض کنان گفت :

د رین زمستان گل ازکجا شد ؟

گلهای سپید ازپیش چشم پسرك ناپدید شدند . تنها نقشهای سفید روی دیوار باقی ماندند . پرسید :

ـ گلها د ربهار میبرآیند ها ؟

مادرکلان جواب داد :

ـ د ربهار ... وقتی هوا گرم شود .

پسرك پرسید :

ـ بهارکه بیاید ، من چند ساله میشوم ؟

مادرکلان گفت :

ـ یازده ساله .

و افزود :

ـ حالا کمپیرك پختـــه میتکاند .

نقشهای برفی روی دیواره بار دیگر ، د رنظر پسرك جان گرفتند . دیوار خاکیرنگ همچون دشت فراخی نمودارگشت . به نظر پسرك آمد که پیرزنی د ر میانهٔ دشت نشسته است ومانند کودکی بازیگوش وبی پروا ، پارچه های پخته رابه دور و برش میریزد همه جا را پارچه های سفید پخته گرفته بودند . پیرزن د ر میان پارچه های سفید پختـــه میلولید .

بقیه د رصفحه (۶۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بده برای خدا!!

آیا تمام گداها از تنگدستی به گدایی رو آورده‌اند؟

مشکل گداها را باید حل کرد.

آیا در کشور مرکزی برای جذامیان وجود دارد؟

نوشته: ز. ظ

ازجاده به سوي آبده ميروند ميرويم ، ازپياده روها بيكه ازمدت ها بدينسو دست نخورده ، باقي مانده ، و كثيف وكهنه شده است ميگذريم ، مسير خود را به سوي مسجد پل خشتي تغيير ميدهيم ، مانند عابرين ديگر با وجود عبور ومرور موترها از سرك عمومي استفاده ميكنيم ، پياده روها مسدود است زيرا انواع شغل ها را با همان نگاه اول در آن ميبيني ـ ليلامي فروشي ها ، راديو سازي ، راديو فروشي هاي سيار ، كابين هاي سيار ، فروشگاه انواع بوتها ، گيرها واشتوب هاي كهنه ، غوري هاي مسي ، كست فروشي ها ، فروشنده گان دورگرد ، دوا ـ فروشي هاي سيار ، مرغ فروشي ها ، نان فروشي ها و ... به مسجد پل خشتي ميرسيم ، به داخل صحن مسجد عده يي مصروف گزاردن نمازاند ، عده يي هم وضو ميكنند ، از اينسو وآنسو صداهاي «بده براي خدا» شنيده ميشود ، زني با چادري نرسوده ورنگ رورفته باكودك خورد سال در صحن مسجد نشسته است ، پول سياهي برگ دستر ميگذارم و بازهم صدا ميزند : «بده براي خدا» ازاو ميپرسم چند طفل داري ميگويد : «سه ، چهار طفل صغير دارم» . دوباره ميپرسم شوهر داري ؟ بابي ـ حوصله گي پاسخ ميدهد : «شوهرم چند سال پيش مرده» ميگويم ، چرا كار نميكني ؟ ميگويد : «نميتانم ، بده براي خدا» كودك معصوم با چهره زرد وزار وخاك آلود بالاي زانوهايش قرار داشت كه در نگاه هايش هزار نوع ابهام واستفهام منعكس بود . ازاينگونه كودكان معصوم ، چند تاي ديگر نيز به چشم ميخورد كه واقعاً ازمشاهده آنها قلب آدم به درد ميآيد . اين نگاه ها جقدر غم انگيز اند ، زنده گي آنها به زورق شكسته ميماند كه دستخوش امواج متلاطم همجو يك زنده گيست ... لازم نبود كه باهريك از گداها سخن گفت . آن يكي مجبوراست وآن ديگري حرفه اش راست . در اين سفر خواهم ديد كه اين مجبوريت ها چگونه است ؟ از مسجد پل خشتي به سوي پل خشتي ميرويم . در كنار پياده رويل مردي با لباس جركين ايستاده است . صداهاي نا مفهوم از گلويش خارج ميشود . روي خود را باتكه يي چنان پيچانيده است كه تنها چشمان بي فروغش معلوم ميشود ، ميخواهم بدانم كه چرا دست هايش را پنهان كرده است ، با اندكي تجسس چشم به يكي از دستهايش ميافتد ، آنگاه ميدانم كه اوجذامي است ، ميپرسم كه چرانزد داكتر نميرود ، چيزي ميگويد كه من نمي فهمم ، حتماً بيني اش را مرض جذام خورده است . ازاين گونه گداها در شهرزياد وجود دارد اما تاكنون هيچ مرجعي به آن توجه نكرده است ، ازخود ميپرسم : آيا مركزي براي جذامي ها داريم ؟ تا در آن زنده گي كنند ؟ اگرهست پس كجاست ؟ چند گامي برنميدارم كه چشمم به آدم ديگري ميافتد ، با چه سر و وضع عاطفه انگيزي ، حتماً با ديدن ان لحظه يي مي ايستم وبارقت قلب به ازنظاره ميكنم ، وانگاه دست به جيب ميبرم وپول سياهي به كلاهش ويا كف دستش ميگذارم تا روانه آرامش يابد . واقعاً يك اسكيلت بود ، بازوها وپاهاي كه اصلاً گوشت در آن ديده نميشد ، سرش باتكه سفيد بند از پيچ شده بود ، يك بازو ويك پايش نيز با بند از بيچانيده شده بود ، به روي بند ازها لكه هاي گويا خون تازه به نظر ميخورد ، خزيده ، خزيده ، جسد خود را به پيش ميكشيد ، عابرين دلسوزيكي پول ودگري نان را در كلاهش ميگذاشتند . واقعاً قلب انسان آتش ميگيرد وقتي مي بيند كه يك هموطنش يك انسان ، با چنين وضع فلاكت بار در پياده رو ها مرگ تدريجي خود را ميگذرانند ، يا گداناهاي كه به خاطر بدست آوردن پول زخم هايي را دريدن خويش بوجود ميآورند و چهره هاي عاطفه انگيز خود را به تماشا ميگذارند .

راهي پل باغ عمومي ميشوم ، پس از لحظه يي به آنجا ميرسم ، در پياده رو بزرگ پل ، جواني نيمه برهنه كه باحالت رقتبار خوابيده ، بود توجه ام را به خود جلب ميكند . بالاي سرش مي ايستم . اوبه خاطر جلب توجه رهگذر ها يك پايش را كه از زانو قطع شده بود حركت ميداد و با صداي يكنواخت ميگفت : «الله ... الله ...» هر رهگذري مانند من لحظه يي باتاثر نگاهش ميكرد ، اگر پول سياه ميداشت برايش ميداد . در غير آن باتكان دادن سر ، راه خود را ميگرفت وپي كارش ميرفت . من هم مانند ديگران پس از لحظه يي توقف راه خود را گرفتم ورفتم . همينكه به ايستگاه پوهنتون نزديك شدم ، ناگهان ايستادم اگر توجه نميكردم به گود الميكه در برابرم دهن باز كرده بود ميافتادم . اين همان گودالي است كه همشهريان ما بارها آنرا ديده اند وبارها شاهد حوادث اين پرتگاه بوده اند ، راه خود را كج ميكنند به سرك مقابل پشتي تجارتي بانك روان ميشوم ، جواني را ميبينم كه در بين سرك بدن سنگين خود را به پيش ميكشيد پول سياهي در كلاهش ميگذارم ، لحظه يي در كنارش مي نشينم ، نام خود را (عظيم) ميگويد ، ميپرسم باهايت را چه شده ، دفعتاً پاچه تنبانش را بالا ميزند و زخم التيام بقيه در صفحه (۷۴)

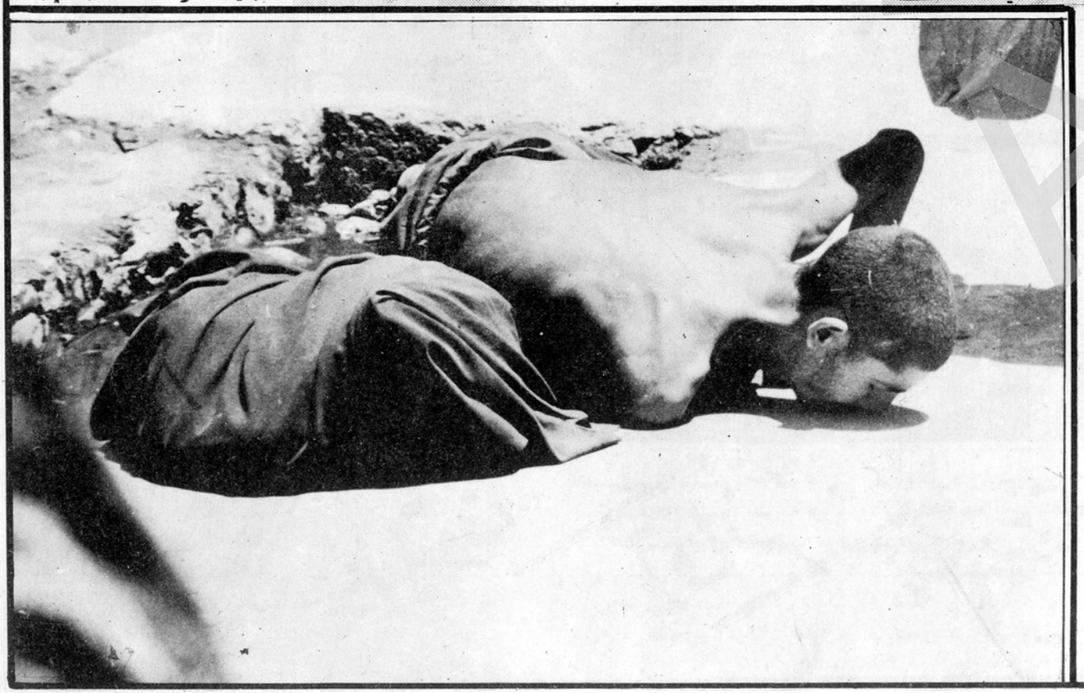

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیلتون

د هغه کوچنیوالی ځانته کیسه لري چې وروسته بیا هم دا کیسې ده ته د سند رو ویلو توان وباخښه.

د یو کوچنی وچې مرګ، مور ځنې واخیسته. پلار خویې هیڅ ونه لید. او دې یې د خور د کور دروازې ته کښیناوه. خویې په لوګر کښې هستوګنه لرله. نوهغه وخت چې دې اوه کلن وګهیځ به دغره لمنې ته لاړ د لمر ختلو ښکلاته به د یوې شیبې ځیرشو. د طبیعت ښکلا به د ده احساس هسې راویارول کم چې هغه وخت به یې خپله شپیلی راوا ـ خیسته د کمکی زړه پراخې اوتنکی هیلی به یې په شنو لمنوکی تا و راتاو شوې.

د بیلتون آواز نغږ ډیزی

مورچل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیایی نو زړو زړو د بهایی جان د شعر لوستلو محفلونه لا رامپیدا کړه او د بهایی جان شعرونه یې د اسی په زړه کښې ناستل چې د هغه د حساس او د مینې تړي زړه تارونه یې وتخنول نو د یې زړ د ده د ښه د اواز انګازه د لوګر په سیمه کې خپره شوه او د یروبه د اتلو سه کوله چې د ده ا و ا ز واوري . نوکله چې د ځوانې پخو کلونه ورسید کلیوالو دې ته وهڅاو چې د ده ښکلی اواز د را د یو له څپو څپور شي . نو هغه وخت راد یوته راغې او د مګروفون شاته ودرید .

د مومن جان د اواز د اورید و اتانس ورکړ شو او مومن جان څو سندرې پرله پسې واوروېلې — اورید ونکو د ځانه سره لاسونه وټکول او د ده ته یې د بیلتون نوم ورکړ د اځکه چې ده په خپله لومړنۍ سندره کې ویلې و :

د عاشقانو به زړګی لګی د اغونه
ته ورک شی بیلتونه

د اچې څه وخت راد یو ته راغې ښه یې په یاد نه دي خو په تلویزیون کې یې په هماغه لومړنیو ورځو کې چې تلویزیون افغانستان ته راغې سندرې ویلې دي .

کله چې بیلتون څخه پوښتنه کوم چې ستا اواز ولې نه زړېږي؟ ده ده په شوندو کې موسکا ښکاري او وایي : زما اواز ګا ډ سچه دي زما اواز ته د بهایی جان شعرونو ځلا ورکړه او پوخ یې کړ . او هنري ارزښت یې ور وباخښه .

ښه بیلتون صاحب تراوسه دې کوم امتیازات د راد یو او تلویزیون له لیارې ترلاسه کړي دي؟

لومړي خو می دا امتیاز ترلاسه کړ چې هنر خوښونکو خلکو ماته د بیلتون نوم راکړ چې دا ماته د یر لوی امتیاز دي . بل دا چې په افغان موزیک کې چې پخوا — راد یو هلته وه ماته د هستوګنې ځای راکړشو . څلور واړه پرله پسې د کال سندرغاړي شوم ، پنځه مد الونه می ترلاسه کړل . بلغاریا یوګوسلاویا او ترکیې ته می سفرونه کړیدي ، خو په هیواد کې د ننه د یرو ولایاتونه تللی یم اوکنسرتونه می اجرا کړي دي .

بیلتون صاحب تاسې په هغه وخت کې څومره حق الزحمه اخیستې؟

په لومړیو وختونو کې د یوه ښه سندرغاړي معاش (۷۰) افغانۍ وی اوخلور وخته به مو سندرې ویلې . خو دا یوازې ماته د ومره زیاتې روپۍ راکړل کیدلې .

وروسته بیا زما معاش (۴۵۰) — افغانیو ته جګ شو او بیا (۱۰۵۰) روپیو ته ورسید لی .

بیلتون صاحب اجازه راکړی ستاسو څخه داسې پوښتنه وکړم چې څو اولاده ونه لرې او د دوې په کوم کسب او کار بوخت دي؟

اولاد ونه می اوږتنو ته رسیږي . څلور زامن می د سرتیرې په خدمت بوخت دي او نور یې ښوونځی کې دي .

ایا ستا اولاد ونه هم ستا په شان د ښه اواز خاوندان دي که یې یوزوي می زما په شان ښه اوازلرې خو د یر محجوبه دي زما ترخوا سندرې نه وایی خو کله چې زه د کوټې نه د باندې وځم نو زما په غیاب ښه کې په سندرو ویلو پیل کوي د ده اواز کټ مټ ماته ورته دي . خو د اچې دي به په راد یو کې سندرې وایی که نه زه څه نه شم ویلې .

بیلتون صاحب د استاد دري په هکله څه ویل غواړي؟

استاد دري زمونږ تولو استاد و، زما اواز ته د بهایی جان شعرونو ځان ورکړ خو د استاد دري ساز زما اواز ته همیشې ژوند ورو باخښه او د هنرمند انو د لی ته یې راوستم . خو د استاد تر مرګ وروسته زمونږ په کارونو کې د یرې نیمګړتیاوې راپه برخه شوې دي .

که ستا څخه پوښتنه وکړم چې د یوه هنرمند په توګه څه هیلې لرې نو څه به وایې؟

زه به د اسې وایم چې زما د یره ښه او یواځنۍ هیله داده . چې د ژوند تر پایه د یوه سندرغاړي په نامه یاد شم .

بیلتون او هیوادنیس

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریں روزها

دست وپای خاله ام را خشو وخانمم محکم گرفتند

ومن با کارد اورا به قتل رساندم!

دلجان مقتوله که خاله ام میشد دریك حویلی واقع کوچه اچکزایی ها به تنهایی بود وباش داشت به نسبت ارتباط نامشروع که با عبدالغیاث داشت همیشه به منزلش میامد وشبها را باوي — سپري می نمود. تمام مصارف دلجان را عبدالغیاث میپرداخت وحتی براي دلجان یکنفر را بنام رشید نوکر گرفته بود.

عبدالغفار برادرزاده مقتوله نیز از ارتباط اوباعبدالغیاث آگاه بود هردو تصمیم به قتل او گرفتیم. به همین منظور روزقبل از بازار یك خشتی کاردي رابه مبلغ ۱۴۰ افغانی خریدم واز — تصمیم خود خشوم پریگل وفرید، خانمم را نیز خبرکردم.

طبق پلانی که طرح کرده بودیم به خانه خاله ام رفتم. دیدم که غیاث همراي وي نشسته بود. خاله ام رابه بهانه یی به خانه خود آوردم. بمحض اینکه وارد دهلیز منزل شد عبدالغفار دهن وگلوي اورا محکم گرفت وپریگل وفرید، دست هایش را گرفتند. خودم باضربات کارد اورا زپاي درآوردم. بعداً با کمك همدیگر جسد شرادرین لحاف پیچانیدیم ومن وعبدالغفار آنرا درچاه انداختیم.

بر طبق اظهارات عبدالله قاتل، عبدالغفار، پریگل وفرید، نسبت اینکه شرکاي جرمی بودند ونیز عبدالغیاث به جرم ارتباط نامشروع که با دلجان داشت دستگیر گردیدند.

جسد یك زن که توسط عبدالله خواهرزاده اش به قتل رسیده بود بتاریخ ۱۹ قوس توسط مؤظفین امنیتی از داخل چاه مسجد کوچه اچکزایی ها پیدا شد.

یکی از مسئولین حوزه اول امنیتی جریان واقعه راچنین شرح داد:

حاجی خیرمحمد باشنده کوچه اچکزایی ها بتاریخ ۱۹ قوس اطلاع داد که دلجان همسایه او توسط خواهرزاده اش عبدالله از خانه کشیده شده و تاحال لادرك است.

عبدالله مشهوربه عبدالوهاب برطبق اطلاع خیرمحمد به اتهام قتل خاله اش دستگیر گردید ودر جریان تحقیق به جرمش اعتراف نموده وعلت قتل را چنین وانمود کرد:

۱۴ سال درزندان...

(عروس) که آثار ندامت اندك، اندك بررخسارش جا میيافت. اینطور حکایت نمود:

یکروز نبود، دوروز نبود تمامی زندگیم ده جنگ وجدال باخشو سپري گشت. لحظات، ساعات، وبالاخره همه دقایق که من می گذشتاندم بیشتر از آن بود که یك زندانی تمام عمرش را درزندان سپري می نماید. وازظالم بد، هردوي ما مثل دو حیوان درنده همواره سرهم می ریختیم. وقتیکه خشوم یکبار به سخن گفتن آغاز می کرد دلم می شد تازبانش رابیرم وخشوم که چند ان نیتی انسانی برایم نداشت از آثار وعلایم چشمانش می یافتم که میخواهد مرا خام قرت کند.

— مه فقط خشو داشتم خسم فوت شده بود. و ننوي هم در نصیم نبود، سرو صداي ما — بیشتر آنوقت بالامیشد که شوهرم بسوي کار بروانه می شد. بهر ترتیب اگر زیاد بد نگفته باشم باید بگویم که خشوم فقط به سال وسکنت اش فکر میکرد. ملیاردرگه نبود مگر پول هاي اندکش را مثل توته هاي یاقوت دوست داشت. وهمه چیز هاي ضروري را در آلماري قفل می بست. روز عید بود، قرار بود مادرم همراه باپدر، خواهران وبرادرانم بخانه ما بیایند. خواستم از آلماري مقداري از خوراکه ایام عید را بردارم، لیکن خشو با اصرار من هرچه تمام تراصرار می کرد و می گفت:

— گوشت خوك شود اگه داشته باشم. یعنی اولاً، انکار به دانستن وبعد اگر اقرار هم می کرد می گفت:

اتفاق افتاده است

دوسیه های جنایی

تحریه کننده: پیام فرهلی

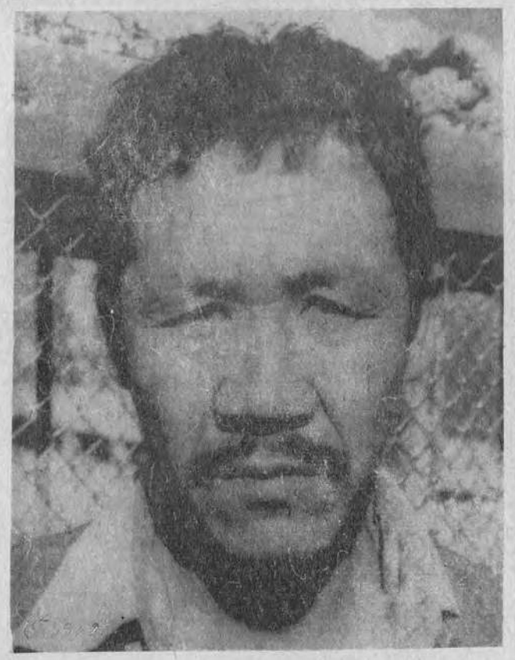

دیو دره کلن وزل خوان

بروز از خانه پدرت بیارگدایي ها... وفراوان زخم زبان دیگر، خشوم میگفت:

چند دفعه خانه شان رفتیم که اینقدر زود زود خانه ما می آیند ولی من پی درپی اصرار داشتم که باید کلید ها را بمن باز بدهد. وحیرت زده مانده بودم. که بالاخره چه کم. یکبار بسویش نگاه خیلی وحشیانه نمودم وبه طرفش حمله نموده بابستن دهنش اورا خفه کردم وسرانجام اورا درآغوش من جان داد.

من باهمان حیرت زده گی که سراپا غرق دروحشت دهشت بودم نقشه پنهان کردن اورامی — کشیدم.

بالاخره عروس دریوند بااعمال شیطانی اش به اقرار خود چنین ادامه میدهد:

انسان تصور کرده میتواند که عروس درآن لحظات واقعاً چون یك جانی بود! زیرا بعداز قتل که آنهم باد ستان خودش صورت گرفته نقشهٔ دفن اورا هم بخاطر داشته است.

سرانجام وجدان گرفته زده — شیطانی اش بانگی دیگر بر می کشد واورا رهنمایی میکند.

آري! اوخود اقرارکرد که من حیران مانده بودم یکبار بخاطرم گشت که اوراد اخل پلنصنه وق بیاندازم وسرش را محکم بسته کنم باشکستن استخوانهاي دست وپایش این کار را کردم. درنز — دیکی دروازه حویلی ما تکسی را ایستاده کردم وبه خانم همسایه خطاب کرده گفتم که اگر خشویم آمد این کلید خانه رابرایش بده. وبالاخره این صندوق را همراه باجسد خشوم به شهداي صالحین رسانیدم. و همانجا در — نزدیکی قبر احمد ظاهر قرار بقیه در (۸۵)

دهغه شخري په نتیجه کسي چې دمیزان په ۲۶ ترغړی وروسته په دوویجود ((پخته فروشی)) په بازارکی وشوه، یوتن دچا قو په وسیله تپی شو.

تپی روغتون ته ولیږدول شو، خو دتیر، پښتورگی او کلمو په برخه سختو ټپونو له امله هلته مړشو.

دلومړي امنیتی حوزي امریت ددي پیښي په باب دمجلسي خبریال ته وویل:

پخپله د ۲۵ کلن وزل شوي ((دعبدالبصیر زوي عبدالواحد)) دوینا او دعینی شاهد انو یعقول دغلام سخی زوي نوروزعلی د هغه اختلاف له مخی چې تر اوسه د تحقیق هیأت ته معلوم ندي، د ((پخته فروشی)) — تشنابونو ته نزدي په عبدالواحد باندي دچاقو برید وکړ. هغه دغو ګوزارونو په نتیجه کسي پر ځمکه ولوید. له دغه وخت څخه په استفادي سره نوروزعلوچې په تندې تپی شوي و دپیښي له ځاي څخه وتښتید.

دهغه ورځی په سبا دسهار په نهو بجو تورن دامنیتي عواملو له خوا ونیول شو او توقیف کړاي شو. تردي دتحقیق په جریان کی په خپل جرم منکر شوي اوهغه تپ چې په تندې یی دعبدالواحد له خوا اخیستی و له پوري (زینې) څخه دغورځید و له امله وینود.

دکابل بنار دخارندوي د قوماندانی له جنایی جرایمو سره دمبارزي دامریت د ریوټ له مخی نوروزعلی د ۱۳۴۹ کال راهیسی دکیمه بري، غلا، جګړي، د الکولی مشروباتو دخښلو، جواري (قمار) او نورو فقروکی دجرم زیات سوابق لري او د متکررو اوخطرناکو جنایتکارانو له ډلی څخه ګڼل کیږي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هما: هنرمند جوان و با استعداد

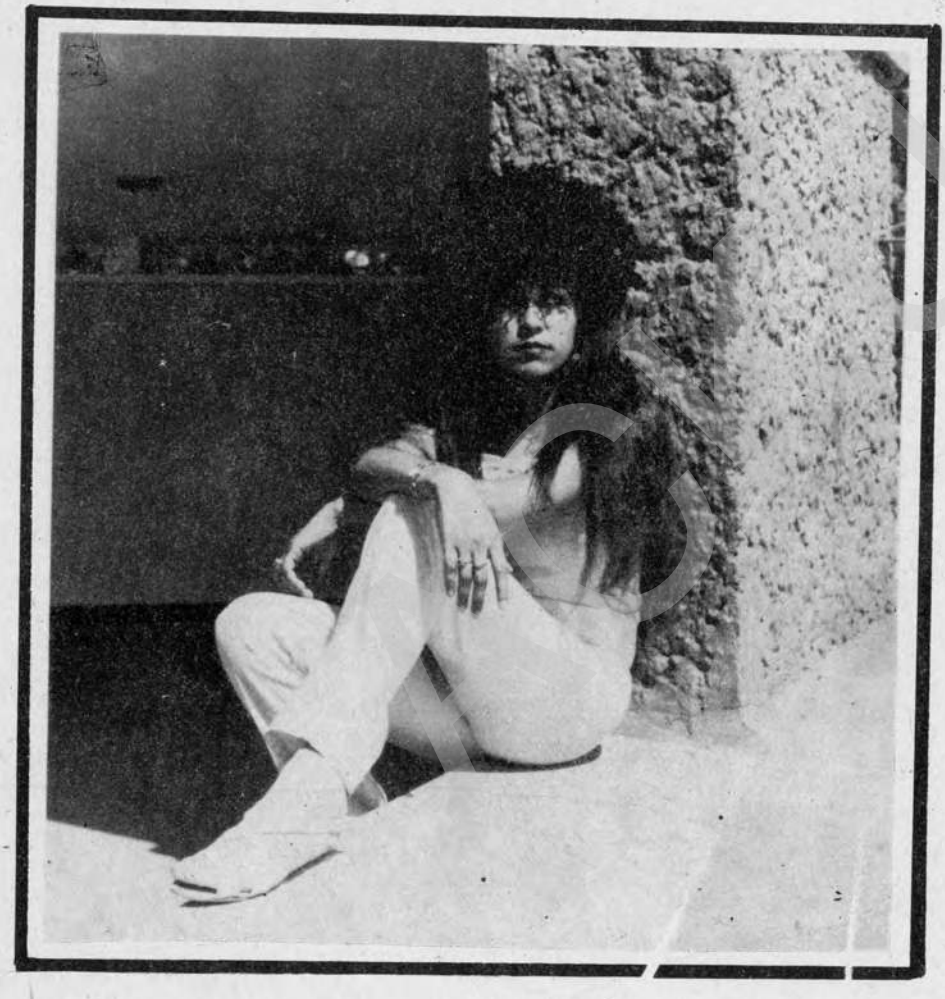

او ازدواج نکرده، در ۱۱ فیلم نقش
هما برجسته‌ای را به عهده داشته
و یکبار به خارج از کشور سفر
نموده است ...

مصاحبه از دکم

(c) ketabton.com: The Digital Library

هما مستمندی هنر پیشه هر دل پسندی است که استعداد سرشار وجاذبه ٔ هنری در هستی او عجین گردیده است. این هنرمند ازهمان روزهای — آغازین هنرنمایی بسان نگین — الماس کوچك،مگر خوش تراش و خیره کننده در قالب نقش ها درخشیده که نه تنها کار شناسان بلکه دوستداران هنر تمثیل رامجذوب ومسحورخود گردانیده است.

ازعمر چند سال است که هنر او زینت بخش پرده ها ي تلویزیون و سینما بوده است.

این هنرپیشه درسال ۱۳۵۹ ، که هنوز سرگرم آموزش در مکتب بود ، در پهلوی سهم گیری در نمایشنامه های تلویزیونی به جهان زیبای سینما نیز پایش کشانیده شد . او برای نخستین بار در فلم ((عروس)) در نقش مرکزی فلم،یعنی عروس نمودار گردیده در محراق توجه تماشاگران قرار گرفت . سپس در فلم های سینمایی وتلویزیونی ((اختر مسخره)) ، ((فرجام)) ((مسافر)) ، ((زمین)) ، ((کیفر)) ، ((نوای قشلاق)) ، ((بازگشت ناگهانی)) ، — ((دهکده من)) ، ((زخم)) و فلم کوتاه ((زمین آباد میشود)) که تا هنوز نمایش داده نشده است وتیاتر تلویزیونی ((عروس)) هنرنمایی کرده است.

ما بااین هنرمند صحبت مختصري داریم که شمارا در — جریان آن می گذاریم .

پرسش: سابق در — نمایشنامه های تلویزیونی نهاد دیده میشدید،مگر درین اواخر در نمایشنامه ها اصلاً به نظر نمیرسید علت چیست ؟

پاسخ : تا سال ۱۳٦٤ در نمایشنامه ها زیاد کار میکردم ولی افزایش مصروفیتم در سفر ویا شوتنگ فلم ها باعث گردیده تا ازنمایشنامه ها بدور بمانم .

پرسش : در خارج کشور چند بار وبه کجا سفر نموده اید ؟

پاسخ : سه بار به — اتحاد شوروی سفرنموده ام . سفر اولم تفریحی بود . سفر دومی ام به مسکو به غرض اشتراك در — فستیوال فلم های تلویزیونی بود . سفر سومم به تاشکند برای — اشتراك در فستیوال فلم های — سینمایی بود که خوشبختانه درین سفر دوفلم هنری ما (کیفر ومسافر) به دریافت جایزه ٔ هنری موٴ فق گردید . کمال افتخار من درآن است که بیرق فستیوال بدست من بر افراشته شد .

پرسش : شما که درنقش های هنری تان موٴ فق و ورزیده جلوه مینمایید آیا تحصیلات هنری هم دارید ؟

پاسخ : من صرف فارغ صنف ۱۲ هستم در رشته هنر هیچگونه تحصیلی ندارم . موفقیت هایم زاده استعداد ، علاقه مندی و پشتکار هنری ام میباشد . ناگفته نماید گذاشت که اتحادیه هنرمندان با تاسف کاندیدان بورس های تحصیلی را باساس استحقاق ونوبت تعیین نمیکند . امیداست در آینده این شیوه گزینش کاندیدان بورس ها رامورد تجدید نظر قرار دهند تا باشد زمینه فراگیری دانش هنری برای من هم فراهم گردد .

پرسش : آثار هنری نهاد شما طرف توجه هنردوستان — قرار گرفته است ازنگاه خود شما کدام اثر هنری تان بیشتر ماندگار خواهد بود ؟

پاسخ : اگرچه ارزیابی آثار هنری نه کارخود هنرمند بلکه کار تماشاگران وکارشناسان هنرمیباشد با آنهم در مجموع نقش خود را در فلم ((زمین)) عالی ارزیابی میکنم . زیرا جلال پیروز ،دایرکتر فلم ، درین فلم مرا بسیارخوب رهنمایی کرده که از ایشان نهایت سپاس گذارم .

بقیه در صفحه ۴۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی سوال پیرامون مشکلات کارش مطرح شد درحالیکه شانه هایش را بالا انداخت به برشمردن مشکلات لب گشوده گفت : — مشکلات زیاد است • در پهلوی مشکلات تخنیکی ، دایرکتر ها ما را درست رهنمایی نمیکنند • — کمبود تحصیلات هنرپیشه ، فلم بردار ودایرکتر بر مشکلات می افزاید باوجود اینهمه مشکلات سینمای فعلی کشور درخور تمجید است• کار فلمسازی بسوی تکامل پیش میرود وآینده تابناکی را در قبال دارد • چه در آینده — مشکلات تخنیکی مرفوع گردیده — اشخاص تحصیل کرده کارهای هنری رابه پیش خواهند برد که در نتیجه سینمای کشور در یک سطح عالی قرارخواهد گرفت • — طبیعی است که اگر دایرکتر، فلمبردار وهنرپیشه هرکدام در— رشته بخصوص خود تحصیل کرده و درکار وارد باشند بکمک همدیگر ازعهده کارشان بوجه احسن بدر شده کارشان باکیفیت بهتر روی — پرده به نمایش خواهد درآمد • بگونه مثال میتوان از فلم ((بیگانه)) یاد آور شدکه دایرکتر و فلمبردار هر دو در رشته شان در اتحاد شوروی تحصیل نموده اندکه نتیجه تحصیل شان بوضاحت در فلم نمودار میباشد •

این هنرپیشه باستعداد که پرسال ۱۳۶۱ در فلم ((نوای تشلاق)) جایزه تشویقی در فلم ((زمین)) جایزه سوم سال جاری را بدست آورده میگوید : در فلم هایی که من کارکرده ام ۸۰ فیصد آنها مستحق جایزه گردیده اند •

وقتی ازاو خواسته شدکه پیرامون بهترین خاطره هنری اش چیزی بگوید درحالیکه چهره — بشاش او هاله یی از زلفکان سیاه نمودار بود با لبان متبسم اظهار داشت : برای یک هنرمند خاطره خوشتر وجالبتر ازپذیرش هنرش ازطرف مردم نمیباشد • من خاطرات فراموش نا شدنی هنرام را سفر های خارج و گرفتن جایزه در فستیوال ها، برقراری آشنایی با هنرمندان کشورهای دوست وتمجید هنرنمایی ام ازطرف آنها میدانم • همچنان چاپ شدن عکسهایم در مجلات کشورهای خارج وگرفتن نامه ها ازهنرمندان خارجی خاطره انگیز ترین چیزها در— زندگی ام میباشد •

(c) ketabton.com: The Digital Library

موج سفید برنده شد

در نمایشگاه بزرگ عکاسی

چندی قبل در رمکو نمایشگاه بزرگ عکاسی گشایش یافت. در این نمایشگاه که چندین روز پیوپ بینندگان باز بود بهترین آثار مشهورترین عکاسهای اتحاد شوروی، آلمان دموکراتیک پولند، بلغاریا، فرانسه، امریکا، کانادا و آسترالیا در معرض نمایش قرار گرفت.

باید متذکر گردید که در میان همه آثار که بواسطه دیپلمات، دیپلوماتیک، لیتوانیا یا اتحاد شوروی تهیه گردیده بود درخشش خاص داشت.

یکی از آثار ارزنده نام موج سفید برنده جایزه اول گردید که ما این تابلو را برای خوانندگان سباوون به نشر میرسانیم.

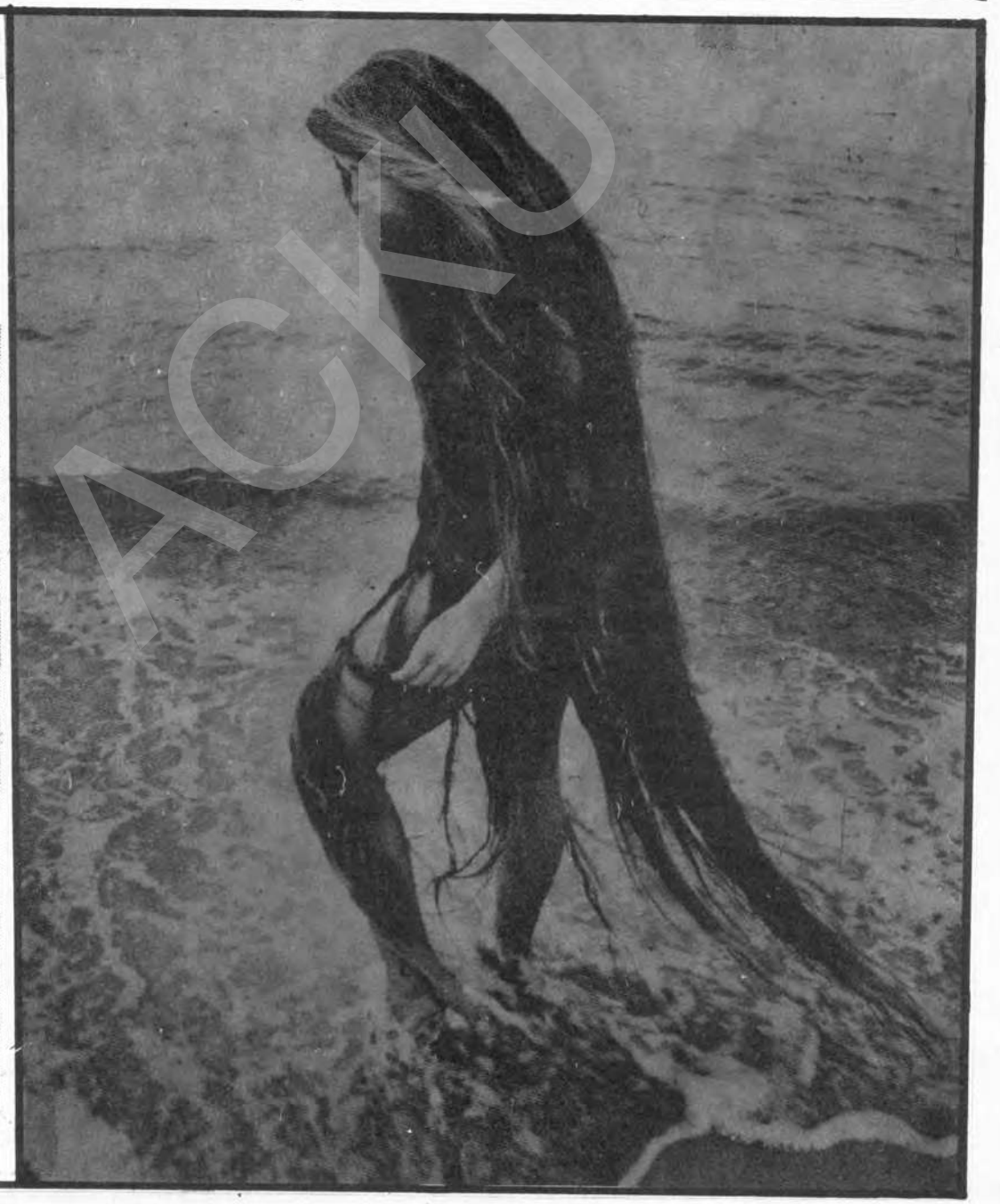

(c) ketabton.com: The Digital Library

«یوس تی ناس مارسین که ویس یوس»
شاعرلیتوانی درسال ۱۹۳۰ بدنیا
آمد .نخستین دفترشعرش درسال ۱۹۵۵
منتشرشدوپس ازآن درسالهای ۶۱-۶۵
سه دفتردیگرش انتشاریافت .دراینجا
نمونه‌یی ازکارهای اورا می
خوانید .

کبوتران برفراز شهر

شهرمن ،
طلوع وغروب من،
خطی برافراشته
ازخیابانها ،بامها ،مردم!
من برای یافتن قلبم
درون ترامی کاوم.
من برج تونیستم
زیرا برجها سخت خلوتند .
من سکوت توام ،
کانونی کوچکم
ازهرآنچه درتوست.
من یکی ازآن پنجره‌های بسیارم
که توازآنها به‌جهان می نگری
ومی خندی ومی گریی .

ساعت درون برج
زمان رادرمی نوردد ،
ثانیه‌ها ودقیقه‌های زودگذررا .

کبوتران برشهرفرومی بارند .
ما همه‌کبوتران خودرا داریم ،
ما همه‌شهرهای خودرا داریم ،
هرجاکه‌شامگاهان درخیابانها نمایان میشود .
ودرپشت شیشهٔ مغازه‌ها
به‌جلوه‌گری می پردازد ،
بیان توده‌ای ازگوهرها .

بامدادفردا ،دختران
چون به‌شهرآیند
مهربان ودلشاد ،
من درپس پیشخوانی خواهم‌بود ،وشادمانه‌وسوت زنان،
هرپارهٔ خورشیدراکه‌برگزینند ،
استادانه‌بهرشان خواهم‌برید .

ترجمه : غلامحسین صدری افشار

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمیرا نعمت دستگیرزاده

در حجم سبز لحظه‌ها

را هم‌بده ،ای همنفس ، درخلوت غمهای خویش
تا خویش را من ره‌دهم ،درهجرت آوای خویش
از من برونم‌کرده‌ای، برخویشتن آورده ای
تاآشناکردی مرا ،باشورومستی های خویش
من ازجهان دیگرم ،بالاترم بالاترم
پیونددادی تا مرا ، باعالم بالای خویش
دارم سفرسوی خدا ، درآبی بی منتها
درحجم سبزلحظه‌ها ، باهیئت غوغای خویش
ره‌میبرد غوغای من، تاعمق دنیاهای من
تا میبری باخودمرا ، درآبی دنیای خویش
پنهان من پیداشده ، خاموشیم غوغاشده
رنگ دگرحاشاکنم ، باهوهوها های خویش

باهست من آمیخته ،آتش به‌خونم ریخته
راهی چنینم‌داده‌ای،درخلوت غمهای‌خویش

شاداب

مهربانی دستها

انگشت هاي من ،
اين شاخه هاي خشک
فرياد مي کشند :
ما ياد گار قحطي دست محبتيم

هان اي خداي من !
دستم بگير باز
که در هرکجاي شعر
در جستجوي دست محبت شتافتيم
دستي به مهرباني دستت نيافتيم

۳ر۱۰ر۱۳۵۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسماعیل خویی

غزلواره

اشکم دمید
گفتم: ((نه پای رفتن نه تاب ماندگاری
در دخزنده‌ی کف جوی این است.)) گفت: اری
اما دوگانه تا کی ؟
یاموج وس روان شو یا در کنارمن باش.))
گفتم : ((دلم گرفته ست
مثل سکون ملول))
گیسو فشاند دریاد ، اشفت که :
((ای پریشان
منشین فسرده چون یخ ، در تاب شوچواتش هان بیقرارمن باش.
ـ ((پرواز)) گفت.
گفتم :
((اری خوش است پرواز، اما شب است وتوفان ، وین بالهای خونین))
چتر نوازش افشاند
که ((این سایه سار پر برگ
زارامش یقینت سرشار کرد خواهد
تابامداد پرواز ـ ای خوب خسته‌ی من ! ـ برشاخسارمن باش.))
گفتم : ((شب ارچه تاریک ،
زنگار جانم اماتاریکی درون است.))
خورشید رخ برافروخت
که((ائینه دارمن باش.))

ابتهاج سایه

شبنامه

شبی از شبها
تو مرا گفتی :
ـ((شب باش !))
من که شب بودم و ،
شب هستم و ،
شب خواهم بود ،
شب شب گشتم .
به امیدی که توفانوس نظرگاه شبمن باشی.

م. آزاد

گل باغ آشنایی

گل من، پرنده یی باش و به باغ باد بگذر
مه من ، شکوفه یی باش و به دشت اب بنشر
گل باغ آشنایی ، گل من ، کجا شگفتی
که نه سرو می شناسد
نه چمن سراغ دارد ؟
نه کبوتری که پیغام تو آورد به بامی
نه به دست مست بادی خط ابی پیامی ،
نه بنفشه یی ،
نه جویی ،
نه نسیم گفت و گویی ،
نه کبوتران پیغام
نه باغهای روشن !
گل من ، میان گل های کدام دشت خفتی
به کدام راه خواندی
به کدام راه رفتی ؟
گل من
تو راز ما را به کدام دیو گفتی ؟
که بریده ریشه‌ی مهر، شکسته شیشه‌ی دل
منم این گیاه تنها
به گلی امید بسته.
همه شاخه ها شکسته،
به امیدها نشستم و به بادها شگفتم.
دران سیاه منزل ،
به هزار وعده ماندیم
به یک فریب خفتیم ...

(c) ketabton.com: The Digital Library

کبرا مظهری

ښکلا

ستا د ښکلا انګازې
هر لوري خوري وي
هرچا ستاد زړه وړونکی ښکلا د لیدو
هیله د رلوده
ټول ستاپرښکلا نازیدل
او نا دیده په تامین شوي وو
هرچا دا هڅه کوله چې تاته د ورسی
اودخپل کړپدلی ژوند ستونزې او کړاوونه ستاد
ښکلا په پلوشوکی هیرې کړي
زه هم نادیده په تامینه شوم
ستا دعشق او خوږي مینې ترانې می زمزمه کړي
ستاستاینه می وکړه
تاته می د زړه په وینو شعر ولیکه
ته می د رنګینو کلماتوپه مخملی لمنه کښ ونغښتی
ستا د ښکلا د نوم په اوریدومی زړه د مینې په تخته کی
په تاپسی بی واره تو پونه وهل
ستا د لیدوپه خاطر می د پرې منډې وکړې
تاته د رسیدوپه لاره کښ می هرډول ستونزې
وزغملی
او مرې قربانی ته می غاړه
کینبوده ،
خو افسوس چې ستا ښکلا
هڅه نه وه کړې چې ما اوریدلی وه
ستا ښکلا دعطوفت او مهربانی توده غیزه نه وه
ستا ښکلا د سپاوون پلوشه
او پسته وزمه نه وه
ستا برینبنا لکه د تندر هسې وه
ستا ښکلا سور اوروه
چې زما په سترګو کی بی سره بخرې وکړل
ستا ښکلا هسې یوه تیرایستونکی
انګازه وه
چې زه یې په ځان پسې
رانښکلم
او پدې پرته بې رحمې سره یې
د فریب اوچال په چړه زما هډونه
راپرې کړل

ذاکر اپریدی

رنا

خو مره چې د اسرې سترګې آشنا لرې
د کې د خمار هوسره ریا لرې

هیڅ حاجت مې نه شته دې شرابو ته
یار چې شرابې سترګې زما لرې

وګورو یو بل ته چې په سترګو کې
تیتې راته سترګې کړې حیا لرې

څه کم خندا د نورو ښکلو زه
یار چې ګلابی شونډې خندا لرې

خلك وایي ښکلو کې وفا نه شته
ښکلې خوزما د پاره وفا لرې

زه ذاکر به ځان ورته لوګې کړمه
خو پوري چې دا شمع رنا لرې

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد افسر هیین

د زړګی ژبی

اې زما د زړګی وینې ، څه له ستړګو می بهیږې ؟
چیرته چیرته دې مزل دې ! نه تمیزې نه تمیزې

زړه خو ولاړه رانه ولاړه ، د ارمان لیرې کوخوته
ته هم د روميې پسې د روميې ، نه رسیزې نه رسیزې
دا د چاله غمه بښکلې ، اند ینښه راته پیدا ده !
چې که ځانته کله درشم ، راته وایې : نه شرمیزې ؟
پر ما عمر څه ثمریزې ؟ هره سا یوه لمبه ده
عشقه څه پتمه بلا یې ، چې نه اوریې ، خوښیزې
چاته وایم ؟ جانه پټ کړه ؟ یار می غم دې یار می کړدې
اوښکې ، اې د زړګی ژبې ! ته پیدا یې نه پتیزې

اردو

ای چه ارامته امشب به نظری ایی
مگر از صحبت خورشید بدر می ایی
بیخبر دولت خ معتاب بود کرد السوء
زانکه تو شسته تر از موج کهری ایی
کیست در شعر که تقلید خرام تو کند
تو بناز دگرو طرز دگر می ایی
گفتی ایم به عیادت سر بالین ((نوید))
رمقش بیش نمانده ست اگر می ایی

استاد نوید

حبیب الرحمن ناله

نامه

دل بمن گفت که سوي صنم دل شدګان
آرزومندي وصلم طې يك نامه فرسته
ګفتم اوباره ګند نامه کس ناخوانده
ګفت بنهفته چو در د رصد فجامه فرست
ګفتم او از د رد یده ، ند هد بار پیام
ګفت چون نغمه بګوش مه خود کامه فرست
ګفتم از نغمه بسیار ګرانش شده ګوش
ګفت چون نګهت ګل از ګذر شامه فرست
ګفتم اندر حرمش ره نګشاید نګهت
ګفت اندیشه ژرفی کم ، اورامه فرسته
لابه بنمود و تمنا بسپرد در فرجام
نامه ګونه خود من همره حمامه فرست
ګر نداد د ست به افسون دګر پیوندم
خبر وصلت ماد راد هن عامه) فرسته

(c) ketabton.com: The Digital Library

خال هندوی یار

خال رخسار همواره سمبول زیبایی بوده است و ما قیافه شناسان و کف بینان درباره خال بدن و ارتباط آن با وضع روحی وجسمی و آینده سرنوشت انسان بیگویی هایی دارند اما درباره درست بودن یا نبودن آن ما تضمین نداریم.

خال بین دو ستان روی سینه علامت بعضی از نارسائیهای قلبی وعروق است ولی بهیچوجه موجب نگرانی نیست.

خال روی بستان چپ نشانه جمود ورکود جسمی و روحی است وباید چنین شخصی رابرای انجام هرکاری قبلاً آماده ساخت

خال زیر بستان چپ نشانه شادابی و جوانی روح است صاحبان این خال از سلامت جسمی و خوش خلقی و نشاط بهره مند ند.

خال بازوی چپ علامت بیماری دستگاه تنفسی وریتین میباشد ضمناً ازسردی مزاج وعدم تمایل بجنس مخالف نیز حکایت میکند.

خال سمت چپ ناف وقسمت پهلوی بدن نشانه اختلالات دستگاه تنفسی و سردی مزاج است احساسات جنسی درچنین شخصی خیلی کم است.

خال قسمت بالای ران چپ نشانه عفاف و نجابت ذاتی است ولی در ضمن ممکن است دلیل خوب کار نکردن لوزالمعده هم باشد.

یک خال مقبول وغیر برجسته درهرجای بدن، نشانه احتمال نامرتب شدن سربان قلب است.

یک خال قهوه ای رنگ روی زانوی چپ نشانه آنست که احتمال دارد شخص عقیم باشد یا عقیم بشود!

خال داخل کاسه زانوی چپ دلیل برضعف اعصاب وناراحتی است و ممکن است به تشنج وارتعاش بیانجامد.

خال بالای زانوی چپ دلیل بد کار کردن اعصاب واختلال اعصاب محرکه است.

خال روی گردن نشانه هم آهنگی کامل بین دستگاه های بدن و درعین حال شعور واحساسات تند و رقیق است.

خال بین دو ابرو نشانه خوش ذوقی وبداعت فکر و روح استحت در برخورد باچنین شخصی باید انتظار چیز غیر منتظره ئی را داشت.

خال روی گونه نشانه سلامت فوق العاده است. ضمناً چنین شخصی ذاتاً خوشبا وراست. وباید کاری کرد که کمتر گول بخورد.

خال زیر بغل علامت بیماری قلبی است. کسی که در زیر بغل خال دارد درمورد مسائل مادی واخلاقی حساسیت دارد وبه هیچوجه نباید عصبانی بشود.

خال روی بازو نشانه کم حوصلگی است چنین شخصی باید ساعات خواب منظمی داشته باشد زیراکم خوابی بلای جان او بشمار میرود.

خال پچ دست نشانه خونگرمی ومحبت فوق العاده است ضمناً دلیل آشفتگی خاطر و ناراحتی ذاتی نیز میباشد که برای رفع آن باید کوشید.

خال پهلوی راست ناف نشانه طول عمراست. این چنین شخصی میتواند باخیال راحت برنامه زندگی خود را تا ۱۰۰ سالگی از هم اکنون طرح کند.

خال زیرناف نشانه بد کار کردن کبد و مجاری صفراوی است. این شخص باید از رژیم غذائی بیروی کند و جلو ناراحتیهای بعدی را بگیرد.

خال کشاله ران راست نشانه احساسات شدید وتند است. کسیکه دارای چنین خالی است فوق العاده آتشین مزاج وعصبانی میباشد.

خال روی ران چپ که خیلی نادر است دلیل تند کار کردن قلب وبیماری این عضو است در اینصورت برای معالجه قلب باید اقدام کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خطر

خطای اقتصادی صاحبنظر

نوسانات در نرخهای تبادله اسعار و تکانه ها یکی از پدیده های بخصوص نظام های سرمایه داریست که ناشی از عوامل متعددی از قبیل براه انداختن مسابقات تسلیحاتی ـ کسر بودجه ـ کسر بیلانس تادیات ـ انفلاسیون و رقابت بین کشورهای سرمایه داری بخاطر تسلط بیشتر بر مارکیت های کالا در جهان بوجود میآید.

ایالات متحده امریکا بخاطر تمویل کسر بودجه و تقلیل انفلاسیون در آن کشور در سال ۱۹۸۰ نرخهای تکتانه را بصورت بی سابقه بلند برد چنانچه در سال مذکور نرخ تکتانه در امریکا حتی در حدود ۲۱٫۵ فیصد در سال رسید. امریکا توانست با این شیوه انفلاسیون را در آن کشور تحت کنترول آورده و ارزش دالر را در سطح بلند تر نگهدارد. اما بلند رفتن ارزش دالر (آنهم در حدود ۲۵ فیصد این ارزش بصورت مصنوعی نه با اتخاذ تدابیر اقتصادی که خود اقتصاد دانان امریکایی هم بدان معترف اند) اثرات منفی را بالای تولیدات و بیلانس تادیات امریکا بجا گذاشت ـ چنانچه رشد تولیدات که در سال ۱۹۸۴ به اندازه (۶٫۸) فیصد بمقایسه سال قبل آن بود به ۳ فیصد در سال ۱۹۸۵ و ۱٫۲ فیصد در سال ۱۹۸۶ سقوط نمود. و حساب جاری بیلانس تادیات امریکا از مازاد ۶٫۹ ملیارد دالر در ۱۹۸۱ به کسر ۸٫۷ ملیارد دالر در ۱۹۸۲ و ۴۶٫۳ ملیارد دالر در ۱۹۸۳ و ۱۰۷٫۰ ملیارد دالر در ۱۹۸۴، ۱۶۶٫۴ ملیارد دالر در ۱۹۸۵ و ۱۴۱٫۴ ملیارد دالر در ۱۹۸۶ مواجه گردید ـ سطح سرمایه گذاریها در کشور طی این مدت پائین آمده و سطح بیکاری روبه تزاید نهاد.

این فکتورها باعث آن شد تا ارزش دالر تنزل نموده و نرخهای تکتانه روبه تقلیل نهد ـ این پروسه بخصوص از نیمه اول ۱۹۸۶ بیشتر شدت کسب نمود ـ چنانچه ارزش دالر در ۱۵ دسمبر ۱۹۸۷ بمقایسه ۱۵ دسمبر ۱۹۸۶ در مقابل پوند ـ مارک ـ فرانسک فرانسوی و ین جاپانی بالترتیب به اندازه ۲۷٫۹ فیصد، ۱۹٫۲ فیصد، ۱۶٫۴ فیصد و ۲۱٫۸ فیصد پائین آمده است.

این بحرانات اسعاری اثرات منفی بیشتر را بروضع تجارت خارجی کشورهای روبه انکشاف بجا گذاشته است چنانچه مطابق ارقام صندوق وجهی بین المللی ارزش فی واحد صادرات کشورهای نامبرده در سال ۱۹۸۲ به اندازه ۱٫۹ فیصد بلند رفته و در سالهای ۱۹۸۳ـ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ بالترتیب به اندازه ۴٫۵ فیصد، ۳٫۱ فیصد و ۲٫۱ فیصد پائین آمده است.

بحرانات اسعاری که یکی از ابعاد بحران اقتصادی در نظام های سرمایه داری دایما موجود بوده که از ده هفتاد به این طرف طول موج آن بنابر براه انداختن مسابقات تسلیحاتی که مصارف هنگفت را ایجاب نموده است کوتاه گردیده و همه ساله یک یا چند کشور سرمایه داری به آن مواجه میگردد.

جنگ در عرصه این چند سال نه در عرصه این چند سال نه اما وضع ارزش دالر در مارکیت کابل:

تنها اینکه زندگی هزاران انسان وطن ما را از آنها گرفت بلکه خسارات عظیم مالی و اقتصادی را نیز در قبال داشته است. در نتیجه این جنگ تولیدات یک بخش محصولات زراعتی که بخارج صادر میگردد صدمه دیده و ناشی از آن عواید اسعاری تقلیل نموده است. در حالیکه تقاضا به اسعار قابل تبادله و منجمله دالر قابل تبادله جهت توریداجناس سرمایه وی و تجارتی بیشتر گردیده است این عامل در پهلوی سایر عوامل باعث آن گردید تا عرضه اسعار در کشور محدود و تقاضا به آن افزایش یابد و نتیجتاً باعث تزیید قیمت اسعار و منجمله دالر گردد. چنانچه در قوس ۱۳۶۵ ـ قیمت یک دالر در مارکیت کابل ۴۸٫۲۰ ـ افغانی بود این نرخ به ۱۵۸٫۹ ـ افغانی در قوس ۱۳۶۵، به ۱۶۱٫۲۱ ـ افغانی در اخیر سال ۱۳۶۵ به ۱۷۴٫۹ افغانی در اخیر ربع اول ۶۶ به ۱۷۶٫۸۰ ـ افغانی در اخیر ربع دوم سال ۶۶ و به ۱۹۸٫۸۳ ـ افغانی در اخیر ربع سوم سالجاری بلند رفت.

عوامل عمده بلند رفتن ارزش دالر را در طی چند سال اخیر در مارکیت کابل اینها تشکیل میدهند:

۱ـ بلند رفتن ارزش دالر در مقابل سایر اسعار در سالهای اخیر بمقایسه سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹

۲ـ تقلیل عرضه اسعار منجمله دالر در کشور.

۳ـ موجودیت تقاضای تزییدی به اسعار منجمله به دالر.

۴ـ موجودیت نرخهای تاحدودی انحصاری در مارکیت اسعار کابل.

۵ـ بلند رفتن ارزش اسعار در کشورهای منطقه منجمله در ایران و پاکستان.

اینکه نرخ دالر در این اواخر به اندازه قابل ملاحظه بلند رفته و در اخیر قوس سالجاری به مقایسه اخیر سنبله امسال به اندازه تقریباً ۱۳ فیصد بلند رفته عمدتاً ناشی از ختم سال عیسوی است که در این زمان تصفیه حسابات در بانکهای خارج آغاز گردیده و همه ساله این پدیده وجود داشته است. تصور میرود بعد از آغاز سال جدید عیسوی نرخهای اسعار روبه تنزیل نهاده و در سطح معقول آن در مارکیت اسعار کابل قرار گیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنرپیشه های هندی اینگونه در سینما ظاهر خواهند شد

هنرپیشه های سینمای کشور هندوستان در فلمهائی که برای صادرات به کشورهای آسیائی و افریقائی ساخته میشود باتوجه به سنتهای رایج دراین کشورها سعی دارند سکس را در عشق و عشق را در نگاه هائی که ردو بدل میشود خلاصه کنند • البته گهگاه صورت شانراهم به رسم بوسه به یکدیگر نزدیک میکنند که ادامه آن هرگز در دوربین نمی آید و بیننده فلم خودش باید هوشیار باشد وحدس بزند که چه اتفاقی می افتد • ظاهراً این نمایش تکراری حتی در کشورهای افریقائی وآسیائی هم دیگرتحمل پذیر نیست و بهمین دلیل برخی ازهنرپیشه های زن فلمهای هندی ((صادراتی)) تمرین برهنگی درمقابل دوربین فلمبرداری رامیکنند • این برهنگی هنوز همگانی نشده است وهمه زنان بازیگر فلم های هندی چنین تمرینی را شروع نکرده اند اما گمان میرود آنها نیز در آینده چنین کنند • تصور میشود که این نوآوری در سینمای صادراتی هندوستان که درآمد سرشاری را وارد صندوق بودجه کشور هندوستان میکند مانع ازکسادی بازار فلمهای صادراتی هندوستان درکشورهای افریقائی وآسیائی شود وبرای مدتی هم طرفدار فلمهای هندی دراین کشورها برای دیدن برخی ازنقاط بدن زنان هنرپیشه هندی که به تدریج در فلمها نمایان میشود به سینما ها هجوم ببرند !

این دوعکس گویای تمرینهای پشت صحنه هنرپیشه های زن فلم های هندی است که ظاهراً برای بازی در فلمهای نیمه سکسی هندی خود را آماده میکنند •

(c) ketabton.com: The Digital Library

سری دیوی

اگر بگوییم به جستوی خانم ژینوس هستیم و مدتها ست بخاطر مصاحبه یی او را می جوییم غلط نگفته ایم. تمنا داریم خانم ژینوس خودشان را در یافتن خود کمک نموده و به آدرس مجله در تماس شوند تا مصاحبه اش را در یکی از شماره های آینده به نشر برسانیم.

ساربان هنرمند محبوب، اکنون در بستر بیماری به سر میبرد با او مصاحبه یی انجام داده ایم که در یکی از شماره های بعدی به نشر میرسد.

ACKU

(c) ketabton.com: The Digital Library

ACKU

(c) ketabton.com: The Digital Library

"گوگوش" در پناه "حجاب کامل"

در ایران به سر میبرد

این حقیقت پس از ۸ سال افشا شد

گوگوش در آخرین سالهای فعالیت هنری خود به مواد مخدر پناه برده بود و پدر آمنه گلویزی او که مربوط به این دوران میباشد بارها از گلویزی افغانستان بازدید شده است

نخستین بار پس از پیروزی انقلاب در ایران و اعلام جمهوری اسلامی در این کشور، عکسی نیز از گوگوش چاپ نکرده که با صدها عکسی که تاکنون از این خواننده و هنرپیشه ایرانی در مطبوعات ایران و جهان چاپ شده تفاوت کند. این عکس (گوگوش) را در لباس و پوششی نشان میدهد که ملیونها زن ایرانی اکنون در ایران مجبور به استفاده از آن می باشند. این پوستر تحت عنوان (حجاب کامل) شهرت یافته است. بدین ترتیب به شایعات مختلفی که در اطراف گوگوش وجود داشت خاتمه داده شد و معلوم شد که او علی الرغم ما خواننده و هنرپیشه ایرانی، پس از برقراری رژیم جمهوری اسلامی در ایران از این کشور نگریخته و همچنان در میهن خود زندگی میکند.

مجله مورد بحث می نویسد که عکس جدید و عجیب گوگوش توسط یکی از ایرانیان مقیم اسپانیا همراه اطلاعاتی درباره این معروف ترین خواننده ایران در اختیار ما گذاشته شده است، با این شرط که نام، مشخصات و محل زندگی وی در اسپانیا افشا نشود!

طبق این اطلاعات گوگوش در جمهوری اسلامی ازدواج کرده است و از تمام فعالیتهای هنری کناره گرفته است. شوهر وی فردی ثروتمند و بانفوذ است و همین دو مسئله به او این قدرت را داده است تا مانع از گرفتاری گوگوش پس از اعلام جمهوری اسلامی در ایران شود.

(گوگوش) تا بیس از انقلاب در ایران پولسازترین خواننده و هنرپیشه سینما بود و حضور و شرکت او در هر برنامه تلویزیونی و سینمایی تضمینی برای موفقیت آن برنامه به حساب می آمد. برای اینکه بهتر بدانید گوگوش چگونه پولساز بود، بد نیست بنویسم که او دیگر پس از برقراری جمهوری اسلامی در ایران مجبور به ازدواج با دو کاباره دار بزرگ تهران شد که هرکدام برای موفقیت کاباره های خود با انواع حیله و نیرنگ او را تصاحب کردند. او که از ۷ سالگی همراه پدر بر روی صحنه های رقص و آواز کاباره های تهران ظاهر شده بود تا آستانه ۳۵ سالگی خود، همچنان اسیر کاباره دار های معروف تهران باقی ماند و پدر بر که نوازنده کاباره ها بود هرگز نتوانست او را از چنگال این کاباره داران نجات دهد.

طلاق وجدایی

گوگوش در آستانه کسب شهرت کامل در ایران با یکی از کاباره داران تهران که محمود قربانی نام داشت ازدواج کرد. او صاحب کاباره (میامی) در تهران بود و در جمع کردن بهترین آهنگسازان و ترانه سرایان در اطراف گوگوش و همچنان تشویق وی به شرکت هرچه وسیعتر در فلمهای سینمایی نقش تعیین کننده داشت.

گوگوش در سالهای که باوج زندگی میرقصید به اوج شهرت دست یافت و بارها به کشورهای مختلف جهان برای کنسرت سفر کرد. او از جمله به افغانستان و جمهوریهای آسیایی اتحاد شوروی مسافرت کرد. همین سفرها شهرت گوگوش را از مرزهای ایران عبور داد. او که استعداد فراوانی داشت اغلب در این کشورها ترانه هایی به زبانهای رایج در این کشورها خواند.

هنر و شخصیت پولساز (گوگوش) سبب شده بود تا سه تلویزیون ایران که بر کاباره های این کشور تسلط داشتند هرکدام قرارداد جداگانه و جداگانه مختلفی از گوگوش بدست آورند تا مانع از آن شوند که گوگوش یکباره اجرای برنامه در کاباره آنها را متوقف کند. سرانجام این کاباره داران برای تسلط کامل بر گوگوش به جان یکدیگر افتادند و همین مسئله موجب اولین طلاق گوگوش از شوهرش شد. این کشاکش سرانجام به محاکم قضایی ایران کشید و [illegible] کاباره دار ایران با به دست آوردن انواع چت و سفته، شوهر گوگوش را در محکمه محکوم کرد و حکم بازداشت او را گرفت. در این زمان گوگوش و شوهرش (محمود قربانی صاحب کاباره میامی تهران) در ایتالیا بسر میبردند و گوگوش در آن زمان مشغول فلم شرکت کرده بود. گوگوش و شوهرش به مرد و بسیار خوب قدرت و نفوذ (محمد کریم ارباب) را خورده.

وطبق قانون چند ساعتی در یکی از محاکم تهران بازداشت هم شده بودند این بار از تسر

بقیه در صفحه (۸)

معروف ترین خواننده و هنرپیشه ایران کجاست؟

یکی از مجلات هنری اسپانیا مدتی پیش با این سوال برده از رازی برداشت که بیش از ۸ سال است، ملیونها ایرانی میخواهند از آن مطلع شوند. این مجله همین افشای این راز، برای —

(c) ketabton.com: The Digital Library

ACKU

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنهایی

ترجمه عبدالله شادان

چگونه می‌توان دیوارهای این بت رو در بین خود و دیگران برداشت؟

بخاطر عبور از دیوار تنهایی چه باید کرد؟

فیلسوف انگلیسی ـ لارد را ـ سل زمانی نوشت: «در تمام دوران کودکی مرا احساس فزاینده‌ٔ تنهایی واین یاس که آیا گاهی خواهم توانست باکسی که روبرو میشم، گپ بزنم، فرا گرفته بود. طبیعت، کتاب ها و «سپس» ریاضیات مرا از نومیدی تمام نجات داد.»

ازسوی دیگر، نویسنده‌ٔ امریکایی هنری تورو میگفت: ازبهترین محافل که توجه اورا از اندیشه های جدی به سوی دیگرمعطوف میدارد، بزودی خسته میشود. اواز تنهایی لذت می برد و میگفت در میان مردم بیشتر احساس تنهایی میکند تا در اتاق های خاموش بیصدای خود. شبسیاری ازفیلسوفان، شاعران و دانشمندان بزرگ از زمانه های دور تا دوره ما میتوانند بااین سخنان هم آواز شوند.

نیازبه خلوت و تنهایی بخاطر آسایش درونی و زنده‌گی در مرز های ویژه وحدود روانی «خود» آنقدر طبیعی است که نیازبه آمیزش و محشور بودن با دیگران.

فرهنگ های پیشرفته نه تنهابخاطر تامین محرمیت افراد «به گونه‌ٔ مثال رهایی ازقیود تشریفات و آداب ورسم وجدا سازی فضای زنده‌گی شخصی» تلاش می ورزند، بلکه توانایی های روانی افراد رابه منظور تمرکز خودی و تجزیه و تحلیل خودی نیز پرورش میدهند.

تاکنون در تمام سطوح بیشرفت اجتماعی، هیچ جزایی بزرگ مشقت تر از «تجرید» و محکوم کردن به تنهایی نبوده است.

میگویند «نوجوانان ازسیزده تانزده سال» به صورت ویژه یی دربرابر تنهایی حساس میباشند. یک فرد جوان، ناآگاه ازاینکه مشکلات او مشکلات تیپیک هر جوان است، احساس میکند که نسبت به همتاهایش بسیارتنها وآسیب پذیراست. پیری معمولاً

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنهایی

اوج تنهایی بند اشته میشود ۰ ــ این زمانی است که به تدریج دوستان و خویشاوندان از دست میروند ، کارها و مشغله هاي معمولی کاهش می یابند وغیره ۰۰۰ اما باوجود این همه زیان هاي عاطفی ، انسان باسپري شدن عمر می آموزد که چگونه خواست هاي خود را با امکانات خویش انطباق بدهد ، وبه حد کافی توانایی آنرا بدست بیاورد تا از چنین موقعیت هاي بحرانی جان به سلامت ببرد ۰ ولی این چیزیست که صرفاً باگذشت سالها بدست میاید ۰ از سوي دیگر تین ایجرز (جوانان بین سیزده تا نزده سال) معمولاً در لتنگی ملال محض ویا ناکامی هایی شانرا در بدست آوردن کار ومشغله ویا یافتن دوستان ، با تنهایی یکی می پندارند ۰ براي این جوانان ، حالت حزن وملال معمولاً در آخر هفته روي میدهد ، زمانیکه نمیدانند یا اوقات فارغ خویش چه کنند ویا هم زمانیکه محل رهایش ، محیط کار ومحیط اموزش در روس ــ آنها تغییر میکند ۰

تنهایی چهره هاي بسیار گونه گون دارد ۰ چنان سایه هاي زودگذر و اشکال متنوعکه نمیتوان همه را تحت یك نام مشخص قرار داد ۰

تنهایی در واقع درد وحالت تشخیص داده میشود : یکی خلوت گزینی مبنی بر خواست آزادانه یك فرد ، دور افتادن از تماس ها و روابط هاي برونی بخاطر تعمیق دیالوگ درونی توام با تمرکز ووحدت با طبیعت دو دیگر تنهایی به مثابه یك احساس تنهایی و تجرد درونی ۰

هرچند دو حالت فوق الذکر عین همدیگر نیستند ، اما هر دو بهم پیوند میخورند

بسیاري از جامعه شناسان تنهایی را بیش از هرچیز دیگر در دهه اول باحقایق واقعیت هاي برونی مرتبط میدانند ۰ ــ

شهري شدن ورشد کثافت نفوس انسان را از محیط وفضاي شخصی روانی او می رباید ۰ برعکس رابطه هاي اورا باجهان پیرامونش وسیعاً افزایش میدهد ۰ ازینجاست که نیاز به محرومیت وخلوت بخاطر ایجاد یك حصار معین بین خود و دیگران ، به وجود میآید نیازي که قویاً باسن وسال وسطح تعلیمی وفرهنگی رشد میکند ۰

با اینحال ظرفیت یك شخص واستعداد اوبراي (جامعه پذیري) به خودي خود همه چیز نیست و معمولاً سرپوشی براي پوشش تنهایی واقعی خدمت میکند اما به قول تیوت چف شاعر روس (جامعه پذیري) آن گاهی در برابر تنهایی قرار میگیرد که (وحدت با یك روان ــ مشابه) را ببار آورد ۰ و منتج به یك جلومی قید وبند درونی شود ۰

زمانی عقیده براین بود که تبیین خودي ویا آشکار ساختن کامل درون ، اثرات خوب ومثبتی بر زنده گی دارد وبرعکس درخود پیچیدن ، درخود بودن وکتمان وخاموشی افراد رامحکم به تنهایی و تجرید میکند ۰

الکساندر بلوك میگوید :

« کسی که تنهایی را درك کرده ، یا حداقل خویشتن را تنها ، پنداشته است ، قلبی بازتر و ظرفیتی بیشتر براي دریافت و ادراك چیز هایی دارد که براي دیگران قابل دسترسی نیستند ۰ »

تنهایی

این نظریه (که بسیاري از دانشمندان و فیلسوفان آنرا تایید کرده اند) تاکنون از طریق تجربه تایید و تصدیق نگردیده

وهرگز هم نخواهد گردید ، به این علت که این امر رابطه یی با تنوع ویژه گی هاي فردي ــ ندارد وصرفاً در (درد صعب تنهایی) درد بستان شفقت ، دلسوزي وبیچیدگی یا احساس هایی که اصول عالی اخلاق روان شناسی و رابطه هاي انسانی راشکل میدهند ، درك میشود ۰

شیوه درمانی قبلاً آماده ــ شده یی براي تنهایی وجود ندارد ۰ نکته مهم اینست که دانش تجربی صرفاً با اسناد واطلاعاتی سروکار دارد که میتواند مورد عمل و تجربه قرار گیرد ، ولی دنیاي احساس انسانی تن به چنین معالجه یی نمی دهد ۰ درین دنیا و درین عرصه جریانات ظریف وبغرنج روانی حکمرانی میکنند ۰ جاییکه شیوه هاي عنعنوي تحقیق عاجز میمانند ۰ بنابرین ، بگذار یکبار دیگر کلمات تیوت چف شاعر را بیاد بیاوریم ۰

« دنیایی باتمامیت آن در قلب شما به حصار کشیده شده ــ است » این دنیایی است که صرفاً توبه تنهایی میتوانی آنرا بسازي ۰ دنیایی که ترا به اندیشه هاي سترگ ، شخصیت هاي بزرگ وانگاره هاي جاودانه فرهنگ جهانی که در زمان و مکان پراگنده اند ، میرساند ۰ این همه نا آگاه از وجود تو ، به این دنیا آمده اند تا راهی به سینه تو وبه ژرفاي قلب تو بگشایند ۰ واگر به قلب تو راه گشودند دیگر تنها نیستی ۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنګ آه

هم ږغوله

می ښیلي

(c) ketabton.com: The Digital Library

یك زن ٤٧ ساله دنیای طبابت را دچار حیرت کرده است. او میتواند با چشمهای معمولی خود نه تنها همه انسانهای روی زمین را برهنه ببیند بلکه چشمهایش قادر است از پوست و گوشت انسانها نیز عبور کرده و آنچه را در داخل بدن انسان است ببیند.

این زن که ((یولیانا شودورونا)) نام دارد و تاکنون بارها برای تشخیص بیماریهای پنهان به دوکتوران شوروی کمك کرده است. این زن عجیب را اخیراً یك روزنامه نویس جستجوگر ملاقات کرده و آنچه را با چشمهای خود دیده برای خوانندگان جراید نوشته است.

((یولیانا شودورونا)) درسال ۱۹۷۸ در یك معدن ذغال سنگ و بر روی یك جرثقیل کار میکرده است. او در این زمان ۳۷ سال داشته است. در یکی از روزهای این سال، کیبل برق ۳۸۰ ولتی پاره شده و بر روی ((یولیانا شودورونا)) می افتد. فقط پس از پنج دقیقه او را به شفاخانه رساندند اما دوساعت تلاش دوکتوران برای نجات او ((ظاهراً)) بجائی نرسید و زن برای کالبد شکافی و انجام مراسم تدفین به سردخانه انستیتوت طبی منتقل شد. در همین سرد خانه وقتی یکی از مصلان طبی باچاقو قصد داشت قسمتی از بدن جسد را ببرد احساس کرد بدن زن تکان میخورد. همان ساعت زن را به شفاخانه منتقل کردند. بعد از دو هفته زن به هوش آمد و از مرگ نجات یافت.

زن نجات یافته حدود ٦ ماه نتوانست بخوابد و سرانجام بنابر خواست خودش به خانه منتقل شد و در انجا توانست پس از تلاش بسیار بخوابد. او پس از خوابی طولانی که حکم داروی شفا بخش را داشت وزمانی که احساس کرد کاملاً صحتمند است یك روز از خانه بیرون آمد.

او اکنون و پس از ۱۰ سال، ان روز تاریخی را اینگونه شرح میدهد.

((امروز صبح پس از چندین ماه از خانه بیرون رفتم تا نان بخرم. در ایستگاه سرویس زنی منتظر ایستاده بود. وقتی از کنار او عبور میکردم ناگهان دچار سرچرخی شدم و به آنچه می دیدم باور نداشتم. من آن زن را کاملاً عریان می دیدم وقتی بیشتر به او نزدیك شدم ازعریان لباس و پوست بدن او داخل بدن او را کاملاً میدیدم. اکنون که این لحظه را برای شما تعریف میکنم تقریباً ازچیزی عادی حرف میزنم ولی آنروز تصور میکردم دیوانه شده ام و کابوس می بینم.))

روزنامه نویس که شخصاً به ملاقات این زن عجیب رفته می نویسد.

ـ ((حادثه مربوط به مرگ مصنوعی خانم ((نیودورونا)) درسال ۱۹۷۸ اتفاق افتاده بود، اما من حدود دوسال پیش نخستین خبر را راجع به این ماجرا شنیدم. ابتدا باور نمیکردم اما وقتی پنج الی شش بار از دهانهای مختلف اخباری مربوط به قدرت مافوق انسانی این زن را شنیدم تصمیم گرفتم شخصاً به دیدار او بروم و آنچه را با چشم خود می بینم برای خواننده گان بنویسم. او که دارای قدی متوسط، پوستی تیره وچشمانی قهوه ای رنگ میباشد همراه دختر و پسر محصل اش دریك اپارتمان زندگی میکند. پسر دیگرش برای خدمت سربازی احضار شده بود. همه چیز حکایت از زندگی یك خانواده عادی داشت. او مرا که مهمانی ناخوانده بودم، با مهربانی به خانه اش پذیرفت. هنوز نمیدانستم صحبتم را ازکجا شروع کنم که او خودش پیشقدم شد و پرسید.

ـ میخواهید بگویم چند ساعت پیش چه خورده اید؟

ـ حتماً (هنوز ناهار نخورده بودم و با این احساس که او دچار اشتباه خواهد شد، اعلام آمادگی کرده بودم)

ـ شما فقط یك نوشید نی قرمز رنگ خورده اید. چیزی شبیه ((کیسل))

دهانم از تعجب بازماند. او درست میگفت. من چند لحظه پیش در رستوران محله یك گیلاس ((کیسل)) خورده بودم. این حقیقت بود، او با چشمهایش ـ معده و روده های مرا میدید و این کار برایش بسیار عادی بود. مدتی با یکدیگر گفتگو کردیم و ـ حادثه ۱۰ سال قبل را مرور کردیم. او گفت که حادثه برق گرفتگی توان جسمی اش را فرسوده کرده وبخصوص هرگاه که رعد وبرق در آسمان ظاهر میشود و یا بر اثر هر جریان مقناطیسی دچار سردرد شدید و رنج آوری میشود که قابل شرح نیست. در پایان این گفتگو ازاو خواهش کردم، ـ اجازه دهد تا چند بیمار را نزد او بیاورم. او قبول کرد اما اضافه کرد که دوکتور نیست وتنها آنچه را می بیند میتواند بگوید.

چند بیمار به درخواست من پذیرفته شدند. یکی از بیماران زنی بود که بسیار کم راه میرفت. خانم ((یولیانا شودورونا)) پس از چند دقیقه به این زن گفت ((شما هیچ بیماری جدی ندارید، دوا نباید مصرف کنید تحرك ندارید وهمین مسئله موجب ناراحتی جسمی شما شده است)) ان زن تائید کرد که بسیار کم راه میرود ودوا نمیخورد. مرد میانسالی که دل درد داشت بیمار دیگری بود که خانم ((یولیانا شودورونا)) حاضر شد او را ببیند. مکالمه نهرین او و بیمار رد و بدل شد.

ـ شما معدتان غده لوزالمعده چیست؟

ـ بله زیرا دکتور شفاخانه محل راجع به آن اخیراً بامن صحبت کرده است.

ـ این غده شما ملتهب است. شما دیروز مشروب نوشیده اید. درحالیکه مشروبات الکلی برای شما خوب نیست.

مرد بیمار با چشمانی متعجب تائید کرد که روز گذشته کمی مشروب خورده است. اگر من با چشمهای خودم شاهد این صحنه نبودم هرگز نمیتوانستم

بقیه در ص ۸۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

این صفحه را پسرها نخوانند

سقط عمدی وخطرات آن

چون سقط هاي عمدي وسيله براي زن يك اقدام كننده در خفا وپنهاني انجام ميگيرد لذا خالي ازخطرنميباشد ميباشد زيرا علاوه بر عفونيت روشن نمايد . علاوه برخطر گروه ها وكبد نموده وبصورت رانمي كننده قطع موجب مرگ ميگردد . اغلب بعلت اشنائي به تشريح عفونت ها وسموميت هاي عمومي ضايعات روشن دستگاه تناسلي زن، باكتري ها و بردن ابزار خطرناك، دستگاه تناسلي وبخصوص رحم رازخمي وسوراخ كرده ودريساري از موارد مشكلاتي بوجود ميآورد كه بيشتر به عواقب وخيم منجر شده وباعث مرگ زن ميشود .

استعمال مواد كيمياوي نه تنها موثر نبوده ، بلكه موجب مسموميت هاي عمومي وخطرناك ميگردد .

خطرناك ترين وتاسفانه رايج ترين روشي كه درسورد سقط هاي مخفي به كاربرده ميشود عبارت از تزريق كف آب

پديده هاي رواني و...

ناتواني جنسي مرد وسردي زن تنها ناشي ازكمبود ترشحات غدد درون ريز (هورمونها) نيست بلكه بديده هاي رواني نيز در ايجاد اين زمينه نقش مهمي ايفا مي كند . اين بديده ها را كمپلكس مي گويند .

كمپلكس پيوسته در اشخاص زود رنج وتشويش به شدت نيست يعني در اشخاص زود رنج وتشويش به شدت نيست كه دستخوش مدتي به خود وهده داده است .

همچنان كمپلكس هاي جنسي همينه توام باكمپلكس هاي ديگر است مثلاً كمپلكس تشويش ودم نا مين خانواده هاي متوسطي كه درچنگال فروض اين خانواده ها همينه نگران آينده بوده كه اين تشويش روي اعصابشان تاثير كرده وتوليد كمپلكس مي نمايد .

نوزيز ماهانه بعد از ولادت

زنان شيرده معمولاً قاعده نميشوند كه اين امر در همه يكسان نيست عده اي ممكن در ايام شيردادن يك باچند بار قاعده شوند واين دليل بر تخمك گذاري است بسا امكان حامله شدن براي زنان شيرده گاهي در صورت عدم خونريزي ماهانه نيز موجود ميباشد .

مشوره هاي براي زنان

قاعده گي وعلت آن

به همان علت كه عده اي از دخترها نسبت به دوستان وحتي خواهرانشان زود تر شروع به راه رفتن، گپ زدن ويا دندان كشيدن ميكنند به همان دليل نيز بعضي شان زود تر وبرخي چند سال ديرتر براي اولين بار (عادت) ميشوند .

بطور كلي غده هيپوفيز كه شاه غده بدن ناميده ميشود مسوول كنترول رشد ونمو عمومي واز جمله بيدايش بلوغ وقاعده گي ميباشد . اصولاً عادت ماهانه بين سنين ۱۰ الي ۱۷ سالگي بيدا ميشود والبته اين امر بستگي بعلل نژادي وآب وهوا وغيره دارد .

از اين جهت هرگاه علايم عمومي بلوغ مانند رشد وبزرگ شدن سينه ها، سرين رويش موي زير بغل و... زود تر از ۱۰ سالگي ظاهر ويا بعد از ۱۶ و۱۷ سالگي هنوز ظاهر نشده باشد بايد به طبيب مراجعه شود .

در هر دوره ماهانه، بدن خود را از هر جهت براي پذيرش وبذيرآئي از مهمان احتمالي آماده ميسازد ولي چنانچه مهماني در بين نباشد تدارك لازمه را بدورمي افگند وقاعدگي را بديد مي آورد . در هرماه طبقه داخلي رحم ضخيم ميگردد و آستري مخملي براي آن ميسازد . درين قسمت عروق افراوان بوده و از هرجهت براي تغذيه واستراحت تخم القاح شده آماده است تا پس از نه ماه نوزادي كامل تحويل دهد .

اصولاً تخمك كاملي كه القاح پيدا نكند بدرد بدن نمي خورد بلكه پس از مدت كوتاهي حل شده ومضمحل ميگردد .

به همين علت رحم، از تجهيزاتي حاصله كه براي ماه آينده نميتواند مفيد باشد صرف نظر نموده وبا تغييرات هورموني كه ايجاد ميگردد آستر برخون مذكور رابه صورت خون قاعده گي دفع ميسازد وبه اين ترتيب دوره ماهانه شروع وبعد از چند روز خاتمه مي يابد .

ايام عادت ماهانه از ۳ الي ۵ روز است والبته تا هفت روز هم دوام مي يابد . ودر هرماه بطور متوسط ۵۰ الي ۶۰ گرام خون دفع ميگردد . البته بين ۳۰ الي ۱۵۰ گرام هم طبيعي است .

لخته شدن خون قاعده گي

خون قاعده گي معمولاً لخته نميشود ولي لخته هاي كوچك آن طبيعي بوده ودر صورت ديدن لخته هاي بزرگ بايد به دوكتور مراجعه شود .

عادت ماهانه اكثراً توام با درد وناراحتي بوده كه علت آن بهم خوردن تعادل هورموني ميباشد .

استحمام كردن در هنگام عادت ماهانه مفيد بوده ولي مشروط بر آنكه آب زياد سرد ويازياد گرم نباشد . درد دوران قاعده گي ورزش نيز مفيد ميباشد ولي از انجام كارهاي سنگين جلوگيري گردد . وهم در دوران قاعده گي از تنگه هاي باك استفاده شود .

توجه به نظافت وجلوگيري از كارهاي خسته كننده وجلوگيري از ابتلا به سرماخورده گي در ايام قاعده گي پيش از هر وقت ديگر ضروريست زيرا هنگام قاعده گي حساسيت وتمايل به ابتلاي بيماري هاي عفوني خيلي زياد است .

در ايام قاعده گي بايد از هر گونه شستشوي مهبلي خودداري شود وحتي از مقاربت امتناع گردد .

شوهر خود را امتحان كنيد

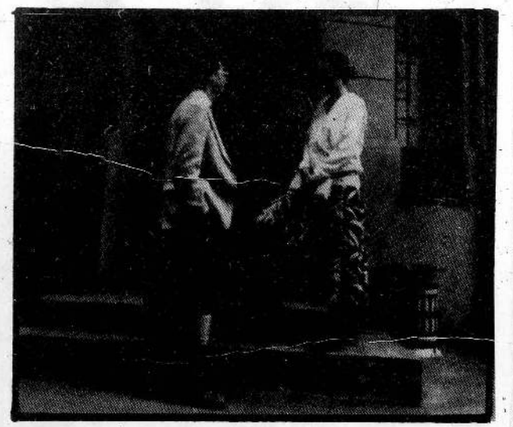

رواشناسي

۷ـ آيا صابون وكريم دندان را در تشناب روي آينه مي پاشد ؟

۸ـ آيا نهايت بي ميل است كه والدين شما را ببينند ؟

۹ـ آيازمانيكه خانه مي آيد سلام ميدهد ؟

براي هر بلي ۳ نمره ، براي هر ني ۲ نمره وبراي بعضاً يك نمره بدهيد . اگر مجموع نمرات از ۱۰ الي ۱۲ باشد شما شوهر ايده الي داريد . اگر نمرات از ۱۳ الي ۱۶ باشد شوهر شما عاقل وهوشيار است . اگر نمرات از ۱۷ الي ۲۰ باشد وضع فاميل بعضاً دستخوش رنجش و انحطاط ميگردد .

اگر نمرات از ۲۰ الي ۲۴ باشد شوهر شما باعث بوجود آوردن جنگ وجدل در خانه ميگردد .

اگر نمرات از ۲۵ تا ۳۰ باشد شوهر شما آنقدر نواقص دارد كه ما تعجب ميكنيم چطور ميتوانيد باوي زنده گي كنيد . بشرطيكه جوابات عيني بوده باشد .

اگرشما ميخواهيد بدانيد كه آيا شوهر خوب داريد يانه فقط به سوالات زير جواب دهيد .

۱ـ آيا در حاليكه شما نان شب را آماده ميكنيد او بالاي چوكي اي تفاوت آراميده است ؟

۲ـ آيا خاكستر وسوخته سگرت را به هر طرف مي انداز ؟

۳ـ آيا پرخور است ؟

۴ـ آيا محال است كه لباس خود را بالاي كوتبند بياويزد ؟

۵ـ آيا زمانيكه شما از مطلب دلچسپي برايش حكايت ميكنيد او چشم خود را به كتاب ويا برده تلويزيون مي دوزد ؟

۶ـ آيا علاقمند است كه بيشتر وقت را با دوستان خود سپري نمايد ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

خنده نکنید

چلو صاف

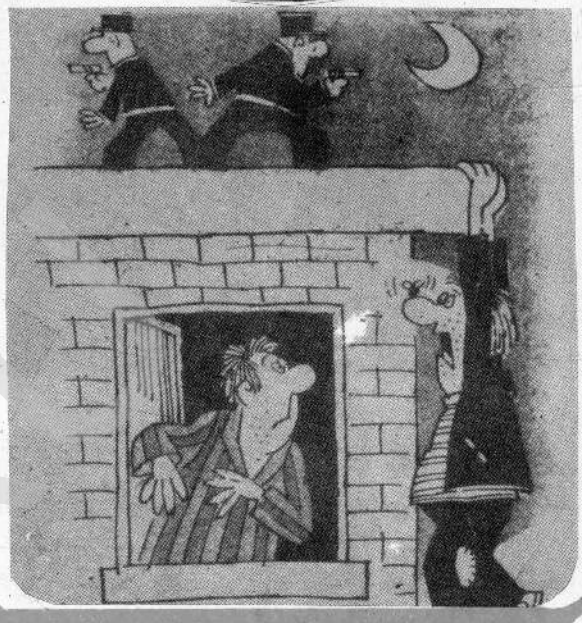

زیر نظر جلال نورانی
کارتونها از هنرمند شیفواری

حرکت زمین

نزد کسی که دایم نشه میکرد صحبت از گالیله شد که حرکت زمین را ثابت نمود و زحمات زیادی متحمل شده است تا ثابت نماید که زمین میچرخد. شخص نشه گفت: گالیله بیهوده آنقدر زحمت کشیده برای مشاهده چرخیدن زمین صرف یك بوتل ویسکی کفایت میکرد.

آدم وسواسی

شخصی که مبتلا به مریضی روانی وسواسی بود انگشت سبابه اش اتفاقاً در نجاست فرورفته و آلوده شده بود. هر قدر فکر کرد که به چه وسیله میتواند از انگشت رفع نجاست نماید چیزی به عقلش نرسید.

بالاخره تصمیم گرفت تا نزد نجار رفته و انگشت خود را با اره قطع نماید. به محض اینکه اره به انگشت او تماس کرد وسواسی تاب نیاورده با گفتن کلمه آخ — انگشت را بدهان گذاشت.

رویدن نباتات

دونفر دهقان درباره فواید باران صحبت میکردند. اولی گفت: اگر دو روز دیگر باز به همین ترتیب ببارد هرچه در زیر خاك کرده ایم بیرون خواهد آمد. دومی گفت: محض رضای خدا همچو آرزویی مکن که من چند روز قبل زنم را زیر خاك کرده ام.

راست بگویید

خانمی را برای ادای شهادت به محکمه احضار کرده بودند. وقتی که قاضی از او سنش را پرسید، خانم گفت: بیست و هشت سال.

قاضی گفت:

— ایره قبول میکنم، اما حالی باید قسم بخورین که بعد از ی هرچه از شما پرسیده میشه راست بگوئین.

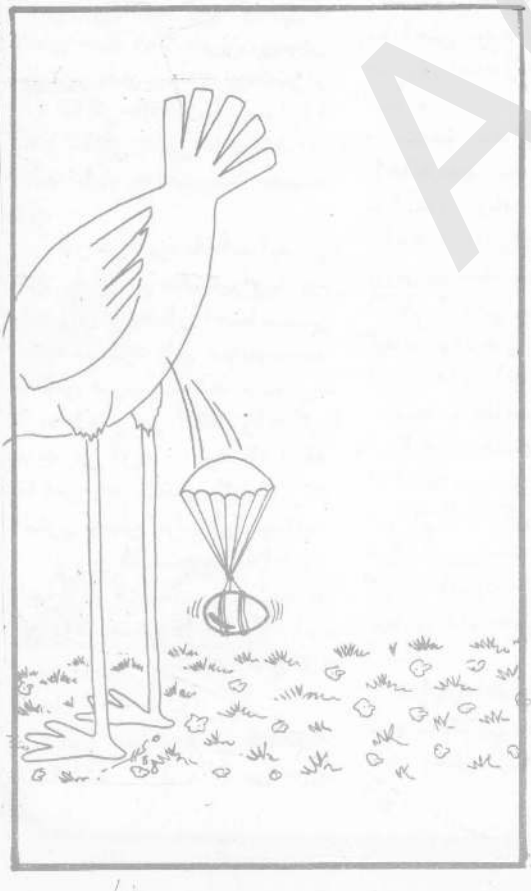

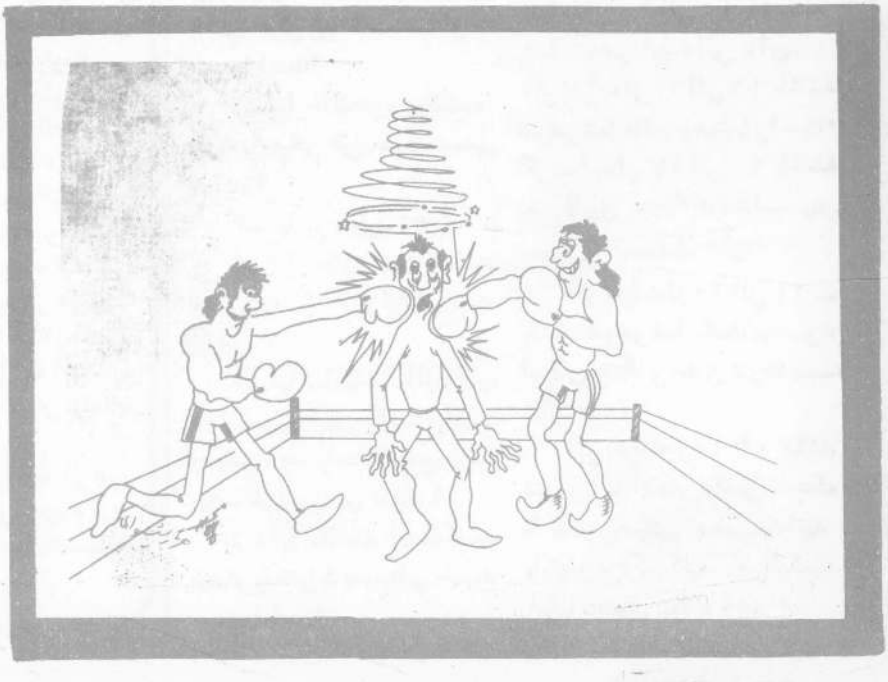

(c) ketabton.com: The Digital Library

علی مشتری

دیپلوم جفا

تخصص درفن عاشق کشی اي بیوفا داري
زدانشگاه جور و ظلم دیپلوم جفا داري
به مضمون ستمگاري گرفتی نمره اعلی
زکالج هاي عیاري شهادت نامه ها داري
بدست آوردي لیسانس محبت چون عزیزمن
بحال زارمشتاقان تغافل پس چرا داري
چودادي امتحان خویش درکانکور طنا زي
هزاران دل ربودي بازهم جان اشتهاداري
گرفتی تاکه دکتورایعلم دلبري جانم
به تشخیص مریض عشق دست منتهاد اري
معادل تابه (ام ۰ بی بی ۰ اس) ازاکولته خوبی
گرفتی ماسترآف ساینس جفا را ادعا د اري
نمودي پاس بوهنتی به فن فتنه وافسون
به پوهنتون مهرویان کنون غوغابپا داري
برفتی تاکه فیلوشیپ به نزد رب نوع عشق
بدست خویش اسنادي ززهره درسماداري
سکالرشیپ گرفتی درفنون عشوه وغمزه
به تالیف کتب درعاشقی تصنیف ها داري
گرفتی تاکه لیدرشیپ بسی شاگرد هاهمچون
بریژیت، مارلین، جینا، انیتا، سوفیا داري
به یونیورستی رعنائی تراتحصیل حاصل شد
ستهاد رستاژ دوره حسنت بما داري
اسپیتانت نزاکت گشتی وهم فیلسوف عشق
که بازاز فلسفه بافی چه برپا ماجرا آداري
شدي تاشیف کلنیک جانمن سوگند باجانت
به تیرو ماي سین لعل خود جان راشفاداري
نگاه سحر کارت نرس بیمارتو میباشد
قسم باچشم فتانت بلب آب بقا داري
به مترو کنفرانس خود به سالون دل آزاري
براي دل هزاران رنج و درد وغم روا داري
پروفیسر شدي درعلم نازاي نازنین من
که دردوران استادي چه حاجتهاروا داري
به لبراتوار هجرانت وجودم تجزیه کردي
هنوزم جستجو ذرات خاکی درهوا داري
توچون ترکیب علم وحسن راکیسول زیبائی
براي نسخه بیمارعشق خود دواداري
به چشم مست توصد نشئه اسکاچ ویسکی است
رموز کمیاي حسن درزلف رسا داري
نجاتم ده زمکروب رقیبان اي پزشک دل
به مروارید دندان پنسلین بی بها داري
زقتل بی گناهان کوي خود را کریلاکردي
زخون ما بپاي خویش تنتور حنا داري
چرامیکردي ابریشن دلم باخنجر مژگان
گراز خون شهید خویش جانمن حیا داري
زمورفین نگاهت خواب رفته جمله اعصابم
چه هپنوتیزم وافسونی بچشم سرمه ساداري

بقیه در صفحه (۸۷)

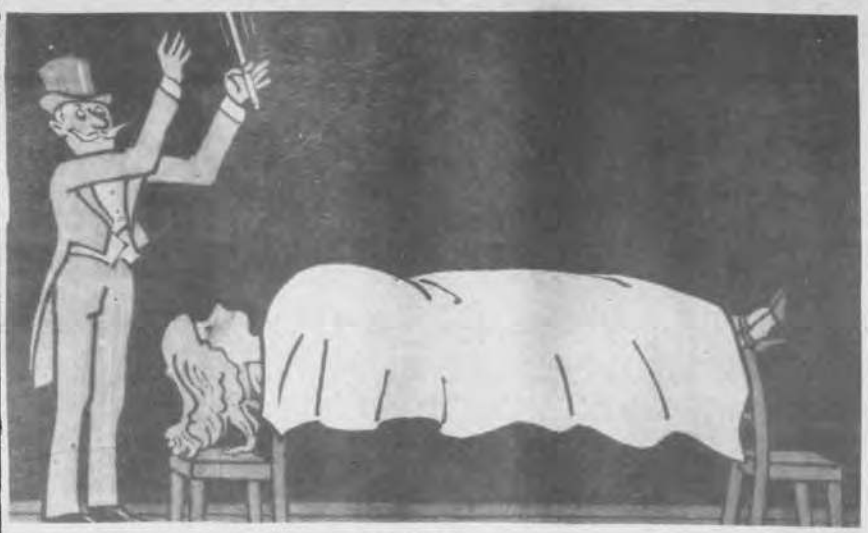

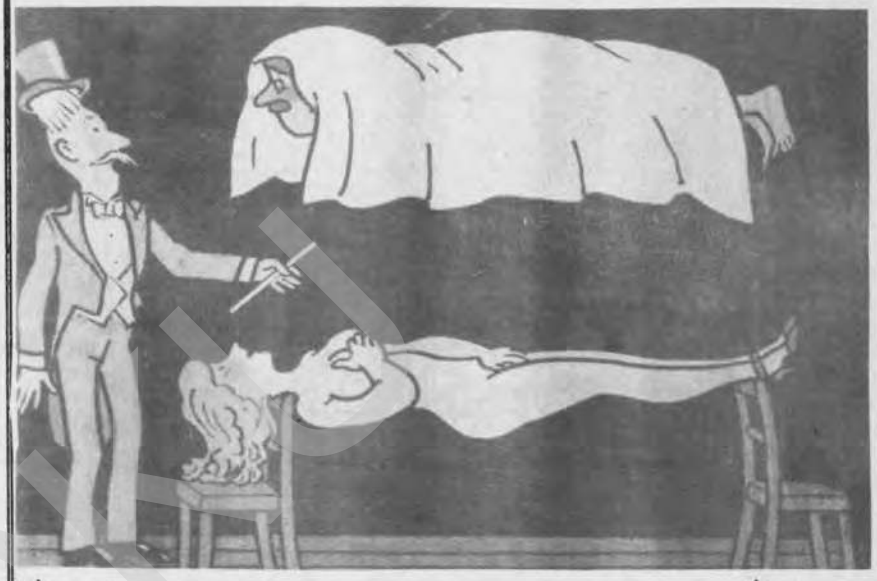

چای تعجب نیست

● عالم برزخ

کشیشی به مردم میگفت که: حضرت شمعون دربان بهشت کلید هاي بهشت را به نمرآویخته خوبی وبدي اشخاص را سنجیده بعضی را به بهشت وبرخی را به دوزخ میفرستد. یکنفر آمد که وارد بهشت شود شمعون پرسید عالم برزخ راطی کرده درا اینجا آمده اي یانه؟ شخص گفت عالم برزخ راطی نکرده ام اما دردنیا زن گرفته وعیال داشتم. شمعون گفت پس کافی است بیا وارد شو.

شخص دیگري آمد شمعون پرسید: برزخ راطی کرده اي؟ گفت نه. گفت پس اول برو آنجا وبعد اینجا بیا. شخص گفت: پس آنکه قبل از من آمد چرا راهش دادي؟ شمعون گفت او دردنیا زن داشت وبالاتر از عالم برزخ راطی کرده بود. شخص گفت: من هم زن داشتم عوض یکی سه زن، زن اولی ام مرد، دوم را گرفتم دومی مرد، سوم را گرفتم شمعون گفت: هرکس که عالم زن داري را یکدفعه سپري کرده باشد وخلاصی یابد ولی بازدوباره خود را گرفتار کند دیوانه محض است چه رسد به آنکه خود را دفعه سوم هم مبتلا نماید پس تو پاک دیوانه هستی ومابخاطر آسوده گی دیگران دیوانگان را به بهشت راه نمیدهیم باید زود ترازاینجا یکسره به جهنم بروي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماجرای کوزاویل

از ژ. ماتی

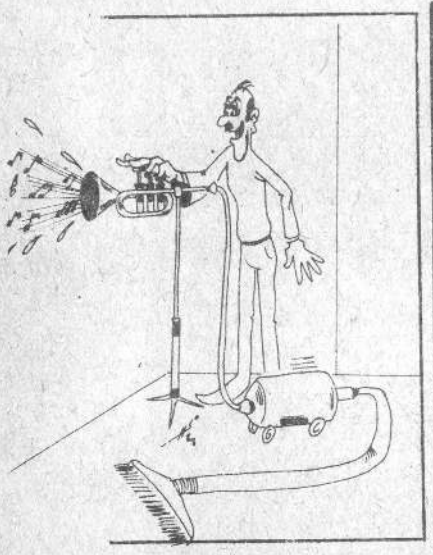

کارتونها از شیفواری

یکی از شبهای سرد هفته های اخیر خزان خروس عشق در نهاد یکی از دوستانم بانگ برآورد که ناگزیرد یکی از رستورانت های لوکس مگرسرد مراسم عروسی خود را برگزار نمود.

در محفل عروسی برخی به بهانه گرم سازی محفل بارقص ویا یکوبی وعده یی هم باسر کشیدن پنهانی پیاله یی خود را گرم میساختند. اما آنهائیکه مثل من نه استعداد رقصیدن داشتند ونه خیال نوشیدن مه مانند مرغهاییکه از باران به سایه دیوار پناه برده باشند گردن ها درمیان شانه هافرو رفته دست ها درجیب ها عقب میز ها نشسته و منتظر مرخص شدن بودیم. بالاخره آهنگ (آهسته برو) خوانده شد وعروس بیچاره درحالیکه دک دک میلرزید درکنار داماد قرارگرفت. مراسم خاتمه یافت و مهمانان تبریک گویان سالون را ترک گفتند.

حرف بین خود ما باشد. مخلص شما نیز ازهمان آدم های ضعیف و نحیف و نازک نارنجی هایی است که به یک پف سرد ویک پف گرم میشود. آنشب تاتکسی بدست آمد و تابخانه رسید سرما کارخود راکرد وآب چشم وبینی ام راجاری ساخت. شب را هر طوری بود گذشتاندم.

فردا وقتی به اداره آمدم همکاران هرکدام ازتجارب خود به من قصه هاگفتند واندوخته های تجربی خود را دراختیارم قرارداد ند.

یکی گفت: بدل من میکنی فوراً خانه برو، مادراولاد هارا بگو که کمی آش پخته کند. یک کاسه نوش جان کن. لحاف را سرت بیندازو استراحت کن تافردا گل واری جورمیشوی.

دیگری گفت: نی، وایدمنداردفقط بعد از چاشت یکبار خود را به دکان لاله (حکم چند) عطار برسان یک خوراک جوشانده سینه بخر وشب وقت خواب یکی دو گیلاس آنرا سربکش صبح رنگ ریزش رانمی بینی.

سومی گفت: این کارها بدرد نمی خورد کمی واسلین جوهردار (ویکس) پیدا کن. وقت خواب مادر غلام جان رابگوکه انرابه سینه وشانه ات مالش دهد. صبح خدا ریزش رانیافریده.

درمیان این گفتگوها تحویلدار صاحب بارنیز شانه زده وچشم هایش سرمه شده پیدا شد وهمینکه دستمال را درپیش بینی ام دید از مصافحه بامن خود داری کرد. گامی به عقب رفت ایستاد و گفت: خیر باشد، نه که ریزش دارید.؟

گفتم بلی، اوقاتم بسیار تلخ است. واو بالحنی دلسوزانه واعتراض آمیز افزود:

– نام خدا شما آدم دانسته بااین حالت دفترچرا آمدید گردنم رایت کرده انگشتم والله کار روزی داشتم باید تمام میکردم بهرحال کدام دوای خوب رابرای ریزش میدانی؟

تحویلدارخود را دریکی ازچوکی ها جابجانموده ودستی به ریش خود کشید وگفت:

– من دوای بسیار خوب ومؤثری را میشناسم، به شرطی که آنرا پیدا کرده بتوانید. فقط شش تابلیت آن رانوش جان کنید، ریزش پشت کارش میرود.

پرسیدم: این تابلیت چه نام دارد وساخت کجااست؟

تحویلدار خندید و گفت: اگرچه دوای ساخت وطن ماست، ولی متاسفانه پیدا نمیشود. واگرپیدا هم شود تنها دربازار سیاه یافت می شود.

دلم راتنگی گرفت، گفتم: بابا اینقدر فلسفه نگو نام دوا را بگو باقی کارهارابمن بگذار.

گفت: نوشته کنید، نامش (کوزاویل) است. یک قسم تابلیت زوروری داراست، اگر یافتید زیاد تر بگیرید. اولاد دار هستید بدردتان میخورد.

وقتی نام (کوزاویل) راشنیدم خنده ام گرفت وگفتم: بابا کوزاویل ساخت شرکت هوخست افغانستان است پیدا کردنش چه مشکلات دارد.

تحویلدار بازهم دستی به ریش مبارک کشید وگفت: خیر باشد منهم این ریش راد رآسیاب سفید نکرده ام آنچه میگویم دیده میگویم.

خلاصه یکی دوساعت دیگر نیز بهر شکلی بود دردفتر سپری شد وبعد از چاشت کلایم راتا گوشها کشر کرده چپه یخن بالا پوش رابلند کردم وکمر بند را محکمتر ازروزهای دیگر بستم ودر اولین دوا فروشی که سرراهم بود بسراغ کوزاویل داخل شدم که جواب رد شنیدم. پشت سرم را خاریده بسرعت درحالیکه دستمال رابه بینی گرفته بودم به دوا فروشی دومی رفتم، انجانیز دوا فروش باخونسردی شانه ها رابالا انداخت وگفت:

دنبال دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماجرای کوزاویل

ـ متاسفانه کوزاویل نداریم.

بی آنکه دلیلی بگوید ویا بشنوم برآمدم و درجستجوی سومین دوا فروشی حرکت کردم. ازآنجابه دوا فروشی چارم، ازان به پنجم، ششم و هفتم تا اینکه بالاخره نزد یك بود مایوس شوم. ازپس هاي شهري كمك گرفتم وبه سراغ دوست دوا فروشم به (سراي غزنی) رفتم. به مجرد یکه داخل دوا فروشی شدم دوستم تکلیفم را تشخیص کرد وگفت: نه که ریزش کرده ای؟

گفتم انچه عیان است چه حاجت به بیان است. آمده ام دوا میخواهم. دوستم که مصروف اجراي نسخه هاي مراجعین بود بابی اعتنایی گفت:

جان برادر، دواهائیکه من دارم بدردت نمیخورد. (کوزاویل) بیداکن (کوزاویل)! از شدت عصبانیت داد زدم: برادر اینجا دوا فروشی است یادوکان بقالی باشنیدن اعتراضم که آمیخته با عصبانیت بود، دوستم سرش را بلند کرد و باخونسردي توضیح کرد او برادر داد نزن، تابلیت کوزاویل رابه دوا فروشی ها نمیدهند. گفتم حتماً ازقصابی ها باید پرسان کنم.

دوستم بازهم لبخندي زد و افزود: نه درقصابی ها زحمت نکش فقط نزد دوره گرد هاد ریل باغعمومی برو.

بدون خدا حافظی دواخانه را ترك گفتم وخود رابه ایستگاه سرویس رساندم. روز واقعاً نا وقت شده بود، نیم ساعت در ایستگاه منتظر ماندم یك سرویس آمد که ازدروازه اش آدم اویزان بود. درجیبم صرف صد افغانی داشتم. بامشکلات زیاد یکی از تاکسی رانها راراضی ساختم که دربرابر نود افغانی مرابه پل باغعمومی برساند. باخود محاسبه کردم که ازده افغانی باقیمانده اگرفی قرص تابلیت دو افغانی باشد، چار قرص تابلیت کوزاویل خواهم خرید ودوافغانی دیگر را کرایه سرویس نموده خود را خانه خواهم رساند.

وقتی دریل باغعمومی از تکسی پایین شدم هواروبه تاریکی میرفت ازدوا فروشی هاي سیار اثري نبود. چشم عقب بچه هاي دوا فروش میگشت. سرم گیج شده بود ناگهان یکی ازآنها رایافتم، وبه عجله خود را نزدش رسانده وپرسیدم:

بچه جان، کوزاویل داري؟

وقتی شنیدم که گفت دارد، ـ چشمانم برق زد.

گفتم برکت ببینی، دانه چند است؟

با اختصارجواب داد: دانه شش افغانی.

داد وفریادم برآمد: چه حال است، قیمت تابلیت دو افغانی است نمیدانم مرجعی وجود دارد که برسان...

وهنوز جملهٔ اخیر راتمام نکرده بودم که سبد دارابرداشت ورفت. اینسو واتسو چشمم به جستجو پرداخت، ولی دوا فروش دیگر رادران نزدیکی نیافتم. پشیمان شدم، برگشتم تاهر طوري شده حداقل یك تابلیت بگیرم. دیدم طرف سرویس دارالامان میرود. بی آنکه به چیزي توجه کنم به شتاب طرف اودویدم وداد زدم:

بچه جان! بچه جان!

وهنوز چند قدمی ندویده بودم که پایم روي پوست کیله آمد، بی محابا به فرق خوردم ودیگرندانستم چه شد. وقتی چشم کشودم اشخاص راباچپن هاي سفید دراطراف خود یافتم نالس کنان رویم راسوي شان گشتانده پرسیدم: تابلیت کوزاویل دارید؟

باملایمت گفتند: متاسفانه معالجه شما باتابلیت کوزاویل نمیشود. زیرا هم سینه وبغل شدید هستید وهم جمجمه تان شکسته که مدتی درشفاخانه خواهید ماند.

ومن بار دیگر از هوش رفتم..

فرهاد موزیك

بهترین کست های موسیقی را تقدیم مینماید

فرمایشات علاقمندان را

درتهیه انواع کست های

موسیقی سازی وآوازی رابه سیستم ستریوفونیک میپذیرد.

فرهاد موزیك به برنده گان جوایز مجلهٔ سپاوون

آستریو مطابق نظرشان کست جایزه میدهد

آدرس: مارکیت جمهوریت

(c) ketabton.com: The Digital Library

لنډه داستان

له نیم کښو کړکۍ

دکرګر لیکنه

● د تنګۍ کوټې د اوسپنیزې دروازې له کوچنۍ ښیښې ښکر کې څخه یواځې د کم سوري د هلیز لږه برخه برینښیده. د هلیز تنګ وو. خو اوږد وو. یواځې دوه تنه په کې مخامخ تیروېږي کیدلی شول

د سعار رڼا لګیدلی وه. د درند و قد مونوا زده ننه کوټې ته راتلو د کوټې یوملګرې د اوسپنیزې د روازې کړکۍ ته ورپورته شو. نورهم د څه نوي خبرې منتظر و. ولاړ ملګري ناستوته د شالې خوا لاس وخوځاوه. غلی وبوګنید، څه یې وویل:

— قدم وهی ښکاري!

د کوټې د رڼې خلورتنه ملګري ټول ورپورته شول د هغه د لیدو انتظار مویوست. لکه چې د د هلیز د ټولو کوټو نه سرونه راپورته شوي وو. اوټولو د ښیښه یې کړکۍ څخه د د هلیز په کم سارې سطحه ستورګۍ ګندلی وې. کړکۍ کوچنۍ وه. — هندارې هم د یوه کوچنۍ اوکم سارې وه. یواځې ستورګۍ پرې ښکاره شوي، اوبهر د هلیز تر معلومیده. دوه تنو یه یووخت کې نه شواي کولی چې له کړکۍ څخه په یوټول د هلیز ووینې او خپلې ستورګې په د هلیز ونډې.

هرڅوتنې او یا یوه دقیقه وروسته د اوزده، اوتنګ د هلیز څخه هغه په درند و او پخوګامونو تیرېده، اوبیا بیرته راستنیده. — غوښتل یې ښه چابک اوچالاک لاړشي. غوښتل یې ځان ستړي کړي. غوښتل یې په دې ټول د اوزدې شپې اوورځې د کښینا ستو اوچرت وهلونضابد له کړي.

هغه ښه چاغ اومنډلی او قوي سړي وه د هغه د خ لویه ښکلی او هیبتناکه کاسه هم بشپړه — د ګوچنې هنداري څخه نه برینښیده. خومره ټول د هغه له نامه سره یوزه بلد وو. د هغه په باب موږ یر څه اوریدلی وو. په یوي کیسې مواوریدلی وې. هغه مشهور سړی و. اوبه ښه نیک او میړه نامه یاد یده. د اټول او ټول د هغه لید وته زموږ د تندي سبب وو. موږ ته د هغه خبرې هم عجیبې برینښیدې. په یوه ټلوسه مود رلود، چې دې به څرنګه خبرې کوي. د کشرانوسره به څرنګه خبرې اتري کوي. اړایادي به د خپل وخت د ښه تیرولو له پاره د خپل پام اوفکر د بدلولو له پاره په قطعه سات تیرو ي اوکه.... اوسطرنج به هم... دا او دا سې نورې د یوې پوښتنې له موږ سره وې.

زموږ د هریوه په ذهن کې دا ټول د یوې پوښتنې ګرځیدلی.

هغه وخت موږ د یواځې له کړکۍ څخه لیدلی شو. اود هغه په لید وبه موږ له هریوسره به سلها و پوښتنې راتولې شوې. اوچې کله به مو په د هلیزکې په تصادفي توګه پرېږ راغې، ټولو به ورته د یوه مشر په توګه د د رنا وي سرکښته کاوه. هغه به هم په د یوه مینې سره همدا ډول ځواب وایه. په نکړکې به روان وو. قدم به یې واهه. خومره ته د اپوښتنه ترهر څه زیاته تکراریده چې هغه لاتر اوسه ژوندي دي!

بویسین د هلیز چې د تازه او نم جنو سمنټو د لنده بل اود لمد و خاورو مست بوي تري خاته او د د هلیز د ټولو د واړوخواوکوټو او سپنیزې تنبې او پرهغه سر بیره د د هلیز د روازه چې د اوسپنو د کلکواو پنډو میلو څخه جوړه شوي و. د د هلیز هره کوټه د وه پې د وه یادري متروکې جوړه شوي وه. یواځې د یوه تن له پاره جوړه و. خود اوسیدونکو شمیر په کمې څلورو تنوته رسیده. اود خوب په وخت کې په دیره سختۍ سره په ډډه او ښتلی شول.

خوبیاوړې او قوي هیکله — ښورونکی به موز هر سهار یې همدې شان لید لو. یواځې د کوچنۍ هندارې له شاه څخه خو د دې اجازه نه وه چې د هغه سره څوک له نږدې وګوري نږدې د وه میاشتې په همدې شان تیري شوې.

په همدې شان چې لمر له کوټو لیرې وو. له تشنابونولیرې اوله د هلیزنه لیرې وو. د لمر انتظار اوهغه ته ځان لوڅول لږ ټولوهیلو نه د مخه وه.

یوه شپه چې د مني یخنۍ لګیدلی وه. میاشت زړه شوې وه. وچه یخنۍ لګیدلی وه. تورتم د لوېد اوویرونکی کلا یه بیلو خپلې وزرې غوړولی وې. پعد هلیزکی هم چوپه چوپیاوه. د پیره دار په اجازه په غلجکی توګه د لاس وینځلو په بهانه د تشناب د مخې د هلیز ته چې له عمومي د هلیز څخه ورته لاره تللی وه ورغلم. په همدغه شیبوکی ښورونکی په ډیرو پخو قدمونو د تشناب د مخې د هلیز ته چې د وچو ډډو یو اود پاتې خوراکي شیانو خوږوي تري خاته راتنوت. علی ودریده. د سترګو په اشاره می ورته خپل د رنا وي پرځای کړ. هغه هم سروخوځاوه.

د مني یخ اوسوړ باد چنګاړې کاوه. د یادشپو د د هلیز د کوچنۍ اوجګې کړکۍ تنبې نخولې. خو د هغه په لید و د اوارزه حیران شوم.

زه هم غلی ودریدم. زړه می به ټوپونو پیل وکړ. هغه می له نږدې ولید. د یر متین او باوري له ما سره د هغه د لید و د یره تند موه: د اوارمې له نږدې ولید. خواکې راسره ولاړ و. یواځې به سترګوې ورته د رناوي وکړ. څومره خوشاله شوم. نه پوهیدم. له هغه وخته اوس د یر وخت تیرېدې. یوانسان می ولید. یو بې پرواخو عاشق انسان. په د رنګ سات کې می خپلې د وه سترګې څلورکړې او د هغه د ټول قد اوتواري په تماشه بوخت شوم.

فکرکوم څه وینم. خوب دې اوکه خیال. هماغه سیره چې مایې د یرې کیسې اوریدلې وې. د هغه د ویلاړ اوشهامت کیسې. د وطن سره د مینې.

پاس اوچتې کړکۍ چې د مني سړوباد ونوبه څپېړوهله. کړس بهیې ناري کړ. د هغه پام به بې لزېدل کړ. پورته به بې وکتل او بیابه بې بیرته ځان ته فکرشو پرسر به یې لاس تیرکړ. سګرټ بې لاس کې وه. بې پرواي څښلو. یوه ګړۍ به یې به څه خبره فکروکړ. اوبیرته به یې د سګرټو ه لوګی په وړاندې خپلې سترګې پټې کړې.

غوښتل می چې وې پوښتم. څه پوښتنه تري وکړم.

خوله به می پوښتنې ته جوړه کړه. خوبیرته به غلی شوم. هغه متین ولاړو. هغه پوهیده چې زه څه وخت دې د هلیزته راغلی یم. خو مایوازي د هغه په باب کیسې اوریدلی وې. د هغه د ژوند خیال می نه کاوه. فکرمی نه کاوه چې هغه به ژوندي وي. خو هغه سات می په سترګولید لو. د خوب اوخیال په څیر. هماغه چې هروخت به په غونډو او محفلونوکې یاد یده. شاګرد انویه یاد اوه. افسرانویه یاد اوه. عادي خلکو به یاد اوه. یوهنر خوړلی مجرب معلم. خود اوخت می هغه یوازي د وه قدمه وراندې لیدلو.

په د رنګ سات کې می د هغه د فکرونواوسوچونو جاج واخیسته یوه شیبه فکروکړي و. څه چرت اخیستی و. نه پوهیدم لکه چې د وهلو ټکولو او شکنجو حالتو نه وریاد شوي و. حتماً چې وریاد شوي به وو. حتماً چې وریاد یدلی به. خود همره یې نه زوروله. د وهره یې د برنښناپه ټکانونو. وهلوټکولو ختلواوکوزید لوفکرنه کاوه.

هغه له نوروکسانو ګوښې ګرځیده، له چاسره یې زیاتې خبرې نه کولې. یوازي د بهرته راوتلو وخت کې به یې یوه دیوال ته تکیه وهلې وه. ټلې به ناست وه. سګرټ به یې څښلو. اوبیرته به غلې پاځیده. ټولوکسانو د هغه د رناوي کاوه — ټولوورته د رناو ې کاوه. خو هغه به هم د سر پښه خوځولو د ټولو زند انیانو د رنا وي مانه ټولو ورته یوشان د رناوي کاوه خودوي ټول د رناوي سره هغه یوټکی یوي خبرې او یو مطلب څوروله. هغه څه چې هغه پرې اوزدې اوزدې شپې سباکولې — ورځې ورځې به یې پرې مانیام کولې. په د یې ډول یې میاشتې میاشتې یوه پر بلې پسې شاتېرې اینې وې.

هغه شکنجې اوهلوټکولونه وواخوړولې. د برنښناټکانونه یې د یر لیدلی وو. په ساعتونو او شیبو — شیبو یې هوشه شوي وو. ټول صورت یې داغ داغ وو. د یرکسان چې له نږدې یې پیژندل د هغه په ټټر د موزوسره ختلی وو. هغه یې په خپېړوهلی وو. وینې یې له پزې اوخولې جاري شوي وې. خو دې ټولو د وهره نه وواخوړولی. یو ازې یوي خبرې څوروله وو. هغه خبره چې هیڅ چاته یې نه شوه کولې. له شرمه یې نه شوه کولې. په خوله یې نه راتله. اوبه خوله یې نه راوړله. یوازې یوه خبره چې د خپل ټول ماضي او مستقبل سره مې ترلې بللې.

خولې چې همدې خبرو ا و سوچونو په ټولو شپو اوورځوکې پرسر اخیستې وو.

— ایاخلك به پرې باوروکې. هغوي به د اومنې!

— نه

اوختماً چې بیابه یې د خپل بند یتوب په ټوله د وره فکر وکړ. د خپل بند یتوب څخه د مخه د وران پاندې به یې نکروکړ. له هغه د مخه به یې د خپل ټول کار او فعالیت په د وران نکروکړ. خپله د نده به وریاد ه شوه. ټولګي به

(c) ketabton.com: The Digital Library

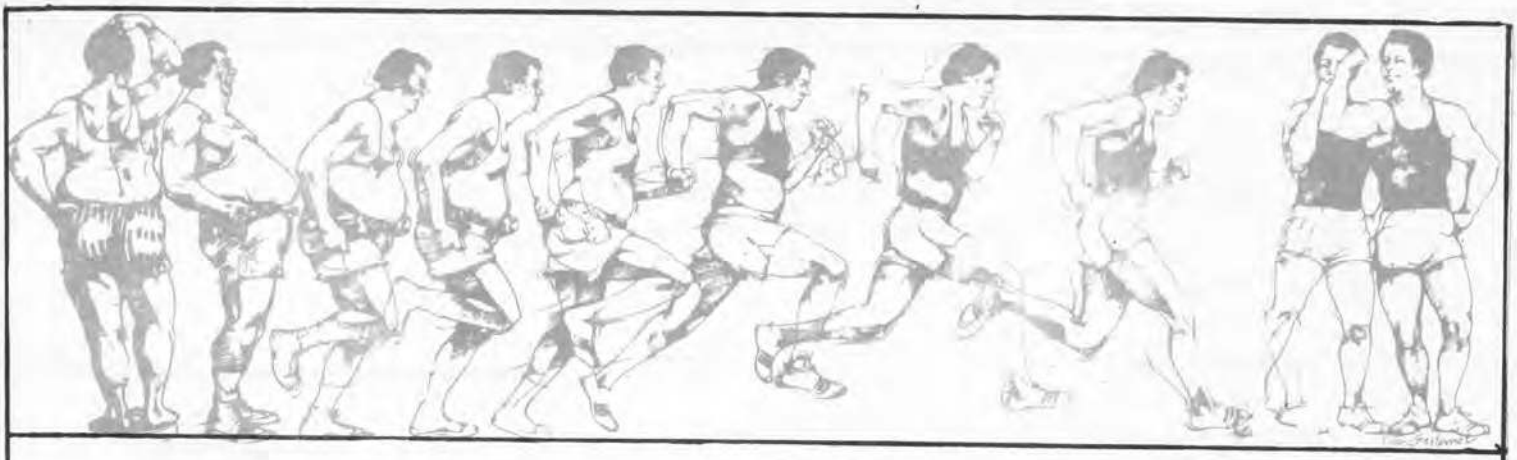

چرا چاق می شویم و چگونه لاغر شویم

جقدر انسانها از چاقی رنج میبرند؟ متاسفانه احصائیه دقیقی را در دست نداریم، ولی مطمئناً که میلونهاتن. اما بیایید بدانیم که چاقی چیست و چرا پدید می آید.

ازنظر علمی چاقی یا افزایش وزن بدن زمانی رخ می دهد که مقدار انرژی گرفته شده (بشکل غذا) بیشتر از مقدار انرژی مصرف شده باشد. درعمل به عوض هر ۳ر۲ کالوری انرژی اضافی که وارد بدن ما می شود یک گرام چربی (شحم) درعضو یت ذخیره می گردد. اما باید به اطلاع شما خواننده گان همچنان برسانیم که افزایش انرژی گرفته شده تنها سبب بوجود آمدن چاقی می گردد. برفتیکه چاقی ایجاد شده در انصورت حتی اگر انرژی گرفته شده و مصرف شده مساوی نیز باشد بازهم شخص چاقی باقی می ماند.

برای تخمید ن اسباب چاقی همچنان باید عوامل زیر را در نظر گرفت.

۱ـ تاثیرات فعالیت عملات در دفع انرژی:

در حدود نصف انرژی که روزانه مصرف می شود، صرف فعالیت های عملات بدن می گردد. نزد افراد یکه کار جسمانی انجام می دهند ۳ر۵ کالوری به این منظور مصرف می گردد. به همین علت دانشمندان معتقد اند که چاقی از افزایش تناسب غذای گرفته شده به مقایسه فعالیت جسمانی ناشی می گردد.

۲ـ چاقی بنابر اختلال تنظیم تغذیه:

جقدر باید غذا بخوریم وچه وقت باید سیرشویم، اینها همه درحالت طبیعی توسط میکانیزم های تنظیم کننده تغذیه دربدن ما تعیین می گردد. نزد یک شخص نارمل عمل تغذیه به تناسب ذخائر غذایی بدن تنظیم می شود واگر ذخایر غذایی بدن درحد لازم برسد، عمل تغذیه بصورت اتوماتیک متوقف می گردد. اگر این میکانیزم نقصان داشته باشد، درآنصورت تغذیه متعادل انجام نیافته وچاقی بوجود می آید. این میکانیزم در دو حالت نقصان میابد.

الف:

چاقی روحی: قسمت زیادی از چاقی ها ناشی ازعوامل روحی است. احتمالاً شایعترین علت روحی، چاقی، عقیده یی است که درمیان عوام موجود است مبنی براینکه هر روز باید سروقت غذا صرف شود و هربار غذا نیز باید کافی وسیر کننده باشد. اطفال در اثر اصرار والدین دچار این عادت شده وآن را در سراسر عمر حفظ می کنند. علاوتاً زنان بعضی اوقات بعد از استرس های شدید مانند مرگ یکی از والدین، بیماری شدید وحتی درحالات رخوت روانی افزایش خواهد یافت. شاید این افزایش وزن بدن به علت پناه بردن شخص به غذا خوردن برای رهایی از فشار روانی باشد.

ب:

چاقی در اثر شایعات هیپوتالاموس:

نقصان های هیپوتالاموس سبب آسیب مرکز تغذیه، دردماغ شده وبالاخره چاقی را به بار می آورد.

۳ـ تاثیرات عوامل ارثی در چاقی:

می گویند که چاقی بصورت برجسته شکل فامیلی دارد و غالباً به صورت ارثی انتقال میابد.

اما درمان چاقی:

نسخه تداوی چاقی درقدم اول عبارت از اینکه دریافت انرژی را از مصرف انرژی کمتر سازیم. برای این منظور رژیم های گوناگون پیشنهاد شده است که اساس همه آنها راتقلیل مقدار کل انرژی دریافت شده تشکیل می دهد. رژیم غذایی باید طوری باشد که بیشتر حاوی سلولوز بوده واز نظر ویتامین ها غنی باشد. چگونگی رژیم را دکتوران برای بیماران معین می نمایند.

همچنان طریقه دوم استفاده از دواها برای کاهش اشتها است، ولی دواها باید زیرنظر دکتور مورد استفاده قرارگیرد، زیرا بعضی دواهای ضد چاقی سبب تحریک سیستم عصبی مرکزی وبلند بردن فشارخون میگردد.

بالاخره بطور مختصر تاکید می کنیم که هرچه شخص کار عضلاتی بیشتری انجام دهد، مصرف انرژی روزانه بیشتر شده وچاقی اوسریعتر ازبین خواهد رفت. بنابرین اجباری کردن کار جسمانی و منجمله انواع ورزش، از اصول تداوی چاقی محسوب میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان اطفال

ترجمه بروشت

در یکی از دهکده ها دهقانی زندگی میکرد . وی ـ صاحب یك سگ چابك ویك باغ آلو بود . وقتی پسرش بیست ساله شد ، خواست برای اوزن بگیرد وعروسی اش را سر براه سازد .

دهقان باخود فکر کرد : پسرم خوب و زحمتکش و جوان لایقی است وباید بازنی که شایستگی ولیاقتش را داشته باشد ، ازدواج کند . اما زنی بدین صفات خوب را چگونه بیابد ؟

لحظه یی بدین جرت فرو رفت ، بعد مثلیکه چیزی به ذهنش گذشته باشد ، کراچی را خواست وبدان سوار شده ، بسوی باغش درحرکت افتید .

درآنجا کراچی اش را پرازآلو کرد ، بعد درحالیکه روی سرك کنار خانه ها روان بود ، فریاد زد :

ـ ببرید آلوهای قشنگ ، ببرید آلوهای قشنگ ! کتافات و خاکروبه ها را بیاورید ، عوضش آلو های قشنگ ببرید !!

مردم باتعجب بسوی آن صدا نزد یك شدند ، باتعجب به دهن آن مرد نگاه میکردند ، یکی میگفت : این پیر مرد دیوانه است وگرنه آلوی پخته وخوشمزه راکی درمقابل کتافات و خاکروبه های منزل میدهد .

عده یی از دختركان بسوی خانه دویده وبه جاروب کردن منازل شان پرداخته ، باخس وخاشاك و کتافات برگشتند . آنها زیاد کارکرده وبخاطر عجله زیاد که فروشنده از نزد شان نرود باتلاش زیاد خود شانرا ذله ومانده ساخته بودند .

مرد دهقان گفت :

ـ هرکدام که کتافات بیشتر جمع کرده ، آلوی بیشتر برایش میدهم .

دخترك ها باز رفتند و زود زود به جمع کردن کتافات وخاکروبه ها پرداختند .

لحظاتی بعد یکی درحالیکه یك جوال خاکروبه رابدست داشت ، یکی یك خم کوچك ودیگری دامنش را پرازکتافات نموده بود ، بسوی کراچی نزد یك میشد .

یکی میگفت : ببین بدرجان من چقدر کتافات زیاد راجمع کرده ام ، اینها یکساله کتافات منزل ما بود که درهرگوشه کوت شده بود . هرگاه روزدیگر بیایی ، کتافات دیگری هم درمنزل داریم . دیگری گفت : من هم یکسال است وقت پیدا نکرده ام که گرد وخاك وکتافات منزل خود را پاك کنم ، ازینرو همه اش را آورده نتوانستم .

مرد خندیده وبه هرکدام شان آلو بالوداد ودل شانرا خوش ساخت . دخترك ها خندیدند ، ودیگران هم خندیدند .

کراچی آن مرد پرازکتافات شده بود ، اما الوهاکم مانده بود .

درین اثنا یك دخترك قشنگ تازه رسید ، او فقط دریك دستمالك خرد یك کمی خاکروبه را آورده بود ، مرد دهقان بسوی دستمال نگریسته ، گفت .

ـ آخ ، دخترك قشنگ ! توبسیارکم خس وخاشاك آورده ای وبرای آن آلو هم میخواهی .

دخترك جواب داد .

ـ نخیر ، من دنبال آلو نیامده ام ، تازه میشنوم که در مقابل کتافات آلو میدهند ، من جستجو دارم که درین بیرل کتافات آنرا بیندازم ، من این کمك رابه همسایه خود انجام داده ودر روفتن خانه اش او را کمك کرده ام . درمنزل ما گرد هم روی چیزی نمی نشیند . بی نظافتی اصلاً کار خوبی نیست بدرجان !!

وقتی پیرمرد این حرف را شنید ، بی نهایت خورسند وخوشوقت شده باخود گفت :

ـ یافتم ، به مرادم رسیدم ، چه فکر خوب وچه چانس طلایی یی !

خوب شد چنین آزمایشی راکرده بودم . باید همین دخترك پاك و نظیف و کاری و باری عروس من شود ، اویك خانم خانه خوب خواهد بود .

مرد دهقان از دخترك خواهش کرد تا سوارکراچی اش شده ، با اوبه منزلش برود و نان چاشت را با اوبخورد .

بزودی عروسی ان دخترك قشنگ وستره باپسر دهقان که مثل او خوب و لایق بود برپا گردید .

دهقان اکنون بخاطر خوشبختی و سعادت یگانه فرزند خود وخانواده آن ، خرسند است وبا انتخاب چنین یك عروس مهربان و زحمتکش ، خانواده کوچکش را خوشبخت می بیند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

د نجلۍ ده هڅې

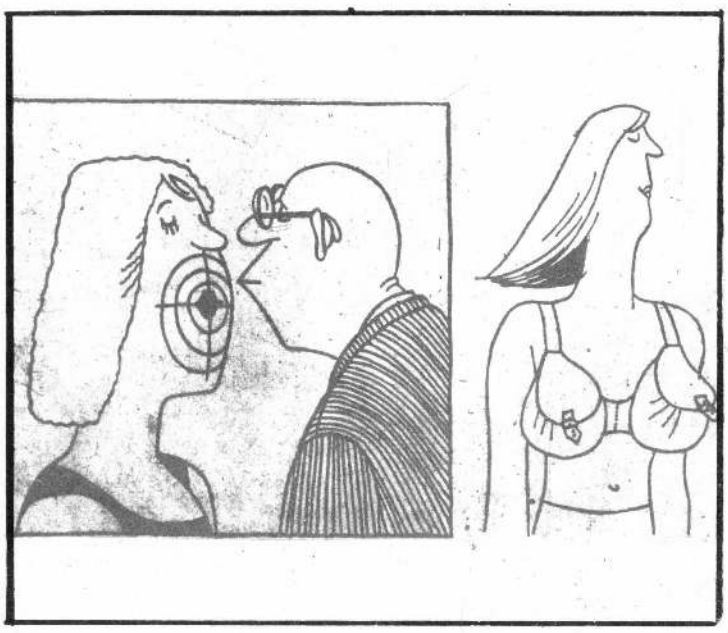

ثووري خبري

وړیا طبي مشوري

مجرد اومتاهل، بې ښځې او ښځه لرونکی، بې میرمنې او میړونکی وارې او زارې، لنډه داچې ټولوته دا توصیه کیږي چې په ژمي کې د ښکلو لو په مخ باندې خپلو ته مخه کړي. ځکه تجربو ثابته کړي ده چې په ژمي کې د سړي هوا له رارسیدلو سره د ښکلولو او مچې کولو په وسیله محبت او صمیمیت نه، بلکې خطرناک ګریپ او والګې د جانبینو ترمنځ تبادله کیږي. که چیرته بیا هم د ښکلولو او مچې کولو تینګه مینه د رسره پیدا شوه نو سمدستي لاړشي او په پخلنځي کې د اوماچ او اش د کاسې تودې شوندې ښکل کړي، بې له دې که ناروغه کیږي او یا بل چاته ناروغي لیږدوي ګناه مو پخپله غاړه ده.

یولیتر اوبه په ۱۵ افغانۍ

دغه خیرنې او څړ ښوونې اوبه په اصطلاح د فارم شیدې دي چې د هلاوالدین د څاه ګانو اوبو ته له وخت څخه تیروړ چې پوډر ې شیدې رنګ و رکوي. خو کاشکې دغه پوډري شیدې خالص واي، دغه پوډري شیدې چې حقدارانو ته خپل خپل حق یکې ورسیږي او کومه قوطي مطې ورنه پاتې شوه نو د یو بیلر او بو لپاره یوه قوطي کفایت کوي، خو داوبو رنګ ور څرګندوي او د کابل په ښاریانوې د شید و په نرخ لیتر په پنځلس افغانیو ویلورې.

تحویلدارڅوک دی؟

د تحویلدار نه مخکې باید د اخبرې سپینه شي چې تحویلخانه یانې څه؟

خانه کورته وایي، او تحویل هغه څه چې په دغه کورکې تحویلیږي. اوس په پټو ستورګو ویلاي شو چې تحویلدار یانې د تحویل شوبو اجناسو لرونکی. دغه اجناس که څه هم په یوه رسمي موسسه پورې اړه ولري، خو دهغه حق له مخې چې پورته نوم یې تحویلدار ته ورکوي، د هغه شخصي مال بلل کیږي. اوس نو دا د حیرانۍ ورنه ده چې نومورې — اجناسو په تحویلخانه کې وي اویا هم په (خانه) یانې کورکې.

سګرټ څکونکی څه ته وایي؟

سګرټ څکوونکی هغه ګرځنده بخاري ده چې تود وخه او حرارت یې چاته نه رسیږي، خوله نیکوتین لرونکی دود څخه یې د هیڅ چا سږي یې ګتې نه دي پاتې.

سګرټ څکوونکی په دې ډوله دي:

- لومړي ډله سګرټ اخستونکي سګرټ څکوونکي دي چې پخپلو پیښو سګټ اخلي او د ودوي یې.
- دوهمه ډله وړیا څکوونکي دي چې د لومړي ډلې مصنوعي سږوزې هم ورته ویلې شو. که چیرته د دې په څنګ کې څوک سګرټ ونه څکوي نوهیڅ ګله به یې د ودله خولې ونه وځي.
- دریمه ډله سګرټ څکوونکي (نیم سوخته) څکوونکي دي، چې کولاي شو ښکاري ډله یې هم وبولو، ځکه چې دغه ډله تل د سینما ګانو ترڅ او د واټونو په غاړه د نیم سوخته سګرټو ښکار کوي.

باید زیاته کړو چې د سګرټو ګټې بیخې ډیرې دي:

- لومړی داچې جیبونه د پیسو له باطله کاغذونو څخه پاکوي.
- دوهمه ګټه یې دا ده چې په سګرټوکې د سږولپاره په کافي اندازه نیکوتین لرونکی خواړه موجود دي.
- او دریم داچې تر ډیرې اندازې پورې د انسان بې حاصله او بې ګټې عمر کموي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محترمولوستونکو! زمونږ ځانګړي خبریال شرشم ګل (سرګردان) د یوې رسمۍ موسسې د ماکول پخولو په پخلنځی کې له پناتو (کچالانو) اوغونۍ سره مرکې کړې دي چې د هغو لوستلو ته ستاسي پام راړوو:

خبریال: د یووړځې، ستاسي مبارک نوم څه دي؟

کچالو: نوم می خاوري کچالو.

خبریال: د یو ښه، ایاویلی شي چې څو ورځې کیږي دلته مو تشریف راوړي دي؟

کچالو: خدای می دي غاړې نه بند وي چې پنځلس او که شپاړس ورځې وشي چې په دغه پخلنځی کې له او بو ډک اوښم جن غولی د پاسه رغړم او دې انصافه اشپزانو له خواږه ښځایه اوبو تویولو له کبله د روماتیزم ناروغۍ نیولی یم.

خبریال: لکه چې زه ویښ د لتې یوزیات شمیر کچالو د یې بد حالت لري او د سیاتیک خطر تاکه ناروغي ورته پیښه ده، او له ناروغي څخه یې مالومیږي چې له دې ځایه یخواهم دغه ناروغي ورته پیښه وه، که د خپل تیر ژوند په هکله څو خبرې وکړي خوشاله به شو.

کچالو: دغه کچالان چې او س یې تاسي د لتې په دغه بد حالت ګورئ یخوایه د ترکارنه په مارکیټ له دې هم په بد حالت کې ژوند کاوه، او هیڅوک نه و حاضر چې په موږ خواږاتو زړه وسوځوي اوله هغه بد ژوند څخه مو وژغورې، څو کورډي د خرید اړي د هیاټ وډان وي چې موږ یې لمورستیدو او شنه کید وڅخه وژغورلو او د لتې یې راوړو، اوس نو په یې غمه زړه، نن یا سبا خپل اصلي ځاي ته چې میاشتې، میاشتې مود هغې انتظار ایست ور د رومو.

خبریال: له دي ځاي نه ستاسي مطلب کوم ځاي دي؟

کچالو: مطلب هغه ګیډی د دي چې له دي پخلنځی څخه تغذیه کیږي.

خبریال: ایا په دغو ناروغیو چې تاسي اخته یاست د هغوي حال به څنګه شي؟

کچالو: د هغوي د حال پوښتنه بیا په روغتون کې له ډاکټرانو وکړه.

خبریال: محترم کچالو! د اچې حاضرشوي له مونږ سره مرکه وکړي له تاسو یو د یګ مننه کوو.

XXX

خبریال: ګرانولوستونکو! دغه شیبه زه د پخلنځی په یوبل کونج کې د یوه زاړه اوغړپوزي د پاسه د غونۍ په ورانده کې ولاړم، سړي نه پوهیږي چې دغه پنډ اوغټ هډوکی د فیل دي اوکه د کومې زړې میني. د سه دي لپاره چې تاسي هم ویوهیږئ چې دا د څه شي غونۍ ده له یوغټ او بې غونۍ هډوکی سره خبروته ستاسي پام رااړوو:

که زحمت نه کیږي ځان به محترمو لوستونکوته وروپیژو نی؟

هډوکی: که څه هم د قصابانو د چړواو تبرګوله لاسه د خبرو کولو حوصله نه ده را پاتې خوپاید ووایم چې زه د یوه زاړه او بد بخت اوښ د وړون هډوکی یم چې د تن غونۍ می مخکې له دې چې دلته راشم د یې انصافه قصاب له خواتراشل شوي او د بوتې (سرخي) په نوم پلورل شوی دي.

خبریال: مګر زه چې ویښ همدا اوس تاسي د یې بدي لړزي نیولی یاست. مالومیږي چې د یره سخته تبه لرئ. ایا دلته کوم ډاکټر یاد حفظ الصحې مسوول ستاسي پوښتنې تعرانبکاره کیږي اوکه نه؟

پاتې په (۸۷) مخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

او هرگز نگذاشت پایه تیاتر فروافتد

از زنده گی واقعی خود و جامعه الهام مایه می گرفت و چنان ماهرانه تحویل می داد که بردل ها جنگ می افگند و روح را شهد شیرین آرامس می بخشید. «عشق به حقیقت، عشق به انسان وزیبایی ها چنان وی را مجذوب ساخته بود که میتوان گفت «عشق» بود و جز حقیقت وزیبایی آزاد از هرچیز دیگر. او همانند آن دیگری لحظهٔ (انتظار) را برای عشق جایز نمی شمرد. بلکه باید همواره با آن می بود و درمی یافتش. وی عشق را نیست در یافت عشق او والا ترین عشق ها، عشق به هنر، وطن و مردم بود که کارمایه تمام جوانب زنده گی اخرا تشکیل می داد.

او همانند بسی ازهم میهنانش از تنگ دستی روزگار مجال کسب تحصیلات عالی را نیافت وازسال ۱۳۲۵ به بعد درمجله برگ سبز و موسسه مرستون مشغول کارشد و درهمین جاست که عشقش رانیک دریافت وبسوی هنر روی آورد. درعالم تیاتر گام گذاشت، بروی صحنه ظاهرشد، نقربازی کرد و هنرپذیرایی شیفته یی دریافت وشهرتی بهم رسانید.

اگرباتسامح بتوان اعجاز را در چگونگی تاثیر آفرینی یک هنرمند برهنرپذیرا دانست بدون شک استاد (رفیق صادق) ازآن بهره های دارد نیکو نگاشته این سطور که ازهنگام کودکی و نوجوانی تاهم اکنون بازبان گیرا و دلپذیر (رفیق صادق) آشنایی دارد ازگفته های استاد سخت تاثیرپذیر است وبدون هیچ مبالغه یی وی را سهمی است درروند تبلور وتشکل شخصیت علاقمندان ورهروان نوجوان و جوان هنر.

آنگونه که گفتیم، استاد بزرگوار (رفیق صادق) پرستنده زیبایی وحقیقت بود. بقول (کروچه) فیلسوف ایتالیایی «(... درجهان امرحقیقی تشر از زیبایی نیست.)» زیبایی به هر رنگی که باشد چه طبیعی وچه انسانی بارا مجذوب می سازد، میکل آنژ دربرابر این پدیده قامت کمان کرد ومایوسانه زنده گی را ترک گفت. بزرگمرد بسیاری هرکدام درین شناخت کامل آن شتافته اند. اینان چقدر آرزو داشتند این زیبایی را لمس کنند، معرفی شوند، لذت ببرند و درخدمت آن قرار گیرند. این خاصیت هرانسان آگاه ویا احساسی است وبستائیم استاد (رفیق صادق) راکه یک ساعت قبل از مرگ درخدمت زیبایی بود ورعتوشه یی ازآن بجا گذاشت.

استاد عاشق تیاترونوازشگر ودوستدار کودکان بود. او نخستین نمایش تیاتر کودک را درسال ۱۳۳۷ اجرا کرد که سخت مورد پسند قرار گرفت واز اینرو نخستین پلی رادر بین دنیای رنگین بی خبری وخیال های شیرین کودکی ودنیای تاریک و آگاه وغرقه درواقعیت های تلخ ودرد آور وسرسخت محیط اجتماعی انسانها... «برای کودکان ایجاد کرد، که» کودک باید ازاین پل بگذرد و آگاهانه وچراغ بدست به دنیای تاریک بزرگتر ها برسد... (صمد بهرنگی).

استاد آرام نمی نشست وباآوان بیدایی شهری نداری یا (صحنه بلدیه)، (بوهنی نداری) و (مرستون تیاتر) تاهنگامیکه بسوی مرگ رخت سفر بربست هرگز نگذاشت تابایه های تیاتر فروافتد.

در کوچه اندرابی

عنایت

بانام کوچه اندرابی همه آشنائی داریم. کوچه اندرابی یکی از کوچه های قدیم مرکزشهر کابل است. این کوچه رابعضی هابنام کوچه کریم مارگیرهم یاد میکنند. از کریم مارگیر نام بردیم از کسیکه سالهای قبل بیاد دارم که بدور وپیش دکان وی - تعدادی از هموطنان مریض مابخاطر دم ورعا حلقه بسته انتظار میکشیدند. مگرسالهای چند میشود که کریم از جهان امروزی چشم پوشیده است روحش شاد باد!

بخاطر مصاحبه بامحمد ذکریا پسر خلف الصدق کریم مارگیر داخل کوچه اندرابی میشوم. وقتیکه نزد یک دکان او میروم. میبینم که دکان قفل است از نانوائی مقابل دکانش میپرسم که اوکجاست؟ وی میگوید که مدتی است ذکریا سرباز شده است. چند گام پیش میروم که تصادفاً چشمم بدکان دیگری می افتد وداخل دکان میشوم. مرد ریش سفیدی باکارد بزرگی که در دست دارد و مریض در مقابلش ایستاده است در حالیکه زبان خود رابا خواندن آیتی شور میدهد کارد دستش رااز سر تا پای مریض پائین وبالا میبرود. لحظه یی چند انتظار میکشم تاآن مریض خلاص میشود. گرچه یکی دو مریض دیگرهم منتظر نشسته اند من البته پس ازاینکه خود را برایش معرفی میکنم خواهش مصاحبه یی را در مورد کاروی مینمایم. وی به بسیار خوشی حاضر میشود که به سوال هایم پاسخ بدهد.

این مرد محترم حاجی مسجدی پغمانی نام دارد.

سوال اول خود را در مورد اینکه پیش ازاین شغل چه کاری میکرد چطوراین شغل را اموخت مطرح میکنم.

محترم پغمانی درپاسخ میگوید: من قبلاً یک دهقان بودم وزمانیکه عسکر شدم درعسکری چند رفیق پیدا کردم. بعضی اوقات مردی بنام سید میراکبر آغای کوهستانی پیش ما میامد وبه رفیق هایم مارگیری را یاد میداد. چندی بعد من هم آهسته آهسته به این شغل علاقمند شده ازحاجی صاحب کوهستانی خواهش کردم تامراهم بشاگردی خود قبول کند. بعد ازاینکه حاجی صاحب خواهش مرا قبول کرد و شاگردش شدم. ازهمان وقت تاحال این کار پیشه من گردیده است.

سوال دیگر خود را چنین طرح میکنم: خوب حاجی صاحب همین که مارگیر مارامیگیرد اول آنرا چطور تحت تاثیر خود میاورد وراستی زهر آنرا چطور میکشید؟

درپاسخ میگوید: همین که یک استاد اجازه منتر رابرای ما داد البته منتر باوسیله ایست قران مجید صورت میگیرد با کاربرد منتر مارسر تسلیم میگذارد. ماهرگز زهر مارانمی کشیم، این کار را بعضی ازمار گیرها مینمایند بخاطریکه بسیار گناهی عظیم دارد. باید یاد آورشوم که زهر مار باخواندن منتر هرگز کارنمیکند.

سوال میکنم: شخص مارگزیده را چطور تداوی میکنید؟ میگوید اگر مارگزیده نزد ما بیاید فرصتاً صنار دست پاپای راگزیده باشد آن قسمت را به چند بند تقسیم میکنیم بعداً هربند را با باکی سه بار پاره کرده وتنباکو را در یک طشت جوش داده مقداری نمک درآن مخلوط میکنیم. وقتیکه آب شیرگرم شد تمام همان قسمت را با آن میشوییم وبعد حلوائی مثل حلواشی خورد نی پخته میشود که برای دوسه روز تمام همان قسمت را حلوا زده باتکه بسته میکنیم که بالاثر مریض شفا می یابد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه بزرگ افغان

• اموال و اشیای مورد نیاز
تانرا از فروشگاه بزرگ افغان بخرید

• رستورانت فروشگاه بزرگ افغان مراسم
عروسی و شیرینی خوری شمارا
بطور مجلل برگزار مینماید.

فروشگاه بزرگ افغان

به برندگان صفحه "چی چطور میشود"
مجله [illegible] جایزه می دهد.

۱- صرف نان چاشت ٦ نفر در
رستورانت فروشگاه
۲- یک پوره بوت
۳- یک درجن پیاله چای خوری
٤- یک دانه ترموز

حمید معرکان

یادی از رفیق صادق

نمیشود فراموش کرد شمع تیاتر و فروغ هنرتمثیل، استاد (رفیق صادق) را. وی بیش از چهل سال باعشق بی پایان درخت هنر را درعرصه تیاتر، باخون دل آبیاری کرد. قانون وار سوخت وروشنایی بخشید تارهروان جوان راه در تنوارگذر تیاتر در تنگناهای تاریک آن به بیراهه نروند.

آثار او و نقش های او آگنده از سوزها وسازها، دریافت ها وسنجش ها، احساسات وتخیلات نیت انسانی وتعابیر و تصاویر زیبا و هنرمندانه است. او تنها روایتگر حقیقت وواقعیت نیست، دور نگهمیدارد، دگرگون می کند و آدم را به کردن کاری وجستن راهی درزنده گی رهنمون میشود. وی در همه جا از زیبایی در برابر زشتی، از داد در برابر بیداد، از ترقی در برابر تدنی وازنیکی در برابر بدی دفاع کرده و هنر پذیرا احساس را به همنوایی طلبیده است. وی در پهلوی هنرمندی، پرخاشگر نستوه ومبارزه خستگی ناپذیر علیه کاستی و نابسامانی بود. خدنگ انتقاد او به جان هرآنچه نابسامانی بود اصابت می کرد وسخت آنرا به سخریه می گرفت.

هنر استاد (رفیق صادق) هنرمند نستوه ورهبوی راستین هنر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنده پروان خدا!!

بقیه از صفحه (۳۳)

یا ته یی را در دهانش نشان داده میگوید: «بابام مرمی خورده و این بابی دیگرم نیز مرمی خورده، کدام رگ او را قطع شده، چندان قوت ندارد.» میپرسم پدر و مادر داری؟ میگوید: «مادرم ویدرم مرده است. چند تا برادر و خواهر دارم که پیر ما بابم در خیرخانه است.» میگویم حالا که با هایت خوب است چرا ایستاده نمیروی؟ میگوید: «یک کمی کم قوت است.» این گونه یی دیگری از گداها اند که با وضع تاثرآور خود را در میاورند تا از روی دل‌سوزی منت پولی را چنگ آورند.

از دیگری می پرسم:

چرا خوابیده ای؟ با غضب جواب میدهد: «مریض هستم. نمیبینی که چشمم کور است.» میگویم یک چشمت کور است، اما پاهایت سالم اند، چرا نمی نشینی؟ جواب میدهد: «مریض هستم، نمیدانم.» ازین گونه گداها کم نداریم. شما چه فکر میکنید که او گداست؟ مجبور است اما زیر کاسه این گداها نیم کاسه وجود دارد، احتمالا با شبکه یی وابسته اند که توسط همچو اشخاص پول بدست میاورند. فردا، پس فردا روز بعد و بعد تر از آن دیگر اثری از وی ندیدم، گویا آب شده بود و به زمین فرورفته بود.

به پیاده رو عمارت کمیته دولتی کنترول میآیم، در اینجا مردی که در حدود چهل سال عمر دارد نشسته است، دو رسن تکه یی فرسوده پیچیده است، هردو دستش را به حاجر برانگیختن حس ترحم رهگذرها پیش کشیده بود، پنجه های دستش را مرمر جذام خورده است، حتی دهن و چشمانش را مرمر جذام صدمه زده است.

به او نزدیک میشوم، در آغاز نامش را میپرسم، خود را جلند و شاه معرفی میکند. میپرسم چند سال است که مریض استی؟ به مشکل جواب میدهد. «۸ سال شده.» میپرسم چرا تداوی نمیکنی؟ میگوید: «هشت سال شده که تداوی میکنم، شفاخانه مرکزی برایم دوا داده، نشده.»

نمیدانم اگر این مرض خیلی مهم و خطرناک است، چرا به شفاخانه جلوگیری از شیوع آن وزارت صحت عامه توجه نمیکند؟ اگر مهم نیست، پس چرا در کشور های پیشرفته جهان برای جذامی ها، دور از شهر، جایی را تعیین کرده اند تا متباقی زندگی خود را در آنجا به سر برند؟ بیمار از آنکه این مرض کشنده، تدریجی به دیگران سرایت کند، باید جلو آنرا گرفت.

به سفر خود ادامه میدهیم به کوریدور «محمد جان خان» داخل میشویم، در کنار یکی از دیوارهای آن چند مرد جوان و پیر نابینا در حالیکه با یکدست عصا و در دست دیگر بسته های لاتری دارند صدا میزنند: «لاتری بخرید، بخت خود را آزمایش کنید!» در اندیشه شدم که اینها نیز محتاج اند اما دست به گدایی نمیزنند و از این راه مشروع پول بدست می آورند و امرار حیات میکنند.

به پیاده رو مقابل شاروالی کابل میآیم در اینجا مردی با دختر پنج، شش ساله خود نشسته است. یک پایش را که از زانو قطع شده است بیرون کشیده و پای دیگرش را که سالم بود تا نوک پنجه هایش تکه پیچانیده است، از او میپرسم پایت را چه شده است؟ میگوید: «بابام را در عقرب بارسال مایین برانده، در آنوقت من عسکر بودم و این بابی دیگرم را نیز مایین اوکار کرده که تا حال خوب نشده است.» زمانیکه با این گونه گداها روبرو میشوی حتماً دلت برایش میسوزد و به خصوص هنگامیکه به طفل معصومیکه در کنارش نشسته است نگاه میکنی، مجبور میشوی که در راه خدا به او و طفل معصوم که از خنک میلرزد کمک کنی. اما این چیز واضح است که معلولین را با انقلاب در شهر وجود ندارند و تا حال هم دیده نشده که دست به گدایی زده باشند، برای معلولین جنگ از سوی دولت معاش، کوپون و حقوق تقاعد داده میشود، علاوه بر آن برای اکثر از آنها خانه و یعنی امتیازات دیگر قبول شده است. پس اینها از کدام قماش اند؟ آیا این اند که با بهانه های گوناگون و خود ساخته احساسات مردم را برمیانگیزند تا از این طریق آسان پول بدست آورند.

مسیر سفر خود را به سوی بیاده رو کارتهای زرنگار تغییر میدهم، این بیاده رو نیز مانند بیاده روهای دیگر با وجود ازدحام عابرین پس از رو نهنده های بوقلمون است. در اینجا نیز گدای دیگری را میبینم که در بین بیاده رو نشسته است چادری رنگ و رفته و بر سود، به سر دارد در کنار رروی فرسوده بیاده رو، کودک خورد سالی به خواب رفته و یک مقدار پول سیاه در اطراف کودک به صورت پراگنده افتاده است. وزن با صدایی که نوگویی میگرید، بیهم فریاد میزند: «خیرتین، خیرات چوجای تانه بتین، بنام خدا خیر تین» و انتهاء که با دیدن کودک معصوم، افتاده بروی فرسوده سرک،

هرقلبی خریحه دار میشود. شاید آنها با دران حقیقی آنها نباشند، چرا باید کودکی بدون هیچ گناه و تقصیری محکوم به تنها شدن باشد؟ کودکی که هنوز دنیا و محیط خود را آنچنانکه لازم است نمیشناسد. این ها فردا چه کسانی برای اجتماع بار خواهند شد. اگر این حقیقت مسلم باشد که گویا این نودنان معصوم کسانی اند که توسط زرق مورفین در این هوای سرد به روی سرک خوابانیده میشوند سخت دردآور است، وسیله جوی غیرانسانی و خیلی تکان دهنده است.

بازدید از شهر و گداها را در همین مجدد میگذاریم و اکنون راهی قریه دانی خاندوی شهر کابل میشویم. یادگرمن قریان شیرزاد معاون این قریه دانی مساله گداها را مطرح میسازیم.

وی پس از توضیح علل اجتماعی آن گفت: «با نظریه هدایت وزیر داخله، جلسه های مشترکی را با کمیته حزبی شهر دایر کردیم و پلانها و تدابیری اتخاذ نمودیم تا گداها را جمع آوری کنیم. حوزه های امنیتی، گرمه های سیار، آمریت جنایی و پرسونل کنترول منطقوی وظیفه دارند که در زمینه اجراآت کنند. در سال گذشته ۸۵ نفر گدا را از شهر جمع و به مرستون تسلیم دادیم و در اوایل همین سال نیز یک تعداد را به مرستون سپردیم. اما متعلاً دوباره در شهر دیده میشوند. به خاطر تاءمین امنیت نیز این وظیفه را به عهده داریم. تا حال که به جمع آوری گداها مبادرت نشده ایم، علت آن عدم همکاری بعضی از مراجع مسئول است. درباره گداها باید گفت که آنها با بهانه های مختلف و وسایل مختلف پول جمع میکنند. یک تعداد آنها حرفوی اند و تعدادی دیگران شاید مربوط شبکه یی باشند. در هر صورت برای جمع آوری گداها باید اقدامات لازم صورت بگیرد. جای رهایی و کاریابی و تداوی آنها باید جستجو گردد.»

... به سوی سازمان رفاه اجتماعی مرستون روان میشویم تا وضع گداها و زندگی آنها را از نزدیک تماشا کنیم و هم مساله

(c) ketabton.com: The Digital Library

عدم جمع آوری گداها را با این موسسه درمیان بگذاریم.

رئیس مرستون عبدالرحمان تابش پیرامون این مساله چنین گفت: «قسمیکه لازم است مرستون نداریم. مرستون فعلاً گنجایش ۳۰۰ نفر را دارد که همین اکنون بیشتر از ظرفیت آن در اینجا زنده گی میکنند یعنی ۲۰۰ نفر بیشتر از ظرفیت مرستون در اینجا موجود است. از سال ۱۳۵۸ تا اکنون به این موسسه تخصیص داده نشده است مرستون فقط با کمک ناچیز خیره میانت به پا ایستاده است. فعلاً در شهر کابل در حدود یک هزار گدا وجود دارد، در سال ۱۳۶۶ خاندوی شهر کابل هیچ گدا را به ما تسلیم نکرده است. فعلاً جمع آوری گداها وظیفه ما نیست. اگر گدایی دوباره در شهر دیده میشود مطابق به اساسنامه خویش، در صورت مراجعه خویشاوندان آنها در مقابل تضمین ما آنها را رها میکنیم و اگر بار دوم در شهر دیده شدند، تضمین کننده آن مبلغ پنجهزار افغانی جریمه میشوند. ما کتاب راجستر داریم هر گدایی که به ما تسلیم داده میشود فوتو و هویت منکله آن در آن درج میشود. ما به مشکلات بسیار دست و گریبان هستیم، یکی از آن جمله مساله جذامی هاست که نگهداری آنها وظیفه مرستون نیست. ما در این باره چندین بار حتی در یک ماه خیرد و بار رسماً با وزارت صحت عامه تماس گرفته ایم که آنها باید به مرکز جذامی ها فرستاده شده و تداوی شوند. اما تاحال هیچ نتیجه یی نه داده است. مساله دیگر ما موجودیت دیوانه هاست که آنها را به ما تسلیم داده اند که در بین آنها «دیوانه های زنجیری» زیاد است حالانکه این وظیفه صحت عامه است تا آنها تحت تداوی بگیرند. معضله دیگر ما را نبودن جای کافی برای اشخاص بی سرپرست و گداها تشکیل میدهد که در این باره چندین بار پیشنهاد شد و حتی امر صادرات موجود است، اما هیچ مرجعی به آن توجه نکرده است. از دو سال بدینسو دائر نداریم تا مریضان مرستون را تداوی کند. یک تعداد فامیل های غیر مستحق با شناخت هایی که دارند در اینجا زنده گی میکنند که تعداد شان فعلاً به سیزده میرسد و چندین بار درباره شکایت کردیم اما نتیجه یی نداد. برای فامیل های مرستون حتی کمپ زمستانی نداریم. اردوگاه های بلاعوض کشوردوست اتحاد شوروی طی دو سال هیچگونه کمکی نشده است. حالانکه این موسسه به کمک بیشتر نیاز دارد ما پیشنهادی به وزارت تجارت فرستاده ایم گفته شده که در تماس با صدارت، اجراآت خواهد شد. خانه هایی که فامیل ها در آن زنده گی میکنند متروک است فعلاً یک تعمیر جدید در جوار این موسسه تحت ساختمان است و کلینیک صحی نیز دارد که در سال ۱۳۶۷ افتتاح خواهد شد که با افتتاح آن بار هم مشکل گنجایش رفع نمیشود زیرا با افتتاح آن یک قسمت زیاد این مرستون تخریب میگردد.»

بار رئیس مرستون سه بعدیدن زنده گی فامیل ها و اشخاصیکه در مرستون زیست مینمایند روان میشویم. دیدن فامیل ها خیلی درد آور بود که به مشکل میتوانستم در هر خانه چند دقیقه بیشتر بمانم. دیدن اطفال بی سرپرست که از کلام محبت آمیز مادر و پدر و بوسه های شیرین آن محروم گشته اند سخت درد آور بود. همه مصروف خوردن غذا بودند، وقتیکه با گوشت. در هر خانه یی داخل میشویم که چند تا اطفال معصوم قد و نیم قد با یک زن دوریک دسترخوان نشسته اند. از رئیس مرستون میپرسم که این مادر آنها است. میگوید: نه! این اطفال در مرستون زنده گی میکنند. برای یک هفته یک بار شنبه است در هر خانه سه و چار نفر آن بادیگران یکجا نان میخورند. تمام اطفال اینجا در مرستون شامل کودکستان اند به استثنای اطفالیکه مادران شان نخواسته اند. اما اطفال معلول را نه مرستون تسلیم میشود و نه صحت عامه از این ناحیه نیز در چاپ مشکلات میباشیم. زنان و مردان این مرستون که مستعد به کار هستند در دستگاه های تولیدی یعنی از موسسات شامل میباشند که تعداد شان به ۳۱ نفر میرسد که بعد از وقت رسمی دوباره به خانه های شان مراجعه میکنند. اطفالیکه سن شان مساعد به مکتب است، در مکتب اند. خانه ها را یکی بی دیگر میبینیم تا اینکه به اتاق دیگری میرسیم که طفلی زار زار گریه میکند. یک تعداد زنان بالای میز غذا صرف میکنند. رئیس مرستون میگوید اینها همه به امراض عقلی و عصبی دچار اند و آن طفل نیز.

میپرسم آن طفل پدر و یا مادری دارد؟ میگوید: نه. ما اورا از کنار سرک آورده ایم.»

آه چقدر سخت است که کسی از جگر گوشه اش با تمال بی رحمی چشم میپوشد و آنرا رها میکند و چه دردناک است جدایی فرزند یی از مادر. قلب آدم با دیدن همچو بی رحمی های طبیعت و جامعه آتش میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

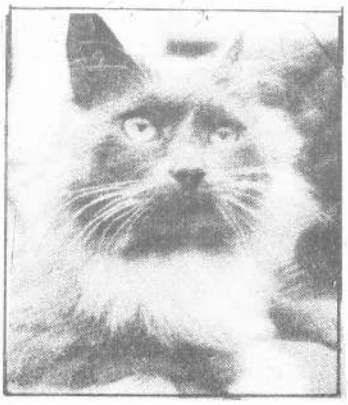

۴۰۰ میلیونه پشوگان

د انسانانو ترخواژوندکوی

پوهیږي چې له مکیزې ك ا و په عین حال کې مغرور حیوان چې بې له بلنې په سرښکاره کولو سره ستاسي له کور څخه ـ تیریږي او یا ځان د هغې څښتن ګڼي او د هغې په یو ګوټ کې ځان ته ځاي جوړوي، کوم حیوان دي ؟

د اکبرجن حیوان چې په ښارونواوکلیوکې د انسانانوتر څنګ ژوند کوي ((پیشو)) دي. پدي وروستیوورځونوکې یولر څېړنې د دي حیوان په باب ـ خبرې شویدي. د دي څېړنو نتیجه حیرانوونکی ده اوشك نه لرو چې تاسي هم د دي ریښې له لوستلو وروسته که چیرې پیشو په کوڅه ، چم او کورکې وویني په زیات احترام سره به ورته وګوري. پیشو د بوي په پیژندلو کې د حیرانوونکی توان لرونکی دي.

د اسې بېلګې پدي برخه کې شته چې د نړۍ ژوړ پیژندونکي په دغه باب څېړنې کوي. د سایې په توګه یو پیشو له تولې فرانسې څخه په تیرید وسره خپل کور پیدا کړ او هغه ته ستون شو. یو امریکایي پیشو هم چې په زرګونو کیلومتروله هغه ښار څخه لیږې چې ژوند یې پکې کاوه له یوې بارږونکې لارې څخه وداتګل ، اوله دې کالو وروسته یې ځان خپل کورته ورسوه. ژوړ پیژندونکي تراوسه نه پوهیږي چې پیشود کوم غریزې له مخې کله چې له لوړ ځاي څخه غورځیږي په خلورو ـ لاسونواو پښو پرځمکه کښینې.

هغه څه چې د پیشو په باب ندي معلوم کولاي شو له هغو څخه د اوس لپاره تیرشو او د ـ پیشوګانو په باب به په هغه څه خبرې وکړوچې انسانانوته معلوم شویدي. د مثال په ډول باید ووایو چې پیشو له سپي او اس ـ څخه د پرورسته له انسان سره دوستي کړېده. څېړنو ښودلې ده چې پیشو ۲ زره کاله پخواکله چې انسانان د موزکانو له زیان څخه د خیلو غلو دانو د ساتلو د چاري په لټه کې وو انسان ته نږدې شواو په حقیقت کې انسان د خپل ځان د پاڼښت لپاره د هغه د وجود په خاصیت پوه شو. خو د انږد یوالي او احتیاج د پیشو د اهلي کیدو په مانا ندي ځکه چې شواهد ښیي چې یوازې ۱۵۰۰ تر ۲ زره کالو پخوا په مصرکې پیشو د انسانانو کورته پل کېښودلی دي. وروسته بیا پیشو د تجارتي بېړیو په وسیله یونان ته ورځ شوي او له دي هیواد څخه تولې اروپاته خپاره شوي. په قوي اټکل سره ما نوګانو د موزکانو

باقي په (۸۷) مخ

دفتر رهنمای حاجی جسم لاله یادګار

در خرید و فروش منازل و رسیدګی معامله اموال استهلاکی منازل در خدمت شما ست.

آدرس: میان چار راهی های انصاری حاجی یعقوب

تلفن ها:
دفتر: ۳۲۴۶۸
منزل: ۳۱۳۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

برادران ترک

شرکت برادران با داشتن کارگران
ورزیده و مجرب در خدمت هموطنان
قرار دارد.

تقدیم میکند

شرکت تولید انواع بخاریهای
دیزلی، کولر و ایرکاندیشن برادران که تازه به
فعالیت آغاز نموده هر نوع فرمایشات فلزکاری شما
را میپذیرد.

آدرس: قلعه فتح الله متصل لسیه زرعونه
تیلفون ۲۲۵۶۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاهد اتهام

ـ چطور این نامه ها نزد شما پیدا شد

ـ غیر نامه ها چیزهای دیگر هم است. تو یکبار بدان که این زن هرجائی در آن شام کجا بود. اینرا در سینما تیاتری که در سرک پائین رود واقع شده پرسان کن. در آنجا اورا ـ باید بخاطر داشته باشند. خوب. لعنت به این زن!

ـ این نامه ها عنوانی چه کسی تحریر یافته است؟

ـ عنوانی کسی که آنها را نزد من گذاشته است: ـ میس موگسون دستش را به گونه زخمی ومسخ شده اش آورده در این وقت انگشتانش همان حرکات را انجام میداد که مستر مایهرن حالا دیگر آشنائی حاصل کرده بود.

ـ این کار دستان همان مرد است. سالهای زیاد گذشته ومن فراموش نکرده ام. همین خارجی زن اورا از نزدم ربوده است. روزی من آنها را تعقیب کردم واو به قسم انتقام کدام کثافت را به چهره من پاشید. ولی این زن لعینی میخندید! من بسیار دیر حوصله کردم تا اینکه با وی محاسبه ام را بخاطر همه وهمه انجام دادم. قدم به قدم تعقیبش میکردم. مگر حالی او در دست من است وجواب همه چیز را خواهد داد.

راست میگوئی مستر.

ـ ممکن اورا بخاطر ارتکاب جرم سوگند شکنی به زندان بیاندازند.

ـ فقط همینکه قانقورتکس را بچنگ کنند، مستر. اوی! کجا رفتید پیمه را نمیدهید!

مستر مایهرن دونت ده فونتی را روی میز گذاشته برآمد. وقتی از کنار دروازه بعقب برگشت، اندام خمیده میس موگسون را روی نوتها دید.

وکیل مدافع تصمیم گرفت فرصت را از دست نداده به سرک لاین ـ رود برود. آنجا دربان از روی عکس فوراً رومین هیلگبر را بیاد آورد. در آن شام رومین بعد از ساعت نه بامسینما تیاتر آمده بود. مردی باوی بود. راستش دربان اورا خوب نگاه نکرده بود لاکن زن را خوب بخاطر دارد. او هنوز برسان هم کرد که کدام فلم به نمایش است. نمایش فلم در جریان ساعت دوازده ختم شد. این جفت تا اخر نشسته فلم را دیدند.

مستر مایهرن خود را کاملاً راضی احساس میکرد.

شهادت رومین هیلگبر دروغ از آب برآمد. از اولین تا آخرین کلمه دروغ وعلت این همه تنفری نسبت به ول بود. پس چرا ول اورا اینقدر ازرد مساخته. بیچاره وقتی فهمید که زن راجع به کسی چنین صحبت میکند که اورا ی خود همسرش میداند کاملاً روحیه اش را از دست داد. به هیچ صورت نمیخواست اینرا باور کند.

بالاخره مستر مایهرن تصور داشت که پس از نخستین دقایق دستپاچه گی، اعتراضات ول آنقدر راست وحقیقی نبود. بدون شك او همه چیز را میدانست. میدانست لاکن نمیخواست دیگران بدانند. اسرار هرد و مانند گذشته اسرار باقی ماند.

آیا این اسرار را زمانی مستر مایهرن خواهد دانست

جریان قصابر لئونارد ول که به قتل امیل فرنچ متهم گردیده بود سروصدای فراوان براه انداخت.

اورا به قتل کدام پیره زن متهم ساخته اند. بلی اوراکه اصلاً مگس راهم آزار نمیدهد! آخ. بالاخره موقع انتقام فرارسید! من میگویم که او آنشب سرا با قری خون بمنزل آمد. وخودش به عمل خود معترف بود. اورا به دار میفرستند واو میداند که من رومین هیلگبر راه مرگ را بروبش گشوده، ول ازین میرود وآنگاه ماخوشبخت میباشیم عزیزم! بعد از این سالها وهمیشه خوشبختی ما وتو، ماکس!)

کارشناسان آماده بودند در همان لحظه سوگند هم یاد کنند که خط واقعاً به قلم رومین نوشته شده. لاکن ضرورتی بهاین کار وجود نداشت. رومین هیلگبر اعتراف کرد، که گفته لئونارد ول حقیقت دارد معده ترین شاهد اتهام دروغ گفته است.

ول مکرر مورد بازپرسی قرار گرفت ولی یك مرتبه هم نه صحبتش بیجا رفت ونه دربرابر سوالهای جریان تحقیق موضوع از نزدش جرشد. باآنکه تمام ماکتها از وی حمایه نمیکرد هیئات قضا تقریباً بدون کدام بخشی فیصله اش را صادر نمود: محکوم نیست!

مستر مایهرن با عجله جانب ول رفت تا پیروزی را برایش تبریك بگوید. مگر نزد یك شدن به وی آنقدر ساده هم نبود.

رومین درحالیکه لبانش می خندید پرسید.

ـ چرا من این کار را کردم

من مجبور بودم اورا نجات دهم. وکیل مدافع تصمیم گرفت تا وقتی همه مردم پراگنده شوند منتظر بماند. اینکه به پاك کردن عینکش پرداخت میتوان نتیجه گرفت که روحاً خسته شده است مستر مایهرن نزد خود متوجه شد که این ژست جزعادتش شده. همینکه حرفی بمیان میاید فوراً عینکهای خود را ـ میگیرد. همسرش نیز همین حرف را میزند. بلی... همین حرف را میزند. بلی، این عادتها خیلی دلچسپ است وسبب جلب تجسس میگردد!

بلی. بهر صورت حادثه فوق العاده دلچسپ بود. این زن این رومین هیلگبر... چقدر سعی نمود خود را درمحکمه آرام نشان دهد وچقدر احساسات بمیان آورد.

همینکه مایهرن چشمانش را بست. همان لحظه دربرابرش سیمای زن بلند قد ورنگ پریده. غرق احساسات هیجان انگیز مجسم شد. آیا عشق بود... تنفر بود... وآن حرکات عجیب دست...

او این حرکات را در وجود کسی دیگر هم متوجه شده بود. مگر در وجود کی در همین نزدیکی ها...

مستر مایهرن بخاطر آورد و نفس بند آمد. میس موگسون ارستین!

غیر ممکن است! آیا واقعاً! حالا او فقط بین مطلب را ـ

بقیه در صفحه ۵۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورزش

د سرباز جام اودمه کاليزه

د ((سرباز جام)) تورنمنټ هرکال د افغانستان جمهوريت دارد و دورزش د لوبې مديريت له خوا په خاصو پرتمينو مراسمو سره جوړيږي .

سږ کال د دغه تورنمنټ اومه کاليزه د ميزان په يولسمه د افغانستان جمهوريت د دفاع وزارت د لومړي مرستيال او د افغانستان د جمهوريت د اردو د سپورت د عالي کميتې د رئيس تورن جنرال ارکان حرب نبي عظيمي به پرانيستونکي وينا او د رسمي مؤسسو آزاد و کلبونو د ټيمونو او د اردو مرکزي قطعاتو او موسسو ترمينځ پيل شوي .

د لوبو وروستي نتيجې :

پدې د ول دي :

د فوتبال په لوبوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د لاله ها کلب ټيم دوهم او د يامير کلب ټيم دريم مقام .

د هاکي په لوبوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د خارندوي ټيم دوهم او د امانې ليسې ټيم دريم مقام .

د ازادي غيزنيولو (پهلواني) په لوبوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د صنفي اتحاديو د مرکز ، شورا ټيم دوهم او د پنجشير کلب ټيم دريم مقام .

د وزن پورته کولو مسابقوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د اريايي کلب ټيم دوهم او د هدايت کلب ټيم دريم مقام .

د سوک وهلو په لوبوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د بنووني او روزنې ټيم دوهم او د خارندوي ټيم دريم مقام .

د شطرنج په لوبوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د خارندوي ټيم دوهم او د پوليتخنيک د انستيتوت ټيم دريم مقام .

د بدمنتون په لوبوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د خارندوي ټيم دوهم او د پوهنتون ټيم دريم مقام .

د تينس په لوبوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د خارندوي ټيم دوهم او د ميلمه پال هوټل ټيم دريم مقام .

د بايسکل سخلولوکې :

دارد و د سپورتي کلب ټيم لومړي مقام ، د حربي پوهنتون ټيم دوهم او د صادق کلب ټيم دريم مقام .

قهرمان شطرنج

بازي هاي شطرنج يکی از بازي هاي سپورتی بوده که در آن از قوه فکري کارگرفته ميشود .

کسپاروف استاد بزرگ شطرنج اتحاد شوروي در سن ۱۲ سالگی نيز قهرمان شطرنج اتحاد شوروي بود . او دوبار در مسابقه پيشاهنگان اشتراک کرد و در دفعه سوم خودش کپتان مسابقه دربا کو بود .

مکتب شطرنج بنام (پتروسيان) از شهرت کامل برخوردار بوده که نزديکترين قهرمان اتحاد شوروي کسپاروف ميباشد .

درمسابقه جهانی شطرنج که دراخير سال ۱۹۸۷ در شهر سويليای هسپانيا بين دو استاد بزرگ شطرنج اتحاد شوروي و جهان طی مراسمی باشکوهی گشايش يافت، گاري کسپاروف دو مين مرتبه بر اناتولی کاربوف بعد ازانجام ۲۴ روند مسابقه برنده گرديد . جريان مسابقه ۱۲ مقابل ۱۲ نمره خاتمه يافت . همچو امتياز به اساس مقرراه بين المللی شطرنج به نفع قهرمان قبلی جهان گاري کسپاروف خاتمه يافت .

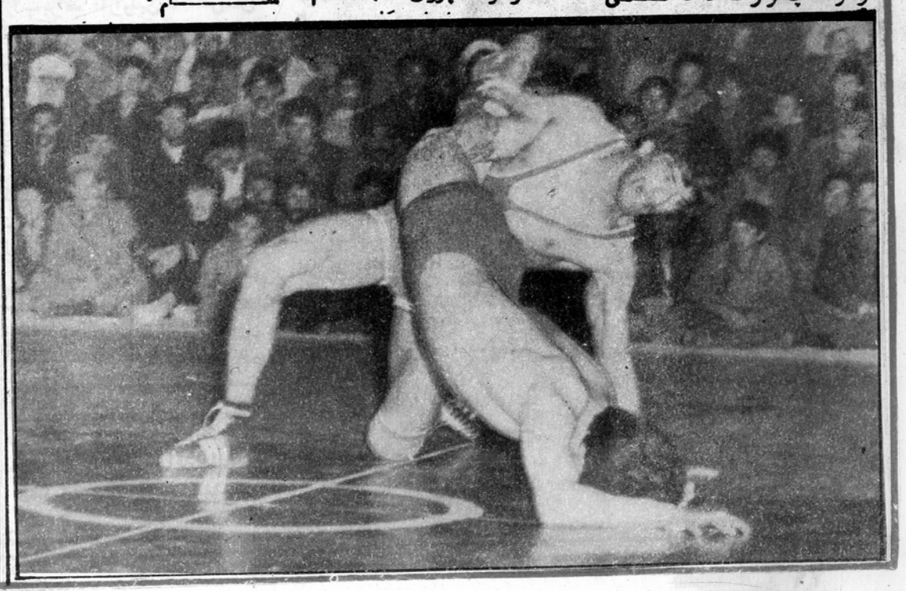

زنان وزنه برداری

تاماس آيانيا – جنرال سکرتر فدراسيون بين المللی وزنه برداری از هنگری ابراز نظر می نمايد که نخستين مرتبه در سالهای هفتاد نمايندگان چند لطيف در عقب ميله های آهنی وزن قرار گرفتند اين حادثه در ام امريکا اتفاق افتاد .

بعد از (بازيهای آهنی) در کانادا و ممالک اروپا سرايت نمود . قوانين و مقررات ويژه اينوع سپورت تدوين يافت .

نخستين مرتبه مسابقات جهانی وزنه برداری زنان در ماه مارس سال ۸۶ در هنگری تدويير يافت . اينوع بازی بيشتر از هر جای در امريکا، اروپا، هند، جاپان، چين و کوريای دموکراتيک ديده می شود . در يکی از مسابقات که در آسترالياگنايس يافت به تعداد ۶ هزار دختر در عقب ميله های زين مراجعه نمودند .

کونگفو چيست ؟

ورزش کونگفو – تو ورزش رزمی جهانی بوده که خصوصيات مهم آن راه يافتن به رازهای وجود انسان ميباشد . اصطلاح کونگفو – تو از دو کلمه کونگ يا کانگ کانگفو – تو بمعنی طريقه و نو بمعنی دانايی وتوانايی سبک اين مردوات کهنه بمعنی طريقه دانايی رازهای مجموعاً معنی وجود انسان در عالم طبيعت را انداده ميکند .

مهد اين ورزش کشورهای خاور دور است که تقريباً قدامت تاريخی چند صد ساله دارد . درسال ۱۳۶۰ اينورزش بطرف اروپا، امريکا وسايرکشورهای جهان انتشار يافت که تقريباً شکل جهانی رابخود گرفت . اينورزش زيادتر در آسيا خاصتاً

آسمای ميانه مروج است .

ورزش کونگفو درسال ۱۳۶۲ – توسط عبدالرحيم يوسفی در کشور ما رايج گرديد که در متن اکنون جوانان کشور ما نفوذ پيدا کرده است . براين کتب معلومات مفيد صحتی دارايم بامحمد وکيل ((اسرار)) ورزشکار ورزنده کونگفو .

– ازچند سال بدينسو شما به سپورت کونگفو رو آورديد وچرا ؟ آيا شما بحث معلم اين سپورت کابل ميباشيد يا شاگرد استيد ؟

– هنگاميکه محصل پوهنتون کابل بودم کلب کونگفو در کلب محصلان ايجاد شد ومن نسبت عاقمندی که به ورزش های رزمی داشتم به اين سپورت رو آوردم و روز بروز عاقه ام نسبت به

بقيه د صفحه (۸۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاتې له ۸۱ مخ نه

وریاد شو. هغه تولگی چې محصلین اوشاگردان به په کې ناست وو. ټول حالتونه ورته تداعی شول. دا سی نه چې هغه وخت یې د وطن په ویاند ي د خلکو په ویاندي څه ګناه کړي وي. چې اوس یې عذاب وینی!

نه دا سی هم نه!

او بیابه یې د خپلی استاد ي په دوران ته ښه په غوږونکتل. دا شعر به یې هروخت له ځانه سره په چرت کی شو. په همدي ټول یې شپی شپی اوږدې تیري کړي. خو د هغه د چوپتیا په راز هیڅوک ونه پوهیدل. هغه ډیر مغروره - سرشاره او بی پروا انسان وو. - شاهینی نظریی درلود. هیڅ خوک یې پرځان نه پوهول.

- دا سی نه چې ګوندي خو ک فکروکی چې په زندان کی تنګ شوي دي. له زندان نه یې ترهه کیږي. نه! او بیابه یې چې کله د چاشونډې وچې ولیدلی. نوغلی به ورته دا هم ویل:

((په تا سی د سړو اومیرونوحساب شوي دي. زموږ سره ښکته کوي!!))

خو د هغه په درونې وسوسه هیڅوک نه پوهیدل. هیڅوک یې پرځان نه پوهول یوازي ټول افکار او تصورات له هغه سره وو. هیڅ چاته یې نه ویل.

کله کله به یې د خپلی کوټی مخ ته په پوښل زندانی ستورګی لګیدلی. هغه له ده سره په یوه قضیه کی زندانی وو. په اصطلاح یوه قضیه. د هغه حالاتو اوکړکټر ته به یې پام شو. ځان به یې له هغه سره یوشان ولید. ځان به ورته ډیرکم اوکو چنی ښکاره ښو. وبه زوریده غلی به شو. اوبیا به فکرونوبه مخه واخیست:

- اولاد ونوته یې خوک پیغور ورنه کړي... چې پلارپی.... دا سی وکړل. اوبیابه یې د کلیو ساده خلك پرنظرکی راوستل. له ځانه سره به یې وویل. هغوي به یوه شی دا سی قضاوت به نه کوي. نه! هغوي حق بین دي بد قضاوت به نه کوي!

سره زمزمه کاوه:

د اوطن زیارت زموږ
د اوطن نعمت زموږ
د اوطن په دي دنیا
دي لکه جنت زموږ...
د اوطن صفا وطن
زړه د اشیاوطن
ژوند د ملنګ جان دي
د اافغانستان دي

اود دي ترانی د زمزمی سره په غږګ د خپلو درسونو وخت ذهن ته ورغی. ((د اد افغانستان نقشه ده. د ازموږ وطن دي. دا موږ ته له پلرونو راپاتی دي. د هندي وطن د ساتنی له پاره په خپل سرونه ښندو.

سرښندنی به کوو. لکه د خپلو پلرونوپه څیر. د ده له پولو به ساتنه کوو د نیکونو په څیر ویارلی ده چې د ده د ساتنی په لا رکی د خپلو سرونوکله منارجوړکړو..))

اوبیابه ورته هم دا ترانه غږګه ذهن کی حاضرشوه چې:

د اوطن زیارت زموږ
د اوطن نعمت زموږ

په ذهنی لټه کی په شو هیڅ به یې پیاد نه کړل. له ځانه سره به وښوکیند.

- نو همدازما ګناه ده.

- څومره مقدسه ګناه!

د یوه ښوونکی ګناه. د وطنپرستی درس ورکولوګناه ښه خیږدي. - عاذي خبره ده.

خوبیابه ښ هماغی وسوسی ته فکر شو: نوخلك به پرې وبوهیږي

- هغوي به په دي وبوهیږي چې زه...

- نه خدای خبر!!

ځان به یې له ډیرو تیوسونو سره مخامخ ولید. بیابه له ځانه

بیابه یې په ډیر شك اوګومان سره په ټوله ماضی یوځلنډ نظروکړ. هیڅ شی به ونه زوراوه. مرګ وهلو، ټکولو، سپکاوی، بدو ردو، کنځلو... خویوشنی. او هغه څه چې په ټوله زندانی مودو کی یې هغه زورولو. خو هیڅ چاته یې څه نه ویل.

هغه به د تلویزیون د لیدلو په وخت کی هم موږ د اشان لیدلو هرځله هرخبر او هري سندري ته به فکرورې وو. خوکله چې به د اترانه غږګیده له چې:

د اوطن دي ځان زموږ
د اوطن ایمان زموږ...

نود سرویښته به یې هم نیغ ولاړو. ننوتی سترګی به یې راوتلی وي. اوښه په ځیر ځیر به یې کتل. شونډې به یې ریدلی. او دا سی به ویښیده چې ګوندي یې یوه شیبه تسکین یې وشو. د ځان د ردونه یې غلی شول. په زړه کی به پوګنیده.

د ازموږ اشنا وطن
د ردله موشفا وطن
زرګی می پرې روښان دي
د اافغانستان دي

او کله چې به د تلویزیون د پای وخت راغی. ملی سرود به پیل شو. دي به سم دم ودریده. د یوه عسکر په څیر. د وطن د یوه سرباز په څیر. خپل د رناوي به یې بر ځای کړ. د وطن بیرغ ته به یې سرښکته کړ اوبیابه غلی خپلی کوټی ته ننووت. دا سی لکه چې تسلی یې شوي وي.

تسکین یې شوي دي. او روح یې ارام شوي وي.

یزهغه د اعدام حکم شوي وو. هغه ته اورول شوي. هغه ته له ځانه د دفاع حق نه و ورکړشوي. ټولو زندانیانو هغه ته په ډول ډول کتل. د هغه روانی حالت ته یې کتل. په خپلو منځوکی به یې سره ګونګوسی کول. خبري به یې کول.

- هجیبه روحیه لري. په اعدام هیڅ چرت نه وهی. لکه چې د هیڅ نه وي خبر.

- بل به پرې راوداګل: نه ښه خبردي. پوهیږي خوډیر میړه سړي دي. ډیر باشهامته دي. چاته سرنه ټیټوي. چاته غاړه نه زدي. اوبل به هم دا پر ول راتوپ کړ: نه! هغه نه غواړي څوک یې وښنی - هغه له چا ښښنه نه غواړي. هغه عجیب شخصیت دي. هغه زموږ د تاریخ یوه خیره ده....

خوخپله یورنځ د رلود. یوه تلوسه یې د رلوده. یوه تشویش او - اندیشی زورولو. او د هماغه یوي خبرې په خاطر یې سترګی پتیدل غوره ګڼل. هغه څه چې چاته یې نه ویل: کله چې به د زندان په انګړ کی هغه راخرګند شو. ټول به چوپ شول. لکه چې تولګی ته راننوځی ټولوبه سره یوبل ته کتل. په اعدام محکوم ښوونکی به یې ولیده. ټولوبه د سترګو په کونجونوکی هغه ته وکتل. خوهغه یې پرواکښیناست سګرټ به یې لګاوو. د زندان په اوچتو د یوالونو به یې سترګی ګنډلی وي. د اسمان په وسعت به یې فکر کاوه. اوحتماً چې هره شیبه به او هره ګړۍ به د خپلی رنګینی ماضی ټولی برخی اوخوزي شیبی یاد ته ورتلی. فکر به یې کاوه. بیا به هم د خپلو خدمتونو. د رسونو روزنو او زده کړي ورکولو خوندوري شیبی په هغو به یې فکر وکړ. لکه چې د هغه د ژوند ډیري خوږي شیبی هماغه وي. په تولګی کی ودریدلو شیبی زده کوونکوته د درس - ورکولو شیبی او بیابه یې پرې غوروکړ.

د هغو پوښتنوته ځوابونه ویل څه یې ویل. د ځانه سره به یې فکر وکړ. حساب به یې پیل کړ.

- یوازي وطنپرستی. د وطن سره عشق. د خلکوسره مینه. د خلکو د غرور اومیرانی سره مینه. د خپل وطن د ماضی اومستقبل سره مینه اوهمدابه یې ګناه وه.

خوهغه یوشی زورولو. او هیڅ چاته یې څه نه ویل. نه پوهیږم چې هغه به له څه زوریده، له شکنجی، اعدام، زندان... خوبه دي شیانوپوهیدم چې له دي هغونه زوریده. ډیره مود ه

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاهد اتهام

بقیه از صفحه ۸۱

میخواست، میخواست رومین هیلگبر را به بیند .

مگر ملاقات آنها پس از گذشت زمان نسبتاً زیادی صورت پذیرفت که به این ترتیب محل ملاقات اهمیت بخصوصی ندارد .

رومین گفت:

ـ به این ترتیب شما حدس زده اید که من چهره ام را تغییر داده بودم ، مشکل ترین کار این نبود . روشنی چراغک گازی مزاحم شناخت کریم میشد . اما سایر مطالب ... فراموش نکنید که من اکتور بوده ام .

ـ لاکن برای چه شما ... شهادت همسری را که بی نهایت به او هر روز وفادار بوده و بیش از حد دوستش داشته چه کسی باور میکند خود شما نخست اینکه متهم جوان دلچسپ بود . دوم ، این مرد جوان و جالب را به قتل بسیار وحشتناک متهم ساخته بودند . و بالاخره سومین علت گرمی و دلچسپ بودن محکمه . رومین هیلگبر عمدتاً ن شاهد اتهام بود . اکثر روزنامه ها عکس او را نشر کردند . در ـ نشرات راجع به گذشته اش معلومات (موثق) به چشم میخورد .

اول همه چیز طبق معمول جریان داشت . قبل از همه محققین نتایج کار شانرا قرائت نمودند . بعد ژانیت ماکیزی را خواستند و او همه آنچه را به مستنطق گفته بود کلمه به کلمه تکرار کرد . وکیل مدافع طبی سوالها پیش توانست او را یکی دو بار به ضد و نقیض بودن شهادتش متهم سازد . فشار عمده وکیل مدافع بالای این حرف بود که باوجود شنیدن آواز مردانه توسط خدمه هیچ نوع اثباتی مبنی بر اینکه گویا آواز مربوط به ول است وجود ندارد . او همچنان توانست هیئات قضائی را به این امر متقاعد بسازد که اساس شهادت خدمه را بد بینی اش نسبت به متهم تشکیل میدهد نه فاکتها .

شاهد عمده را فراخوندند

ـ نام شما رومین هیلگبر است؟

ـ بلی

ـ شما تبعه اطریش هستید ؟

ـ بلی .

ـ سه سال اخیر را شما بحیث همسر پامتهم سپری نموده اید ؟

رومین برای یک لحظه بالئونارد چشم به چشم شد .

ـ بلی !

تحقیقات ادامه یافت .

رومین حقایق وحشتناکی را در اختیار قضا قرارداد . در شبی که قتل صورت پذیرفت متهم باسیله فلزی از خانه برآمده . ساعت ده و بیست دقیقه برگشت ومعترف به انجام قتل شده . ناگزیر بپراهن اورا که آستینش باخون خشکیده لکه سیاه خورده بود آتش زدند . ول باتهدید اورا مجبور به خاموشی ساخته بود .

روحیه هیئات قضاکه در اول خوب بود به اساس ترسیم منظره وحشتناک شخصیت متهم قطعاً دگرگون گشت ولی مطلب دیگری هم بنظر میخورد . برخورد نسبت به رومین هم تغییر کرد . زیرا بی غرضی وصداقت در صحبتش کفایت نمیکرد . در هر کلمه اش خصومت نمایان بود .

وکیل مدافع با سنگینی ومتانت برخاست و اظهار داشت که همه گفته های شاهد ساخته های خصمانه مغز اوست . در آن شام فلاکتبار او اصلاً در منزل نبود طبعاً نمیداند که ول چه ساعتی برگشته است . او همچنان به هیئات قضائی اطلاع داد که رومین هیلگبر بامرد دیگری مناسبات عاشقانه دارد و به خاطر ان مرد میخواهد متهم را بی وقار ساخته به اتهام جنایتی که اصلاً مرتکب نشده است به اعدام سوقش نماید .

رومین باخون سردی تعجب آوری تمام اتهامات وارده را رد نمود .

آنگاه در سکوت کامل که تصور میشد تالار قضا حتی نفس هم نمیکشد ، نامه رومین هیلگبر قرائت شد :

((ماکس دوست داشتنی ام !

سرنوشت خود بخود اورا بدست ما میدهد . او زندانی شده است

برای من اینرا فهمانده اید . اما من انسانهارا خوب میشناسم . ازمن اعتراف میگیرید . مطلب خجالت باری را به من نسبت میدهید ، بگذار من بدتر و ناشایسته تر از آنکه علیه او شهادت میگیرند باشم . مگر این انسان برائت میگیرد ؟))

ـ مگر نامه چطور

ـ فقط یک نامه . نامه یکه بالای همه نامه قرار داشت ، به اصطلاح شما جعلی یا ساخته گی بود . همان نامه هم تمام مطلب را حل کرد .

ـ اما آنکه نامش ماکس بود ؟

ـ چنین کسی نیست و هیچ گاهی هم نبوده .

ـ بهرصورت ما بدون این درامه هم میتوانستیم اورانجات بدهیم .

پایان

پوه نه شم .....
له ما سره د ایونښتنه وه . چې ایا دي به هم له خه زوریږي اوکته .
خود یوې شپې په سبا ویوهیدم . د مني یخه شپه وه . سوړباد لګیده . تازه واوره شوې وه . بیرته اسمان شین شوې و ـ یخ باد لګیده .
له مانبام راهیسې تولې برښنا لګیدلې پاتې شوې . د د هلیز تولو زنډانیانوته د ژر ویده کیدلو امروشو . تول پریوتل . خولکه چې تول ویښ پاتې شول . شپه یخه شوه . له نیمې واوښته له کوچنۍ شیښه یې کړکې په هماغه ډول کم ساري د هلیز معلومیده .
چې د زنډان له پراخې اواوسپنیزې دروازې د وه جنازې وویستل شوې یوه ډیره د رنه وه . اوبله هم سپکه وه . کوچنۍ وه . د نیم کښو ـ کړکیو تولو شوګیر کوونکو په د رنه جنازه ستړګې ګنډلې وې .
تولو یوبل ته ویل . همدغه د رنه جنازه د هغه ده . هغه چې څو سربازان تړې تاودي .... تول سره پسیدل . همدغه جنازه، د رنه جنازه ... د هغه ده .
سربازانوورپلې نه شوه . د رنه وه ، هغه د هماغه ښوونکې جنازه وه . خوسهارچې تول بند یان د زنډان انګړته راوتل . تول غلې اوچوپ وو . تول پریشانه بریښیدل . خو د تولونه مې یوه خبره اوریده له ... یوازې یوه خبره .
اوله هغه وروسته یوه شم چې هغه ، د څه په باب فکر کاوه . یوازې یوه خبره او هغه د اچې تولوبه ویل .
هغه هیڅکله خاین نه وو . او هیڅوک به د هغه په باب د خاین قضاوت ونه کړې . په هغه وطن د یرګران وو . ځینو به ویل : موږ د هغه شاګرد ان وو . هغه یوازې یوحقیقت پیژاند ه : د افغانستا ن حقیقت، او هغه وخت بیاز ه ـ ویوهیدم چې هغه یوازې د خیانت تومتونو زوروړلو . خوهغه هیڅ ـ خیانت نه ووکړې .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بربامهای سینما

عشق انسانی ترین پدیده است که اگر قلب من این احساس را نمیداشت شاید کارگردان نبودم

بقیه از صفحه (۲۱۴)

بلکه برای سینماگر نیز میگویم وقتی احساس کردید به سینما عشق ندارید، بگذارید و راه دیگری برای زندگی انتخاب کنید. پس برای اینکه فلم بسازیم باید سینما را بشناسیم این دید سینمایی برای سینماگر سینماست پدیده های تازه یی گل کرده صدیق برمک، همایون مروت... ثمره یی میوه را از شاخ و برگ آن میتوان حدس زد.

— آیا شما از کارتان خسته نشده اید؟

نه، من خسته نشده ام، چون هنوز آغاز نکرده ام باموج دست و پا میزنم. سینما بحر است، کارش طاقت فرسا است ولی خسته کن نیست، چون هر لحظه تازه گی دارد، در برابر سینما مسوولیت احساس میکنم. پایه هایش را اساسی باید بناکرد. چون از سقوط اش میترسم، نه به این معنی که فشارش را روی شانه های خودم احساس میکنم بلکه سقوط به معنی ابتذال گرایی، که هویت ملی و حیثیت افغانی ما قربانی نگردد.

— چند سوال مشخص:

— شما ازدواج کرده اید، زندگی شخصی تان چگونه است، چند طفل دارید، آیا به آن ها میرسید یعنی به زندگی شخصی تان بیشتر میرسید یا نه؟

— بلی شش سال میشود، دو پسر دارم، کوشش میکنم به آنها برسم، منحیث یک کارگردان — احساس شانرا درک میکنم. — فوق العاده شوخ استند، به من علاقه دارند، برایشان پدر مهربان هستم هیچگاه خوش ندارند دست خالی داخل خانه شوم. همه خستگی های روز بامستی آنها رفع میگردد. انرژی تازه برایم میدهند، باور کنید درخانه یک لحظه از من دور نمیشوند حتی هنگام نوشتن.

— عشق از نظر شما چیست یک سینماگر که در فلم های تان نیز این مساله جاداردچیست وچی فکر میکنید؟

عشق انسانی ترین پدیده است اگر قلب من این احساس را نمیداشت شاید کارگردان نبودم عشق مرا نیرومی بخشد. قلبی سرد است که در آن عشق وجود ندارد. روح تو شاد باد احمد — طاهر که عاشق عشق بودی.

— خوب میگویند شما در کار انتخاب هیروئین بسیار سختگیر نیستید این درست است؟

از چیزی که کم پیدا میشود آدم زیاد سختگیر نمیباشد. اما دلیل اصلی این است که من به زن احترام قایل هستم. چون مادرم برای من همیشه سزاوار ستایش و احترام بوده است.

— شما کدام چهره ها را در سینمای کشور معرفی نموده اید؟

من کسی را معرفی نکرده ام. خود شان خود را معرفی کرده اند یعنی کارشان معرفی شان کرده، من صرف زمینه معرفی را فراهم کرده ام. در این زمینه حرف من جدی و درست است نمیخواهم برکسی منت بگذارم.

— کدام چهره های جدید را در سالجاری شما معرفی خواهید کرد؟

هستند دختران وبچه هائیکه در تازه ترین فلم که از حماسه های جاودانه سمت شمال خواهد بود مردم با چهره های شان آشنا شوند، خدا کند انتخاب ما مردم پسند باشد.

— آیا گاهی از کار خسته میشوید چه وقت؟

من از کار خسته نمیشوم، کوشش میکنم بر اعصابم مسلط باشم مخصوصا وقتیکه در جریان فلم — بردار باشم کوشش من اینست خوش باشم تا دیگران آرامش احساس کنند و فضای سینمایی ساخته شود. هیچوقتی که اعصابم ناراحت باشد آنگاه هیچ چیز در مغزم خطور نمی کند. فراموش میکنم، کی هستم، چی میکنم، کسی را نمی شناسم، حرف را نمی شنوم یاد رونم درستیز میباشم تا بخوابم و آرامش روحی پیدا کنم. فقط ضعف ونقص کلی من همین است.

— آینده سینمای ما را چگونه ارزیابی میکنید چه کمبود ها برای کار سینماگران وجود دارد چگونه این کمبود ها را میتوان رفع کرد؟

حالا سینما با همه نارسایی ها وکمبود هایش مایه گرفته، نباید رهایش کرد، با اقتصاد و تخنیک نیرومند میساخت، زمینه های تولید بیشتر را مساعد ساخت وسینما را باید مسیر داد. هویت افغانی را باید ثابت کرد، از مردم نباید دور نگاهداشت خواست های مردم را با شکلی باید ارایه داد که ذوق شان بهتر ازد پرورش یابد. باید زندگی خود شانرا به تصویر گرفت که بیگانگی احساس نکنند. از مردم سپاسگزار هستیم چون همیشه برای فلم های خود شان ارج گذاشته اند. تشکر.

رهنمای معاملات روح الامین فقیری

در خرید و فروش خانه، زمین و موتر شما را رهنمایی مینماید. آدرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب مقابل شنب سرویس

تلفون دفتر: ۳۲۵۲۹
تلفون منزل: ۳۲۵۳۸۳

شارپ سنتر ورکشاپ

رادیو، تلویزیون و ویدیو کستهای شارپ را به قیمت ارزان بطور مطمین ترمیم مینماید.

آدرس: چهارراهی حاجی یعقوب.

تلفون: ۳۲۶۷۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۴ سال در زندان

بقیه ازصفحه (۳۶)

دادم ، وخودم ازآن جارفتم .
غافل از آنکه دربور تکسی به وی مشکوک شده مقامات ذیصلاح را آگاهی میدهد عاقبت جسد را درآن مییابند ! مجرم اندکی بعد ترازانجام جرمش دستگیر میگردد ودرچنگال عدالت در پیشگاه محاکم به اقرار می نشیند . محاکم ابتدائیه ومرافعه اورا محکوم به حبس ۲۰ سال نمودند اما عروس تمیز طلب گردیده وفریاد می کشد که ای قضات آخر اراده من سلب گردیده بود . من مرض ((جنون دوره دارم)) . دکتوران معالج نخرش را تائید نموده وبالاخره او با بیان چند سخن وذکر مرض توانست حکم محاکم باصلاحیت را تغییر داده وبه ۱۴ سال حبس محکوم گردد .

ورزش کونگفو

بقیه ازصفحه (۸۲)

ان بیشتر شد وتاحال که اضافه از ۴ سال میشود به تمرین این سپورت می پردازم وکوشش دارم تابه معیار های آخری خود را برسانم درعین زمانیکه تحت نظر عبدالرحیم یوسفی تمریناتم را انجام میدهم خودم نیز — رهبری کلب را به عهده دارم وشاگرد تربیه مینمایم .

— حرکات ورزش کونگو ازکدام — ورزش گرفته شده ؟ — ورزش کونگو بطور مشخص ازکدام ورزش دیگری — گرفته نشده ، بلکه این ورزش خود دارای تکنیک های خاص میباشد و بعضاً حرکات آن شبیه دیگر ورزش های رزمی میباشد .

— فرق ورزش کونگو با ورزش های دیگر رزمی مانند تی — کواندو وکاراته درچیست ؟

— درتی کواندو ۷۰ فیصد از — تکنیک های پا یا لگد استفاده شده و ۳۰ فیصد ازدست کار گرفته میشود به همین ترتیب در کاراته ۷۰ فیصد ازتکنیک های دست و — ۳۰ فیصد ازپا ولگد استفاده بعمل می آید ولی در کونگو چنین نیست . دران ۵۰ فیصد ازتکنیک های دست و ۵۰ فیصد ازتکنیک پاها استفاده میشود وبعضی فرق های دیگر نیز دارد . درکونگو وجود انسان بعرور زمان در برابر ضربه ها مقاومت زیاد پیدا میکند .

— اگر واضح سازید که ورزش — کونگو بکدام سیستم پیش میرود .

— کونگو — تا ازابتدا الی پروفیسوری دارای هفت خط وچندین شالبند میباشد که خط اول بنام اناقوا ، دوم اتادو ، سوم سوتو چهارم سام سامایه ، پنجم مایاند چست ، ششم کواندمایانه چست وهفتم بنام های باتها پنجه مرگ میباشد که در جهان تاهمین اندازه کارشده است . وشالبند ها هرکدام اول سفید وسرخ ، دوم سبز وسرخ (سپر سبز) ، سوم قهوی وسرخ (سپر قهوی) چهارم سیاه وسرخ (سپر سرخ) وپنجم سرخ میباشد که جمله ۷۳۰۰۰ — تکنیک شامل دفاع ، ضربه وعکس — العمل میباشد . دراین ورزش نیروی تسلط بالای خود نیز رول دارد که همانا نیروی فیزیکی وجود انسان است .

— بنظر شما اینورزش برنظم جامعه تاثیر سوء نمیگذارد ؟

— بخاطر جلوگیری ازانحرافات اخلاقی واجتماعی در کونگو هنگامیکه امتحان اخذ میشود همه سوگندیاد میکنند وشعارشان این است — «خشن باش مثل ببر اماازکار آهو چنان گذر کن که ندانند »

— کانگو مانند تی — کواندو — جودو وکاراته کلب های بخصوص — دارند ؟ اگر کلب دارند در کشور ما چند کلب آن وجود دارد ؟

— بلی — ورزش کونگو مانند سایر ورزش ها کلب های دارد که در آن تمرینات صورت میگیرد . فعلاً در کشور ما دوکلب ورزش کونگو — تنها موجوداست یکی کلب عبدالرحیم یوسفی ورهنمایی وسرپرستی کلب دوم بدوش خودم میباشد . البته فعالیت این کلب هم تحت نظر — عبدالرحیم یوسفی صورت میگیرد .

— فکر میکنم تابه حال نمایشاتی ازسپورت کونگو کشورمان بروی پرده تلویزیون نیامده .

— شما درست میگوئید . تابه حال نمایشات اینورزش در تلویزیون دیده نشده ، صرف در روزهای ملی وبین المللی قسمت های کوتاهی ازاین سپورت دیده شده . ولی هر زمانیکه اداره محترم تلویزیون وسینماتوگرافی خواسته باشند از — ورزش کونگو نمایشاتی تهیه بکنند ما حاضر وآماده هستیم .

زنی که همه را...

بقیه ازصفحه (۵۸)

شرح چنین دیداری را باور — کنم .

باخانم ((فئودوروونا)) خدا حافظی کردم به دوکتور شهری مراجعه کردم . او برایم گفت که خانم ((یولیانافئودوروونا)) — انسان منحصر بفردی است که تا اکنون حتی یکبار هم درتشخیص بیماریها اشتباه نکرده است .

همه بیمارانی که اونزد ما فرستاده همان بیماری راداشته اندکه اوخودش قبلاً تشخیص — داده است . دوکتورمسئول — شفاخانه شماره ۹ شهر نیزبه من گفت که خانم ((یولیانافئودوروونا)) یک تشخیص دهنده بی نظیر بیماریهاست . خانم ((پراسکیا ایرانوونا)) همسایه — زن خارق العاده ایست که من ملاقاتش کردم وازقدرت عجیب — چشمهایش برای شما نوشتم . او برایم گفت که ((یک روز من حالم بد شد . کمک نوری آمد . — دوکتوران حدود ۶ ساعت بالای سرم بودند . آنها تصور میکردند که سکته قلبی کرده ام من خواهش کردم تا خانم — ((یولیانافئودوروونا)) رابالای سرم بیاورند . او آمد وپس ازچند دقیقه که به من خیره شده بود گفت که سکته قلبی نکرده ام بلکه دچار تشنج معده وری شده ام بعداً ثابت شد که تشخیص او درست بوده است))

متخصصین شوروی که روی این زن مطالعه میکنند معتقدند به اثر حادثه ای که ۱۰ سال پیش برای خانم ((یولیانافئودوروونا)) رخ داده وبر اثر عمل متقابل بار های الکتریکی مغز اوتوانائی — شعشع لشعه تحت تومزیافته است وبهمین دلیل او میتواند — آنچه را که نیروپوست وگوشت بدن انسان وجود دارد ببیند .

ترجمه نصیر احمد

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوگوش در پناه حجاب کامل

بقیه از صفحه (۵۳)

دستگیری، بازگشت خود را به ایران به تعویق انداختند. گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که از ترس کابارهدارها و زندانی شدن حاضر نیست به ایران بازگردد. و همین خبر باعث وحشت بسیاری از تهیه کنندگان فیلمهای ایرانی، صاحبان استودیوها و همچنین کابارهدارها و ترانه سازها و آهنگ سازها شد و همگی به (محمد کریم ارباب) فشار آوردند تا دست از تعقیب گوگوش و شوهرش بردارد و اجازه بدهد آنها آزادانه به ایران بازگردند. (کریم ارباب) در مقابل همه این خواهشها مقاومت کرد. در همین زمان گوگوش در ایتالیا اعلام داشت که محمد کریم ارباب میخواهد مرا از شوهرم جدا کند و خودش صاحب اختیار من شود. (گوگوش) در این زمان هرگز قادر نبود چکها و سفته هایی را که (محمد کریم ارباب) از او در اختیار داشت پرداخت کند. او این چکها و سفته ها را طی چند بین سال به عنوان تضمین اجرای برنامه در کابارههای محمد کریم ارباب به او داده بود و حالا با قطع اجرای برنامه در این کابارهها طبق قانون مجرم بود و باید یا به زندان میرفت و یا چکها را می پرداخت. (محمد کریم ارباب) سفر کوتاهی به اروپا کرد و در همین سفر گوگوش موافقت کرد از شوهرش طلاق گرفته و همسر (محمد کریم ارباب) شود تا بتواند به ایران بازگردد. (محمد کریم ارباب) نیز موافقت کرد که از شکایت خود از گوگوش و شوهرش صرف نظر کند و تمام چکها و سفته های گوگوش و شوهرش را به آنها پس بدهد. (محمد کریم ارباب) با وکالتنامه گوگوش برای طلاق به ایران بازگشت و طلاق گوگوش را غیابا از محکمه گرفت و برای ازدواج، بار دیگر به اروپا بازگشت و همراه خود یک عاقد و دو شاهد ازدواج نیز به اروپا برد.

(محمد کریم ارباب) به مجرد رسیدن به ایتالیا و نشان دادن برگه قانونی طلاق به قربانی و گوگوش آنرا از تصمیم محکمه مطلع ساخت و گوگوش بنا چار و طبق قولی که داده بود در حضور دو شاهدی که (محمد کریم ارباب) با خود به اروپا برده بود به عقد ازدواج (محمد کریم ارباب) درآمد و پس از مدتی به ایران بازگشت تا در کابارهها برنامه اجرا کند و از حمایت مالی و نفوذ دولتی شوهر جدیدش برای زندگی در ایران برخوردار شود.

در سالهایی که او میخواند و یا روی برده تلویزیون و سینما ظاهر میشد کمتر بیننده ای میتوانست حدس بزند که ملکه ترانه های دلنشین و شاد ایران چگونه اسیر است و چند کابارهدار ایران با استفاده از قدرت مالی و افسانه ای خود چگونه او را به زنجیر کشیده اند تا از او برای پول بیشتر درآوردن استفاده کنند.

این اولین طلاق و دومین ازدواج گوگوش نبود. او پیش از بازی در چند فلم معروف و پولساز ایرانی از نزدیک با (بهروز وثوقی) معروف ترین هنرپیشه فلمهای ایرانی آشنا شد. این آشنایی و نزدیکی به عشق جنون آمیز ختم شد. گوگوش که تقریبا با بهروز وثوقی زندگی میکرد تصمیم گرفت از (محمد کریم ارباب) طلاق گرفته و با بهروز وثوقی ازدواج کند. (محمد کریم ارباب) با استفاده از قدرت مالی خود بار دیگر وارد صحنه شد تا مانع این ازدواج گردد و خود همچنان مالک گوگوش باقی بماند. اما سرانجام به اشاره (دربار) ایران و در مقابل تضمین قانونی که از گوگوش برای ادامه برنامه هایش در کابارههای او گرفت به این جدایی تن داد و گوگوش برای ازدواج با بهروز وثوقی آزاد شد. ازدواج جدید در ابتدا با دشواری همراه نبود اما پس از مدتی این دشواریها شروع شد. کابارهدارها بار دیگر برای انحصار کردن گوگوش تلاش خود را شروع کردند و شوهر او (بهروز وثوقی) را نیز تحت فشار گذاشتند. در این نبرد اینبار صاحبان استودیوهای فلمسازی ایران نیز که سخت محتاج بهروز وثوقی بودند وارد صحنه شده بودند. این نبرد نیز به سود صاحبان پول و ثروت ختم شد و بهروز وثوقی و گوگوش از بیم جان خود از یکدیگر جدا شدند. در این دوران کابارهدارها و سلاطین سینمای ایران چند چهره جدید را بعنوان رقیب گوگوش وارد صحنه کرده بودند و همه امکانات را برای شکستن شهرت گوگوش بکار گرفته بودند. (لیلا فروهر)، (شهره)، (نازی افشار) و... از جمله این رقیب ها بودند که بهترین ترانه سرایان و آهنگسازان ایران بدستور و با پول فراوان کابارهدارها و سلاطین استودیوهای فلمبرداری ایران برای آنها آهنگ میساختند. حتی پای این رقبا را به سینمای ایران هم بازکردند تا بلکه اراده گوگوش را درهم شکنند و سرانجام نیز چنین شد و گوگوش مجبور به طلاق و جدایی سوم شد. پس از این جدایی گوگوش جز چند ترانه بیشتر نتوانست بخواند و چند بار نیز برای نجات از اعتیادی که پس از جدایی از بهروز وثوقی به آن روی آورده بود در بیمارستان بستری شد. مشهورترین ترانه گوگوش در این دوران (بشنو ای همسفر) نام دارد. این ترانه را گوگوش ضبط تلویزیونی نیز کرده است و تلویزیون افغانستان نیز بارها آنرا پخش کرده است. در این ضبط تلویزیونی گوگوش موهای خود را به رنگ طلایی درآورده و حرکاتش نشان میدهد که در حالت معمولی نیست و در نوعی خلسه قرار دارد.

این دوران مصادف است با اوج حوادث انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و ناپدید شدن گوگوش و بی خبری از او. اکنون با چاپ عکس جدیدی از گوگوش در پوشش (حجاب کامل) بار دیگر از او خبری در مطبوعات راه یافته است. این عکس نشان میدهد که گوگوش کاملا سرحال است و گذشت حدود ۸ سال چندان تاثیری در چهره او باقی نگذاشته است. اما آیا گذشت زمان روی صدا و هنر او هم تاثیر نگذاشته و او در آینده بار دیگر خواهد توانست در صحنه هنر ایران ظاهر شود و همان تسلطی را داشته باشد که در گذشته داشته است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاتی له ۷۱ مخ نه

مرګ

هډوکی : ددې پوښتنې ځواب په مایوري اړه نه لري تاسی کولای شی له هغه چا دغه پوښتنه وکړي چې زه یې له قرار دادي قصاب څخه دلته راوړې یم

خبریال : مګر تاسی د پلورلو او اخستلو دغه جریان پخپله ستر ګو لیدلی دي، ایا نه شی کیدای چې خپل د ستر ګو لیدلی حال راته وایی ؟

هډوکی : چې نه می پریږدی نو باید د خپل زړه غوښه تاته وسپړم، ځکه چې په تابلو کې د ومره غوښه نه وه لکه زه چې یې دلته راوړې یم . که د خریدا ر په هیاءت هماغه اندازه غوښه اخستی واي نوزه بیچاره اوس به اوس د خو موسسو په پخلنځیو کې نه، بلکې په یوه پخلنځي کې به له خپلو هغو هډوکو سره یوځای واي چې له مایې بیل کړې دي . خو د اخستلو په وخت کې قرار دادي ـ قصاب او د خریدار په هیاءت ـ غړي پخپله کې جوړ راغلل اوزه یې په بوجې کې راوچولم چې دادي اوس می دلته ګوري . او زموږ پاتی هډوکی یاشاید په کوم بل پخلنځي کې وي او یا هم له هماغه قرار دادي قصاب سره .

خبریال : مګر تاسی وویل چې پخپله کې جوړ راغلل . که دغه خبره لږه په ډاګه کړې خوښ به شو .

هډوکی : هوکې . پخپله کې جوړ راغلل . قرارادي قصاب د خرید ارځه هیاءت د ړې واړو غړوته دوه دوه کیلو د پسه غوښه په کټوړوکی واچوله، اوبه ریږدته یې زما لږمون بخښنې وکړې . په هغه شیبه کې چې زه یې کم تللی وم او زما نیم هډوکی پسې له نورو بیلول، زړه می غوښتل چې د دوي دغه جوړپدل او له ما سره دغه عمل رسوا کړې، خو د قصاب له چړو او تبرګی څخه می اندامونه ولړزیدل او پته خوله پاتی شوم .

خبریال : رښتیا چې تاسی د زړه سوي وړپاست . زه حتماً ستاسی ژړا فریاد د مسوولو کسانو غوږ ته رسوم . د اچی په دي لړزنده تبه کې له مونږ سره مرکې ته حاضر شوي او زحمت مو ویوست مننه کوو .

هډوکی : له تاسی هم مننه .

دیپلوم جفا

بقیه ازصفحه (۹۷)

د وجشمان سیاهت قدرت بصب اتوم د ارد
به هرمژګان تیزت راکتی رارهنماداري
زاند از نګاهت راد یو اکتیف میارد
به چشم شوخ مست خویږ طوفان بلاداري
به تلویزیون قلبم دیدمت ای شاهکار حسن
که راک اندرول رقصیدي واکت سینماداري
چرا راضی نه دي جانابه فورمول جفا کاري
توچون زیبائی وینوس وآهنګ لتا داري
ترا از کسب تحصیلات عالی شد غرورافزون
به عاشق کبر و استغنا مکن روي خداداري
زهلوي خرامت انقلا ب عقل ودل خیزد
چو دیپلومات صدها فتنه اند زیر پاداري
رسد تا قدرت حسنت به اوج افتخارخود
بی تسخیر ملک دل خیال کودتا داري
غرور وکبر وبی پروائی وبیداد واستغنا
ویک نیا تغافل زیرعنوان حیا داري
کښ چند امتحانم ای مه دیپلوم دارمن
دل ودین وسروزر میدهم گرمدعا داري
عطارد ، زهره وزحل مریخ و(مشتري) نیتون
هم اورا نوس و خورشید وقمرد رونما داري

۴۰۰ ملیونه پیشوګان ...

پاتی له ۷۶ مخ نه

له زیان څخه د ژغورنې لپاره، چې نه یوازې د بیړیو باروتونه زیان رسوه بلکې پخپله بیړیوی ته هم زیان رساوه، له مصري پیشوګانو څخه کارواخیست .

په لرغونې مصرکې پیشوګان سپیڅلی ګڼل کیدل او هیچا حق نه درلود چې هغوي ته د پرلږزیان ورسوي . که څوک به د پیشو په وژلو تورن کیدل، د مرګ خطر به یې پرسرګرځیده . که چیرې به کم کور اور واخیست نولومړي به پیشو ژغورل کیده او وروسته د کورنورمالونه کله چې به پیشو په کومې کورنۍ کې مړ شو هغه به یې مومیایی کاوه او په ځانګړي مرستون کې به یې ښخوه . همدي فوق العاده ـ د رناوي پیشوته په ځان باوروړ چې خیال کیږي چې ننني نښانی یې تراوسه پاتې دي . په مسلمانانوکې هم پیشوله ځانګړې مینې او د رناوي څخه پر ضمن و او په اسیایی هیوادونوکې د پیشوګانو د زیاتوالی یود لیل دا هم ګڼل ای شی . ځینو مسلمانانو پخوا عقیده د رلوده چې د ري رنګه پیشو، کورله سوځیدو څخه ساتی البته د اهزت او د رناوي تل اوبه هرځای د پیشوګانو په برخه نه و . په منځنیو پیړیوکې مسیحي کلیساګانو په اروپا کې اعلام کړه چې په پیشوګانوکې ناپاکه روح موجود دي او پیشو د وزخې موجود دي چې د شیطان اوکوډګر و په خدمت کې دي . پهدله کې تور پیشوګان زیات تورن کیدل . د دغه ناوړه نظریاتو مبلغینو، د پیشوګانو د شپې ژوند، د سپوزمې په شپوکې د هغې ګرځیدل، په تورتم کې د پیشو د لید وخارق ـ العاده توان او په پای د هغه د بیولوژیات قدرت د مثال په توګه یاد وه . اروپا د دغه قهراو غصې په خاطر زیات تاوان وګاله . ـ صحرایی موزکان په زیاتې چټکۍ سره زیات شول او راز راز ناروغۍ په اروپاکې خپرې شوې .

د وخت په تیریدو سره دغه خرافات هیرشول اویوځل بیا په اروپاکې د نړۍ د نوروځایونو په څیر پیشوګان د انسانانو په نزدې دوستانو بدل شول . د ځینو هیواد ونوپوهانو اد بیاتو پیشو د خوښې، نوښت، هوښیارتیا، پوهې او مبارزې ـ سمبول بللې دي . تول پیشوګان یو ډول اواز لري ((میو میو)) خو د نړۍ په بیلا بیلو برخوکې انسانان په مختلفو اصطلاحاتو هغوي ته غږکوي . روسان وایی ((کیس کیس)) ، انګریزان او مصریان وایی ((پس پس)) ، هندیان وایی ((چو چو)) او فارسی ژبې وایی ((پیشپیش)) .

په نړۍ کې خلورسوه میلیونه کورنۍ پیشوګان ژوند کوي چې د بیلا بیلونژادونو لرونکي دي . د ((لاوس)) فرهنګ (د ۱۹۸۳ کال چاپ) د پیشوګانو نژاد ۶۸ ډوله یادکړیدي . د یرکلونه پخواد ((فراګوست)) په تاپوکې چې د هند په سمندرکې پروت دي څه ناڅه زر پیشوګان پیدا شول چې خپل خواړه یې له سمندري موجوداتو څخه تامینول اودي مسأله ـ ونسود له چې پیشوګان کولای شی انسان ته له ارتیا پرته ژوند وکړي نبایی د انسانانو په وړاندې د پیشوګانو د بې پروایی اوغرور یو دلیل همدا په ځان باندې باوروي .

پوښتنه دلته ده چې ایا انسان له پیشو پرته ژوند کولای شی؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه (۳۱)

حید رگفت:
ــ کمپیرك کالای سفید ــ دارد .
مادرکلان پرسید :
از روی چی میگوی ؟
حید رگفت :
ــ بیا خودت ببین ...
کالایش سفید است .
مادرکلان سخن پسرك را ناد شنید ه گرفت . لحظه یی بعد آهی کشید وگفت :
ــ یا امیرالمؤ منین !
پیرزن باپخته هایش از ــ پیش چشم پسرك ناپسند ید شد . دیوار خاکپرنگ بانقشهای سفید باقی ماند . بعد ه بازهم نقشها شکل گرفتند . سواران بچشماری روی دیوار پدیدار شدند . ــ سواران هیاهو میکردند وهلهله شان همه جا شنید ه میشد . در پیشاپیش آنان سواری با شکوه و جلال دید ه میشد . شیهه اسپان نی باهیاهوی سواران گد شده بود . شمشیر ها و براقهای سواران ــ صدا میدادند .
حید رپرسید :
ــ امیرالمؤ منین بیرق را خودش میگرفت ؟
مادرکلان جواب داد :
ــ نی ه حضرت علمداری داشت که پشت سرش میرفت .
پسرك بازهم پرسید :
ــ علم حضرت سفید بود ه نی ؟
پیرزن گفت :
ــ نمیفهمم ... من که ند ید ه بودم .
حید رآهسته گفت :
ــ حالا که سفید است .. مثل برف .
پیرزن صدا زد :
زینب !
زن جوانی از گفتکن ــ جواب داد :
چی میگویی ؟
پیرزن گفت :
ــ اینجا بیا .
پرد ه ضخیم کنار رفت وزن جوانی که سرش را با دستمال سیاهی بسته بود ه به درون ــ آمد .
پیرزن پرسید :
ــ زینب ه علم امیرالمومنین سفید بود ؟
زن جوان مکثی کرد وبعد ــ جواب داد :
ــ من شنید ه ام که سبز ــ بود .
حید ربیخیال گفت :
ــ حالا که سفید است ــ ... مثل برف .
زن جوان آهی کشید :
ــ یا شاه مردان !
پسرك پرسید :
ــ ذوالفقار رابه کمر می آویخت نی ؟
مادرکلان جواب داد :
ــ ها ه به کمر مبارك می آویخت .
پسرك پرسید :
ــ درازیش یك گز بود ه ؟
زن جوان افزود :
ــ وقتی حواله کفار میکردش ه به قدرت خداوند چهل گز میشد .
حید رپرسید :
ــ یك گز چقد راست ؟
زن جوان خاموش ماند .
مادرکلان گفت :
ــ برابر قد تو .
نگاه هیجانزد ه پسرك بر دشت ود رمیان سواران دوید . سوار شکوهمند باسرعت به پیشر میراند وعلمدارش پشت سرش بود با د رفش سپید افراشته . سواران هیاهو میکردند و زمین ازهیبت شان میلرزید . وبعد ه از رو به رو لشکر دشمن پدیدارگشت . سوار شکوهمند شمشیرش راازنیام برکشید وحواله لشکر دشمن کرد شمشیر ناگهان د راز ود رازترشد وچه چهل گز رسید . به هرکسی که میرسید ه اسپ و سوار رانیم میکرد . سرهای بیشماری برزمین افتادند . ناگهان پسرك هیجان زد ه فریاد کشید :
ــ الله اکبر !
مادرکلان و زن جوان هردو

برف ونقش

زمزمه کردند :
ــ جل جلاله !
پسرك همچنان سرگرم تماشای جنگاوران بود . ــ هیاهوی جنگاوران ه شیهه اسپان و آواز چکاچك شمشیرها را میشنید . همه چیز سفید بود اسپان ه سواران ه د رفشها و شمشیر ها .
پیرزن به عروسش گفت :
ــ حسین این د فعه بسیار د یرکرد ه خدا خیر کند .
زن جوان گفت :
ــ آخرد ردشت وکوتل یك قد برف است . موتر به آسانی نمیرود . شبها موتر ها د رراه میمانند د فعه پیشتر که حسین آمد ه گفت که چار موتر را زد ه انـد .
مادرکلان پرسید :
ــ موترونها چطور ه زخمی شدند ؟
زن جوان گفت :
ــ نی هرچار شان مردند ...
پیرزن نالید :
ــ یا سید الشهداء ه خودت نگهش دار !
همه چیز ازپیش چشم ــ حید رگم شد . دیگر نی سواری بود ونی اسپی ه نی د رفشی و نی علمداری . تنها نقشهای سپید بر د یوار خاکپرنگ دید ه میشد . خاموشی بود . بـرف میبارید .
پسرك پرسید :
ــ سید الشهداء نامش حسین بود ه نی ؟
مادرکلان جواب داد :
ــ امام حسین .
پسرك گفت :
ــ پد رمن هم نامش حسین است .
مادرکلان گفت :
ــ امام کجاو پد رتوکجا ه پد رت به خاك پای امام هم نمیرسد .
حید رگفت :
ــ اما نامش حسین است . اگر د رکربلا میبود شهید میشد .

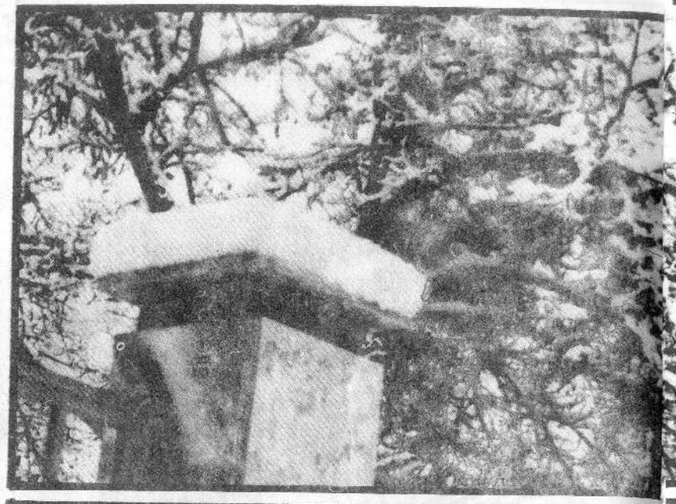

های روی دیوار

مادرکلان گفت :
ــ کاش که ... کاش کسه ...
پسرك پرسید :
رنگ د شت کربلا مثل این د یوار است ه نی ؟
سوالش بیجواب ماند . ــ مادرش گفت :
ــ همسایه ما رجب هم نیامده .
مادرکلان گفت :
هرد وی شان یکروز رفتند . نی ؟
زن جوان گفت :
ــ ها ه یکروز رفتند . ــ برفباری زیاد است ه وگرنی زود می آمدند .
مادرکلان گفت :
ــ یاتشنه لبان کربلا !
آواز د روازه کوچه شنید ه شد . پیرزن گفت :
ــ زینب ه ببین کیست ؟
زن جوان بیرون رفت . پسرك به نقشهای سپید روی د یوار خیره شد . نقشها بازهم جان گرفتند . د شت کربلا رادید همان طوزکه مادرکلان میگفت ــ خیمه هاواشتران راد ید . سواران واسپان راد ید . همه چیز سفید بود . همه کس سفید بود .
زن جوان که برگشت ه ــ وحشتزد ه میلرزید . پیرزن ــ پرسید :
ــ چیست ه چی گپ شد ه ؟
زن جوان ناخنهایش رابه گونه هایش فرو برد وچیغ کشید :
ــ خاك برسرم شد ....
تباه شدم .
پیرزن گفت :
ــ چی میگویی ه چی گپ شد ه ؟
زن جوان ناله کنان گفت :
ــ رجب میگوید که موترحسین رازد ه اند .
مادرکلان سراسیمه پرسید
ــ زخمی شد ه ؟
زن جوان بیحال نالید :
ــ نمیفهم ... چیزی ــ نگفت . رجب هم دیگر خبر نداشت .
پیرزن با دستهایش به سرش زد .
ــ خدایا ه حسین من ... حسین من !
پسرك ازنقشهای روی ــ د یوار چشم برداشت ومادر ومادر کلانش رادید که روی برزمین نهاد ه اند ومویه میکنند . آرام آرام به سوی آنان رفت . سر صندلی نشست . هردو زن ــ مینالیدند .
ــ حسین ... حسین ..
آواز هایی د رگوش پسرك طنین انداخت . بی اختیار ــ آهسته آهسته باشتهایش به سینه زد وزمزمه کرد .
ــ یاحسین ه یاحسین .. یا حسین ه یاحسین ...
بعد مبرخاست وبه سوی ارسی رفت . به نقشهای سپید روی د یوار نگاه کرد . نقشهای سپید شکل گرفتند . روی د یوار سرهای بریده یی رادید که بر زمین ه برد شت ه افتاده اند . سرهای بریده ، همه سفید بودند به نظرش آمد که مادر ومادرکلانش د رمیان سرهای بریده ه نالـه میکنند . مادر ومادرکلانش هم سفید بودند . مانند برف بغضی گلویش را گرفت وبا سختی فریاد زد :
ــ هزار لعنت بر شما !
مادر ومادرکلانش لختی آرام گرفتند وبعد ه به یك صدا گفتند :
ــ آمین !
وبازهم مویه شان را از سر گرفتند :
نقشهای روی د یوار نـا پدید شدند . پسرك تنها یك چیز را د ید بر د یوار یك نقش بزرگ بود . سربرید ه پد رش وهمه اش سفید بود . مثل برف .
ــ حسین ... حسین ...

برای شما انتخاب کرده ایم

قصر ملل

ژنیو بحیث بهشت آنانیکه از ازار و اذیت می گریزند وبصفت مرکز آزادي مذهبي ومعنوي و محل تصميم گيري د ربین ملل معروف گرديد ه این نقش‌ها را ژنیوطی قرون متمادي کمائی کرد ه که نتیجه دفاع دلیرانه آن از آزادي هاي شان میباشد ازسوي دیگر ژنیو د رقلب اروپا موقعیت خوبی داشته براي تاه مین صلح شهرت جهانی راکسب نمود ه است . اول د ر ۱۹۲۰ بحیث مقر جامعه ملل قرارداد ه شد واز ۱۹۴۶ یعنی از جنگ جهانی دوم باینطرف مجددا مرکز فعالیت بین المللی گرديد ه سمبول نقش بین المللی ژنیو ((پلی د ناسیون)) یاقصر ملل متحد د ر ژنیو است کدران سالانه بیش از ۵۰۰۰ مجلس دایر شد ه ان را معروف به مرکز کنفرانس جهانی می سازد . بسیاري از فعالیت هاي ملل متحد د رساحات اقتصادي بشري واجتماعی بشمول خلع سلاح ومساعی بین المللی براي حفاظت میراث بشریت د رهمین قصر صورت میگیرد .
پلی د ناسیون د ریعلوي ۲۹۰۰ نفرماموربن بین المللی سالانه شاهد ۵۰۰۰ نفر اعضاي هیئت هاي مختلفه بود ه همچنین مرکز مطبوعاتی ژنیو میباشد که د ران د رحدود ۲۰۰ نفر روزنامه نگاران خبرها راجمع آوري وبه د ورترین گوشه هاي جهان ارسال می نمایند .
پلی د ناسیون بین ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ اعمارشد ونقشه آن ازبین طرحهاي پیشنهادي ۳۷۷ نفر معمار جهانی ازطرف یك تیم بین المللی پنج نفري انتخاب گرديد ه

(c) ketabton.com: The Digital Library

د هنر له نړۍ څخه

زموږ ځوانان هنرمندان موسیقۍ زده کوي

څوکاله مخکې د کلتور د دولتي کمیټې په چوکاټ کې د هندي — کلاسیکي موسیقۍ د زده کړې کورسونه جوړشول .

د زده کړې دغه مرکزکې د تبلې سه تار، رباب ، زیربغلی ، ګیتار ترمپټه سکسفون، ماندولین کلارنټ ، جاز او د موسیقۍ الا تو د ترمیم په خانګوکې پنځه کورسونه شته، لوستونه یې د نوټیشن د — سیستم پراساس د پیاوړو هنرمندانو کورنیو استادانو له خوا ورکول کیږي . یوه هنري جوړه پروفیسور چترجي او کرشنا چترجي د سند رووېلو په خانګه کې ، اشوکمار میترا د موسیقۍ الاتو دغږولو په برخه کې او عرفان محمد په ستار وهلوکې د دې مرکز له زده کوونکو سره مرسته کوي . د دغو استادانو هرډوبی د موسیقۍ په اسمان د — ځلاندې ستورو په څیر لوړ مقام لري . په دغو کورسونوکې د زده کړې بهیر د تاکلو وختونو له مخې تنظیم شوی او زده کړه هره ورځ پکې دوام لري . څرنګه چې پوهیږو د دغه راز کورسونو جوړیدل او په دغه برخه کې د کادرونو روزل زموږ په هیواد کې د موسیقۍ اساسي بنسټونه پیاوړي کوي او زموږ هیواد او هند ترمینځ د دوستۍ د لا تینګښت لپاره به یوه وسیله وي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

د نوتیشن په سیستم د موسیقی زده کړه د دغه هنر په ودانه او برمختیا کې اساسی گام او د علمی بنسټونو پر بنیاد اکاډمیک زده کړه ده ۰

د دې مرکز یوتن پیاوړي استاد چې ځان ته پروفیسر روبین چترجی معرفی کړ اوله دري کالو راهیسی په دې مرکز کې د نده ترسره کوي د دې پوښتنې په ځواب کې د اسې وویل :

ماله کوچنیوالی څخه لدې هنر سره مینه درلوده، او نه یوازې ما، بلکې زما وړونو پردیپ چترجی او د بیک چترجی هم د موسیقی د نړۍ سخت مینه وال دي د موسیقی د زده کړې په برخه کې مې لومړنی ګامونه د استاد واجد حسین خان او استاد امیرخان په مرسته اوچت کړل ۰ وروسته مې له استاد ((پندت بهولاناتها بهت)) چې د ختیځ د موسیقی د نامتو استاد انوځخه ګیل کیږي زده کړه وکړه ۰ باید ووایم چې زه په خپل هیواد کې له شلو کالو راهیسی د ((الله اباد)) د موسیقی په پوهنتون کې د استاد په توګه د نده ترسره کړم ۰ کله چې ستاسی په هیواد کې د هندي کلاسیکی موسیقی د زده کړې مرکز جوړشو، زه له نورو استادانو سره د موسیقی د تدریس لپاره ستاسو هیواد ته راغلم ۰ باید ووایم چې په افغانستان کې د هندي کلاسیکی موسیقی د مرکز ممتاز شاګردان کولای شي په هندوستان کې خپلی زده کړې د موسیقی په څانګه

بشپړې کړي ، لکه څرنګه چې همدا اوس شپارس تحصیلی بورسونه د موسیقی په برخه کې د دې مرکز په واک ورکړشوي دي ۰

هغه زموږ د کلاسیک سندرغاړو په باب وویل : ستاسی په هیواد کې د کلاسیکو سندرو پیاوړي هنرمندان چې زموږ فرهنګی ټولنه پرې د موسیقی په برخه کې د موسیقی د نړۍ د بااعتباره کسانو په توګه ویاړي — مرحوم ((استاد سراهنګ)) دي چې په رښتیا سره د پیر ښه اونګلی وایی ۰ محترم استاد رحیم بخش هم د ښو کلاسیک سندرغاړو په ډله کې دي او اوس شریف غزل هم ستاسو د ویاړ وړ غوټیو څخه ګڼل کیږي ، — هغه کولای شي زیات زده کړي او ښې سندري روایی ۰

پروفیسور روبین چترجی د کاپی ویلو په باب وویل : زما په عقیده په کاپی ویلو او کاپی اخیستلوکې کار هغه وخت ښه دي چې له اصل څخه ښه وي ۰ په دې موده کې چې زه په افغانستان کې بم په تاسف سره وینم چې دغه کار ستاسی په هنري ټولنه کې زیات رواج لري او هغه مثبت او ارزښتناکه تمایل چې باید لرلی یې نه یې درلود ۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرکت بیمه ملی افغان

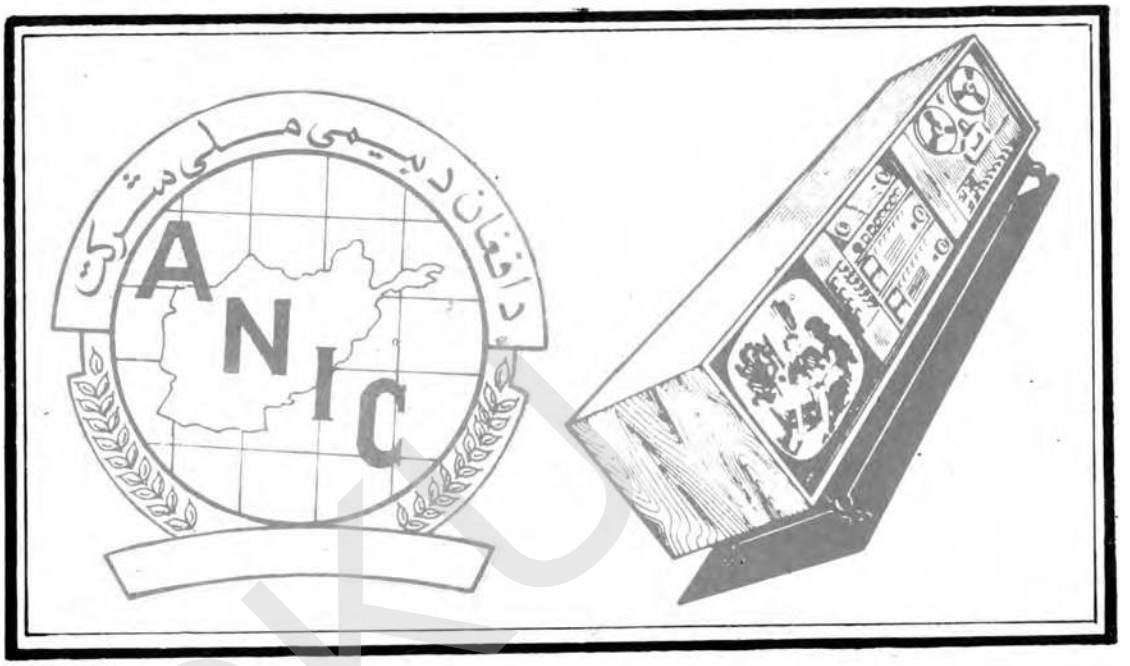

تما ما "خدمات بیموی شما را به اسرع وقت انجام میدهد
آدرس : منزل ۵ و ۶ تعمیر ۱۴ منزله پامیر

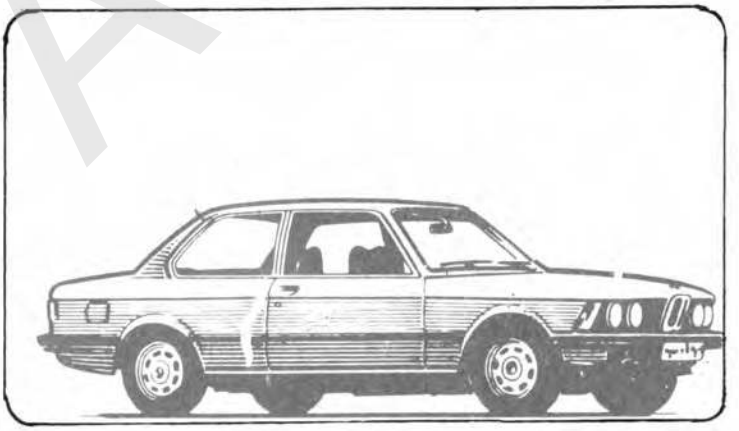

حادثه خبر نمیکند ، خود را بیمه نمایید تا
از بیم حوادث در امان باشید .

بیمه پشتوانه مطمین هستی ودارائی شما درمقابل حوادث .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیمارامین ویدیو کست

تقدیم میکند

اگر میخواهید تا طره خوشی محفل عروسی
تا آخر همیشه با خود داشته باشید

پیمارامین ویدیو کست با کمره های مدرن
فلمبرداری رنگه با کیفیت خوب و دقت
بیشتر در خدمت شماست

آدرس پیمارامین ویدیو کست
منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

کست های موسیقی

ویدیویی مورد نظر تانرا از پیمارامین
ویدیو کست بدست آورید.
ثبت و کاپی فلمهای شما پذیرفته میشود.

تیلفونها : ۲۶۷۷۶ و ۳۵۷۰۴

فروشگاه روان

تقدیم میکند

لباس های مورد نیاز تانرا
از فروشگاه روان بخرید

انواع لوازم آرایش، انواع جرابهای گلشن
وغیره اجناس تازه رسیده و به قیمت های مناسب
عرضه میگردد.

آدرس
زرغونه میدان شهر نو

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ارتباط

نامه ها و

مطالب ارسالی شما

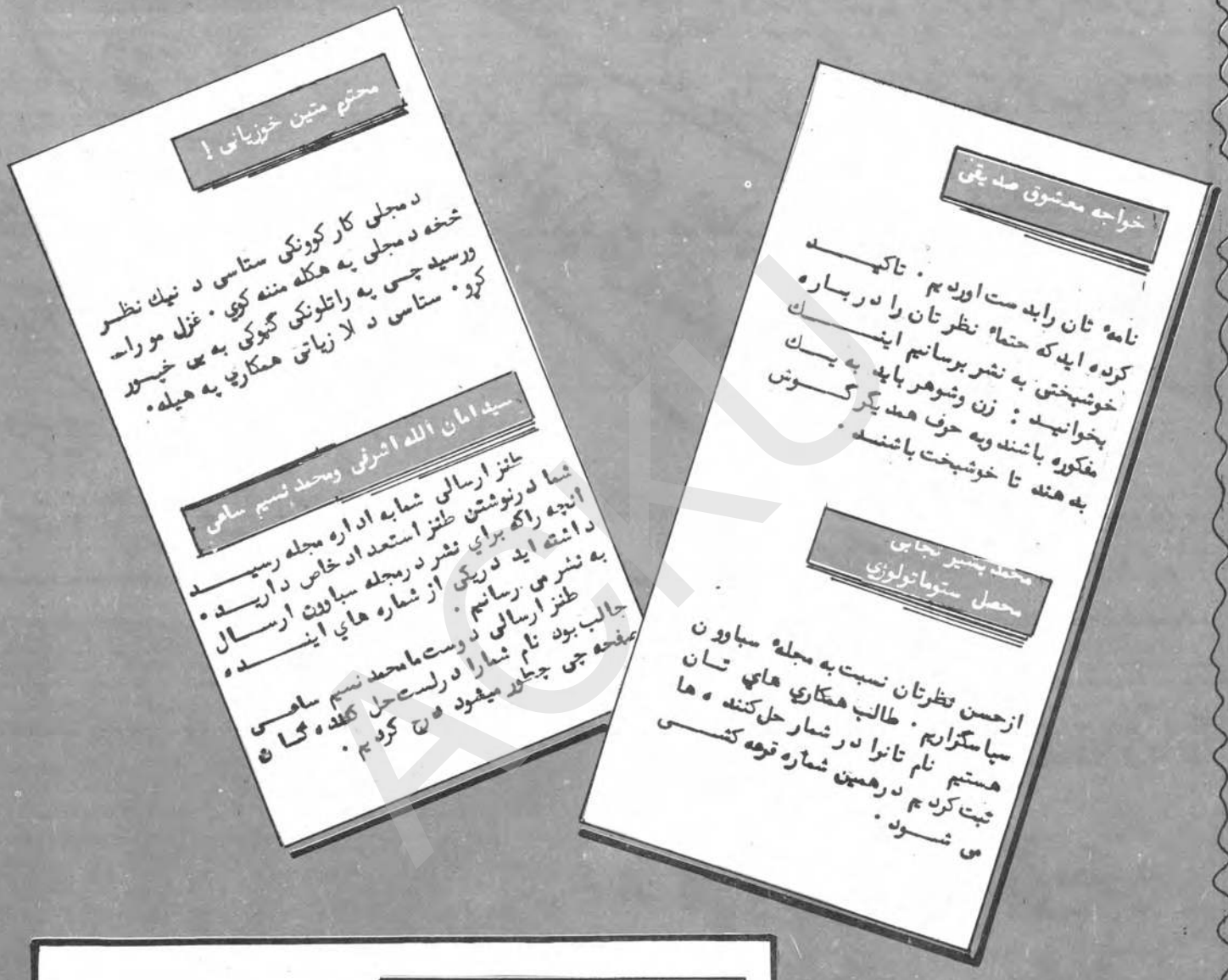

خواجه معشوق صدیقی

نامه تان رابدست اوردیم . تاکید کرده اید که حتماً نظرتان را درباره خوشبختی به نشر برسانیم اینک بخوانید : زن وشوهر باید به یک مفکوره باشند وبه حرف همدیگر گوش به هنده تا خوشبخت باشند .

محمد پشیر نجابی
محصل ستوماتولوژی

ازحسن نظرتان نسبت به مجله سباوون سپاسگزاریم . طالب همکاری های تان هستیم نام تانرا در شمار حل کننده ها ثبت کردیم درهمین شماره قرعه کشی می شود .

محترم متین خوزیانی !

د مجلی کار کرونکی ستاسی د نیک نظر خخه د مجلی په هکله مننه کوي . غزل مو راته ورسید چې په راتلونکی گنبوکی به یې خپور کړو . ستاسی د لا زیاتی همکاری په هیله .

سید امان الله اشرفی ومحمد نسیم سامی

طنز ارسالی شما به اداره مجله رسید انچه راکه برای نشر درمجله سباوون ارسال داشته اید دریکی از شماره های اینده به نشر می رسانیم .
طنز ارسالی دوست ما محمد نسیم سامی جالب بود نام شمارا درلست حل کننده گان صفحه جی چطور میشود درج کردیم .

نفیسه قاید
ازشوراي مرکزي جبهه ملي ج ۱۰ .

ازنظر تشویق آمیزتان نسبت به کارخود سپاسگزاریم ولی هنوز کار زیادي را پیشرو داریم تا رضایت کامل خواننده گان رابدست آوریم خواهشمندیم درهر شماره نظریات تانرا ارسال نموده مارا یاري رسانید تا کار خود را بهتر سازیم . ما هم همین آرزو را داریم که مجله سباوون درهمه جا بدست خواننده ها باشد ، به گفته شما حتی در سرویس هاي ملي بس!

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای الهون!

نامه بر لطف تان رسید. از محبت تان نسبت به مجله سباوون سپاسگذاریم. هرآنچه است برایشماست امید واریم همینه مارا یاد کنید وهمکاردایمی ماباشید. دریکی ازشماره های آینده بالطیف بدرام مصاحبهٔ انجام خواهیم داد. شعر ارسالی تانرا درصفحه جدید به نشر میرسانیم منتظر همکاري هاي بعدي تان.

شایسته بزمان!

شعرتانراد رکاغذ برگل وبرگ بدست اوردیم شما استعداد کافی درشعرگویی دارید امیدواریم بیشتر به این عرصه توجه نمایید. آنچه رابراي نشر ارسال نموده اید درشماره بعدي درصفحه جدید شاعران جوان به نشر میرسانیم. به آرزوي همکاري هاي بیشتر تان.

میرمحمدعثمان بهیج!

نامهٔ شمارا همراه بامطلب ارسالی تان بدست اوردیم. به پاسخ سلامهاي تان ازماهم صد سلام. این هم قسمتی از مطلب ارسالی تان:

((عشق من!

مرغ دلم هرلحظه به پرواز می آید وازمعبد عاشقان سخن هاي بی شماري می آورد: آه، ناله، خوشی، سرود وفریاد وسخن هاي دیگر همه ازدست معشوقان، توهم با آنهاهم دست شده یی که به فریاد وناله هایم گوش نمیدهی وبه اشك ریختن هایم اج نمیگذاري ودل نمی سوزانی.))

حسینه جان!

نامهٔ مفصل تانرابدست آوردیم. از لطف وصمیمیت گرم تان تشکر. سلامهاي ما رانیز بپذیرید. به لطیف بدرام می گوییم که بعدازین نوشته هاي خودرا باترجمه دري آن به نشر برساند. با شاعران و هنرمندان مورد نظر تان حتماء درشماره هاي آینده مصاحبه می نمایم ولی آنچه راکه در مورد نشر تیوري هاي ادبی مطالعه نموده اید کار مجله ژوندون است، مجلهٔ سباوون بیشتر یك نشریهٔ ذوقی است.

مابسیار صمیمانه منتظر نامه هاي بعدي وارسال مطالب وعده داده شده از جانب تان میباشیم میتوانید همکار دایمی ما باشید، نظریات تانرا کاملا در نظر می گیریم.

رامین ابوي!

درباره پرسش طبی تان دریکی ازشماره هاي بعدي پاسخ میدهیم و نیز بااسد الله بدیع مصاحبه ها به نشر خواهیم رسانید به آرزوي همکاري بیشتر تان.

به پاسخ خوانندهٔ محترم مجله سباوون باید متذکرشویم که علی روزهاي نشر شماره سوم مجله سباوون تعداد زیاد نامه هاي دوستان بما مواصلت نموده ومواصلت نامه ادامه داشت. مانه توانستیم به همهٔ نامه هادر همین شماره پاسخ بدهیم، بدین ملحوظ ازهمه خوانندهٔ گان اظهارسپاسگذاري نموده وعده میدهیم، که دوشماره آینده مجموعهٔ نامه پاسخ ارائه خواهیم نمود. صمیمانه نامه هاي بعدي ومطالب شمارامنتظریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای شما فال گرفته ایم

متولدین هرماه به بخش مربوط مراجعه نموده و فال خود را مطالعه نمایند

حمل

زودی در موقعیت مناسبی قرار خواهید گرفت تا برای گرفتاریهای عشقی خود راه حل یافت کنید. برتوقع نباشید. فکر نکنید که بخشی مورد علاقه شما باید تمام فکر و توجه را تنها و تنها متوجه شما سازد. خونسردی خود را حفظ کنید مخصوصا وقتی مورد انتقاد قرارمیگیرید. در دایره خانواده باید بوسیله تریاسید. تابستان شما در رشد متولدین اسد میباشد.

ثور

اگر نمی ترسید باشید خدایی ها پیش می آید اگر باشید مشتری پیدا میکنید خوب باشید، اما نباید زیاده ماجراهای بد فرجام بشید. خونسرد باشید زیرا سلامت شما در خطر قرار میگیرد. شاید پیشنهاد خوب برایتان برسد.

جوزا

درباره کسی که اخیراً با او آشنا شده اید بیشتر تحقیق کنید. از قضاوت باعجله خود داری کنید زیرا بعداً به اشتباه خود پی میبرید. اختلافها جزیی است نباید باعث سردی تانون گرم خانواده شود. مجردها برای تصمیم مهمی آماده میشوند. متولدین قوس شما را دوست دارند.

سرطان

افکار یاس آور را از سرخود بیرون کنید. عشق لحظات تنهایی شما را پرخواهد کرد. هزینه دردست دارید باید بگران در رسیدن نگذارید. از مادر خود زیاد توقع نداشته باشید در آمد ماهانه تان بیشتر خواهد شد. مسافرتی از میان متولدین میزان به دیدارتان خواهد آمد

اسد

آزادی دیگران را احترام بگذارید و کمتر با مردم جنگی کنید. برای زندگی آرام تر به محبت اطرافیان احتیاج است. تقاضای خود تان را به خانواده تحمیل نکنید. در این ماه مواظب متولدین عقرب باشید. کمتر در این ماه معاشرت کنید

سنبله

در زندگی دیگران کمتر دخالت کنید با این دخالتها عده ای را علیه خود برانگیخته اید. یکی از آرزوهای دیرینه شما به زودی عملی خواهد شد. نگاه از همه جا دنبال شماست. ستاره عشق شما با ستاره متولدین جدی یکی است. فال متولدین این ماه را به دقت بخوانید.

میزان

در محلی که کار میکنید یک همکار دلسوز به یاری شما خواهد آمد. ممکن است آرزوهای بزرگ به این زودی ها تحقق نپذیرد، اما آرزوهای کوچک دست یافتنی است. خانم ها در میهمانی ها مورد توجه قرار خواهند گرفت. نسیم عشق و محبت در زندگی به وزیدن میزند

عقرب

بیشتر مواظب قلب وجهاز هضمی خود باشید. مریضی را باید سریعا معالجه کرد. بشتاب دانسته باشید تا ناامیدی از شما دور نبوده زندگی در آینده شما خواهند داشت. سفر ولایات بی خبر است.

قوس

حادثه ای روی خواهد داد. شما سعی کنید از کارها طوری تصور کنید که برای آینده خود برنامه ای تنظیم کنید به خاطر داشته باشید که اعمال بزرگ میسوند بزرگها پیر میشوند و پیران ما را ترک میکنند نباید سالها را بیهوده پشت سر گذاشت زیاد نگران نباشید و با متولدین حمل بیشتر دوستی کنید.

جدی

در (ملی بین) مواظب جیب های خود باشید. در این ماه با خود حداقل پول را حمل کنید. اجازه ندهید اختلافات کوچک زندگی تمام فکر شما را به خود مشغول کند. با خانواده همسر تان آشتی کنید و دلی همه با محبت برسر آشتی است. شما چرا این گونه رفتار نمیکنید. به نامه های رسیده فوری پاسخ دهید.

دلو

خواهان طلبی شما ارضا میشود و به زودی به یکی از آرزوهای بزرگتان خواهید رسید. با زیردستان همانگونه باشید که تاکنون دوست داشتید با شما باشند. مجردها برای ازدواج تصمیم خواهند گرفت. درباره زندگی و کارتان در این ماه کمتر بادیگران صحبت کنید زیرا حسادت ها را برخواهید انگیخت اگر معده شما ناراحت است حتماً نزد دکتور بروید

حوت

تصور نکنید که این بزرگترین شکست عشقی است زیرا عشقی بزرگتر را انتظار میکشد. جلبه های منفی زندگی را آرزو نکنید. بیمار نشوید. برای دخترهای جوان شانس زندگی جدید را به همراه خواهد داشت. روحهای جوان صاحب اولاد جدیدی خواهند شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جدول

افقی :

۱ـ نویسنده‌ٔ معروف فرانسوی وخالق رومان ۳ تفنگدار که پسر نیز نویسنده وهمنام وی بود ـ مزد وپاداش.

۲ـ سرود و نغمه ـ هم طول است وهم بلندی .

۳ـ او اوصدا ـ عکس آن باران دیده است ـ هم نام است وهم روشنایی .

۴ـ دروازه ـ خشک نیست ـ سردار مقدونی وفاتح شرق باستان .

۵ـ چشمه ـ رودکی می‌گفت بوی آن آید همی .

۶ـ وحشی نیست ـ توده ـ عرس این شاعر را می گیرند .

۷ـ محفل و مجمع ـ مادهٔ کننده ـ معشوق بلبل .

۸ـ واحد پول ایتالیا ـ عیاری ومردانگی .

۹ـ سمت وطرف ـ هادی کاروان ونگاهبان شترها ـ ضمیر اشاره .

۱۰ـ هنوز کهنه نشده است ـ اشاره .

۱۱ـ مذهب وآیین ـ شهری بزرگ در اتحاد شوروی .

۱۲ـ یگانه ـ باده وشراب ـ مادربه عربی ـ چراغ شب ـ عکس آن بلی بعروسی است.

۱۳ـ تکراریک حرف ـ دست نخورده ـ هوای زمستان .

عمودی :

۱ـ بانوی بزرگ هند که چندی پیش ترورشد .

۲ـ مداوا ـ هفته به انگلیسی .

۳ـ بهترین دوست آدمی ـ هم به معنای محفل است و هم به معنای پارلمان ـ حرف نفی روسی .

۴ـ عضوی ازبدن ـ معمولاً نوبران گران است ـ بادهٔ فقیران .

۵ـ تکراریک حرف ـ جنس مذکر .

۶ـ بازهم تکراریک حرف ـ هم تاک است وهم برسر می روید .

۷ـ جمع ده می باشد ـ شماره به انگلیسی .

۸ـ یکی از فلزات .

۹ـ حرارت ـ هم به معنای قشر ولایهٔ تشکیل شده است و هم اصطلاحی است در علم کیمیا ـ همان سیل است.

۱۰ـ برهنگان داروی بود ـ محل ومکان ـ چاشنی غذا .

۱۱ـ نویسندهٔ رومان معروف مادر .

۱۲ـ انبار اندوخته‌ٔ بدن ـ عکس آن الت پرواز مرغان است ـ رطوبت.

۱۳ـ دریایی در اروپا که از شهرونیا می گذرد

۱۴ـ دلیل بی پایان ـ برج وگلدسته مساجد .

۱۵ـ نویسندهٔ کتاب (ده روزی که دنیا را لرزاند) ـ حرف ندا است که گاهی بجای حرف شرط والتزام نیزبکارمی رود .

۱۶ـ روز آشفته ـ بیشوند بسیاری از کلمات عربی ـ دارنده احشام .

۱۷ـ تارمی نوازد ـ نامی است برای زنان وبهشت هم معنی می دهد ـ وحشی است.

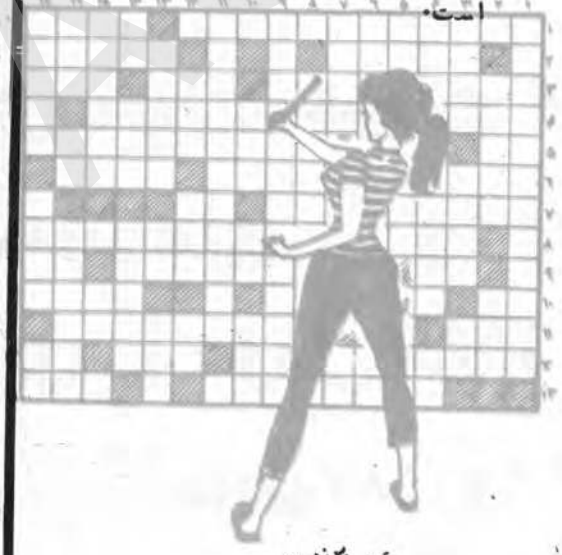

برندگان جوایزیک یک قطعه نوتوی برقی شانسرا نیز به همراه داشته باشند .

معمای شطرنج

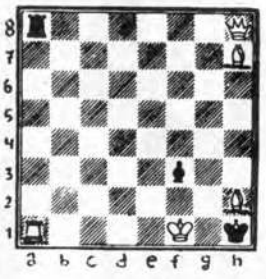

سفید بازی راشروع وسرانجام وحرکت سیاه رامات می کند .

ارایس مهره ها ـ سفید : شاه f1 ـ خ a1 فیل h4 ، فیل f3 ، وزیر h8

سیاه : شاه h1 ، پیاده f3 ، خ a8

حل کنندگان

دوستانیکه پاسخ درست ارسال نموده اند :

حمیرا ، فتح محمد آریا ، نگهت سال ، تاج محمد ، سید مصلح شاه ، عبدالجلیل نفوری ، عبدالخلیل ، امان الله حبیب ، ـ راضیه زیارمند ، مصطفی ستور ، عادله انور عزتی ، نرین زیارمند ، عصمت الله مجیدی فریده چمتو ، عزیزه ، محمد نسیم سلمی سمیرا ، سید قادر ، نادیه ، عبدالمتین همران ، نیلوفر ، جاوید احمد ، ارش ، رامین سید محبین ، محمدعلی ، محمدولی ، جاوید محمد ناصر رهین ، گلتاج ، شفیق الله فریده غزملی ، احمد جاوید ، سید نعیم ، ـ محمد بشیر نجابی ، نوراحمد ، سلماد وستیار ناهید احمدزی ، فرشته شرف ، بصیرهاصی قیام الدین صدیقی ، احمد شاه ، رحیمه ، حبیب ، هما ، عبدالعلی معرزاد ، محمدمهر پرویز ، محمد انور صدیقی ، محمد همایون جویان ، احمد خسرو ، فلورارامی ، آریا همت غلام حبیب ، عبدالشکور یما ، نوریالی واحدی عبدالباقی ، عبدالله ، عبدالرزاق رستگار احمد جواد نشیط ، لیلما ، ظاهره ، سروش مسعود احمد حمیدزاده ، شریف تنها مجیب الله ((ضیاف)) نهیمه نرزانه صابره یوسفزی ، عبداللطیف ، زهره حیاتی حکیمه ، عظامحمد فیضی ، یزمان ، ترینا رامین ابوی ، مرضیه ، حمیده سلحشور ع ب از خیرخانه ، عفیفه ، سید سمیع الله عبدالواسع ، شمسعلی شمس ، حفیظه .

به اساس توجه کلوریا ، شفیق الله محمدعلی سرباز ، مجیب الله ((ضیاف)) هما ونیلوفر برنده جایزه گردیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه موتر
برادران

PROPERTY OF ACKU

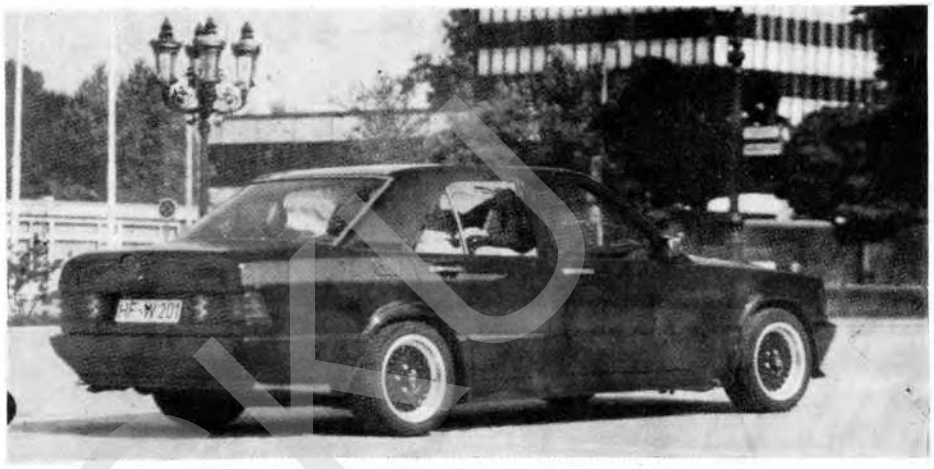

آدرس:
چارراهی الصار شهرنو

موترهای هوندا مودل ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸

پرزه‌های موترهای بنز و هوندا وارد میگردد

موترهای بنز مودل ۱۹۸۷

موترهای نیسان مودل ۱۹۸۷ و ۸۸

نیازمندان میتوانند به تیلفون «۳۴۲۹۷» تماس شده ویا به دفتر فروشگاه مراجعه نمایند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بانک دوست شما

پشتی تجارتی بانک

پښتنی تجارتی بانک پول های شما را بصورت مطمین حفاظت و حراست نموده و قروض وارداتی وصادراتی تجار وموسسات را به شرایط سهل اجرا وبارچالانی اموال را نیز انجام میدهد .

پښتنی تجارتی بانک با (۳۰) بانک معتبر د نیاد اد وستد اسعاري دارد .

پښتنی تجارتی بانک تبادله پول هایتان را از مرکز به ولایات کشور وبالعکس آن و نیز از یک ولایت به ولایت دیگر ذریعه مرکز و نماینده گی های ولایات بانک به اسرع وقت انجام میدهد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه بزرگ افغان

بزرگترین مارکیت فروش تمام اموال تولیدی ضنایع کشور

دارنده گنجینه بهترین اموال از مشهورترین کمپنی های جهان

با ۱۹۹ افغانی بهترین محصول موتر خود را در رستورانت فروشگاه بزرگ افغان برگذار نمایید

فروشگاه بزرگ افغان

وسایل و اشیای مورد ضرورت خانواده ها را جدیداً وارد نموده و به قیمت مناسب به فروش میرساند.

مطبعهٔ دولتی

بهای یک شماره (۱۵) افغانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library